

بیت



سؤال و جواب

در سیر و سلوک اولیاء الہیہ

تالیف

حضرت علامہ آیت اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طبریزی

مطبعہ دارالکتاب
کربلا

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سؤال و جواب

در سیر و سلوک اولی‌الالباب

تالیف

حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس سره

حسینی طهرانی، سید محمد حسین، ۱۳۴۵-۱۴۱۶ ق.
 رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی الالباب / تألیف سید
 محمد حسین حسینی طهرانی. - مشهد: علامه طباطبائی، ۱۴۲۶ ق.
 ۱۶۸ ص. . (دوره علوم و معارف اسلام؛ ۴)
 اصل این رساله، سلسله دروس اخلاقی و عرفانی مرحوم علامه
 طباطبائی (قدّه) است که پیرامون طرح کلی سلوک الی الله، شرح عوالم
 مقدم بر عالم خلوص (اسلام، ایمان، هجرت، جهاد)، شرح طریق و کیفیت
 سیر الی الله، و شرائط لازم سلوک می باشد.
 کتابنامه بصورت زیر نویس.
 ۱. آداب طریقت. ۲. عرفان. ۳. اخلاق عرفانی. ۴. خود سازی
 (اسلام). ۵. تصوّف. الف. عنوان. ب. عنوان: لبّ اللباب در
 سیر و سلوک اولی الالباب. ج. فروست: علوم و معارف اسلام.
 ۲۹۷/۸۴ BP۲۸۸

شابک با جلد زرکوب ۹-۱۵-۶۵۳۳-۶۶۴
 ISBN 964-6533-15-9
 شابک با جلد معمولی ۲-۶۱-۶۵۳۳-۹۶۴
 ISBN 964-6533-61-2

دوره علوم و معارف اسلام (۴)

رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی الالباب

تألیف: حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی رحمته الله علیه

طبع سیزدهم: رمضان المبارک ۱۴۲۶ هجری قمری

تعداد: ۷۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: چاپخانه دانشگاه مشهد

ناشر: انتشارات علامه طباطبائی، مشهد مقدّس، صندوق پستی ۳۵۵۹-۹۱۳۷۵

این کتاب تحت اشراف «مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام»

از تألیفات حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

بطبع رسیده و کلیه حقوق آن محفوظ و مخصوص این مؤسسه می باشد.

فہرست

«مقدمه مؤلف»

۷-۲۱

فطری بودن گرایش به عوالم غیب/۹- صراط مستقیم یعنی جمع میان ظاهر و باطن/۱۱- دعوت قرآن کریم به تعقل و تزکیه توأمأ/۱۳- توصیه صدرالمتألهین به خضوع قلب همراه با فراگیری علوم عقلی/۱۵- سلسله عرفای یک قرن اخیر/۱۶- سبب تدوین رساله حاضر/۱۸-

معرفت اجمالی و طرح کلی سلوک الی الله

۲۱-۵۷

گرفتاری بشر در ظلمت مادیّت/۲۴- سیر و سلوک در اصطلاح عرفا/۲۵- صعوبت عبور از عالم برزخ و کثرت انفسیه/۲۶- ورود سالک به عالم روح/۲۷- مقصد سالک ملازمت است با وجه الله/۲۸- مراقبه و مراتب و آثار آن/۳۰- مقصود عرفا از «می»/۳۱- مشاهده سالک نفس خود را/۳۲- مشاهده سالک اسماء و صفات ذات باری تعالی را/۳۴- استغراق در ذات ربوبی و «بقاء به معبود»/۳۶- مقام توجّه به عالم کثرت در عین شهود عوالم ربوبی/۳۷- علت عدم وصول همگان به کمالات انسانی/۳۹- نارسا بودن الفاظ در بیان حقایق انوار تجردیه و عوالم ربوبی/۴۰- عالم خلوص و اقسام آن/۴۲- خصوصیات و آثار خلوص ذاتی/۴۳- وارستگی از عوالم کثرت از لوازم ابتدائی سلوک است/۴۸- قطع علاقه از ذات خود/۴۹- لزوم عنایات خاصه الهی در غلبه کامل در جنگ انفسی/۵۱- لزوم متابعت کامل از جمیع احکام شرعیه در تمام مراحل سلوک/۵۲- عبادت افراد کامل و اصل به جهت تقرب نبوده بلکه لازمه کمال آنان است/۵۳- ذکر اجمالی عوالم مقدم بر عالم خلوص در قرآن/۵۵.

شرح تفصیلی عوالم مقدم بر عالم خلوص

۸۷-۶۱

اسلام اکبر/۵۹- ایمان اکبر/۶۱- هجرت کبری/۶۴- جهاد اکبر/۶۶- اسلام اعظم/۶۷- ایمان اعظم/۷۲- هجرت عظمی و جهاد اعظم/۷۳- موت ارادی/۷۴- مزیت سالکین امت اسلام بر سالکین امم سالفه/۷۴- مقام «صلوح»/۷۶- اقسام «صلاح»/۷۷-.

شرح اجمالی طریق و کیفیت سلوک الی الله

۹۹-۸۵

لزوم جستجوی دلیل در اثبات حقایق دین/۸۷- تأثیر تضرع و ابتهال در حصول ایمان به عالم معنا/۸۸- گفتگوی حضرت ادریس علیه السلام با حضرت علامه طباطبائی در خواب/۸۸- هدایت خداوند کسانی را که صمیمانه و قلباً خواهان هدایت اند/۸۹- علم و عمل مورث یکدیگرند/۹۲- لزوم رسانیدن حظ ایمانی هر یک از اعضای بدن/۹۵- نبودن حزن و خوف برای سالک پاکباخته/۹۶- سیر در عالم ملکوت منافات با بودن در دنیا ندارد/۹۷- ادعیه ائمه علیهم السلام صرفاً جنبه ارشادی نداشته است/۹۸.

«شرح تفصیلی طریق و کیفیت سیر الی الله»

۱۵۶-۱۰۱

شرایط لازم سلوک عبارتند از:

اول: ترک عادات و رسوم و تعارفات/۱۰۳- دوم: عزم/۱۰۵- سوم: رفق و مدارا/۱۰۶- چهارم: وفا/۱۰۸- پنجم: ثبات و دوام/۱۰۸- ششم: مراقبه/۱۱۳- هفتم: محاسبه/۱۱۴- هشتم: مواخذه/۱۱۵- نهم: مسارعیت/۱۱۵- دهم: ارادت/۱۱۵- یازدهم: ادب نگاه داشتن/۱۱۶- دوازدهم: نیت/۱۱۸- سیزدهم: صمت/۱۲۶- چهاردهم: جوع و کم خوری/۱۲۷- پانزدهم: خلوت/۱۲۹- شانزدهم: سهر/۱۳۰- هفدهم: دوام طهارت/۱۳۰- هجدهم: مبالغه در تضرع/۱۳۱- نوزدهم:

احتراز از لذائذ/۱۳۱- بیستم: کتمان سر/۱۳۱- بیست و یکم: شیخ و استاد/۱۳۳- بیست و دوم: وزد/۱۳۵- بیست و سوم: نفی خواطر/۱۳۹- بیست و چهارم: ذکر/۱۳۹- بیست و پنجم: فکر/۱۳۹-
طریقه نفی خواطر در رساله بحر العلوم/۱۴۱- طریقه مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی در نفی خواطر/۱۴۴- مراتب مراقبه/۱۴۴- در بیان سلسله مشایخ و اساتید مؤلف در معارف الهیه/۱۴۶- انکشاف عوالم چهارگانه توحید در اثر مراقبه تامّ و توجه به نفس/۱۵۱- منظور عرفا از «عنقا» و «سیمرغ»/۱۵۴- اشعار حافظ در اشاره به مقام ذات غیب الغیوب/۱۶۳.

①

مقدمه مؤلف

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بهترین درودها بروان پاک پیامبر آخر الزمان محمد مصطفی، ووصی
والانبارش صاحب ولایت کبری علی مرتضی، واولاد امجادش ائمه
طاهرین باد، خصوصاً قطب دائرة امکان حضرت بقیة الله حجة ابن
الحسن العسکری ارواحنا له الفداء.

حسن دین دوستی و گرایش به عوالم غیب و کشف اسرار
ماوراء طبیعت جزء غرائز افراد بشر است؛ و می توان این غریزه را
ناشی از جاذبه حضرت ربّ و دود دانست که عالم امکان
بالأخصّ انسان اشرف را به مقام اطلاق و نامتناهی خود می کشد؛
و مغناطیس جان، همان جانِ جان است که از آن به جانان و
حقیقة الحقائق و اصل قدیم و منبع جمال و مبدأ الوجود و غایة
الکمال تعبیر کنند.

الْكَلْبُ عِبَارَةٌ وَأَنْتَ الْمَعْنَى يَا مَنْ هُوَ الْقَلْبُ مِغْنَاتِي^{۲۱}
این جذبۀ مغناطیسیۀ حقیقیۀ که نتیجۀ و اثرش پاره کردن قیود طبیعیۀ و حدود انفسیۀ و حرکت به سوی عالم تجرّد و اطلاق و بالأخره فنای در فعل و اسم و صفت و ذات مقدّس مبدأ المبادی و غایۀ الغایات و بقای هستی به بقای حضرت معبود است از هر عملی که در تصوّر آید عالی تر و راقی تر است.

جَذْبَةٌ مِنْ جَدَبَاتِ الرَّحْمَنِ تُوَارِي عِبَادَةَ الثَّقَلَيْنِ^۳.

انسان در کمون ذات و سرشت خود حرکت به سوی این کعبۀ مقصود و قبلة معبود را می یابد و به نیروی غریزی و فطری الهی بار سفر می بندد و با تمام شراشر وجود بدین صوب رهسپار می شود. لذا تمام اعضاء و جوارح او باید در این سفر به کار افتد. عالم جسم و مادۀ او که طبع اوست، و عالم ذهن و مثال او که برزخ اوست، و عالم عقل و نفس او که حقیقت اوست همه باید در این سفر وارد گردند و با یکدیگر تشریک مساعی کنند. بدن باید وجهۀ خود را رو به کعبه نموده، در حال نماز به قیام

۱- «منظومة سبزواری»، الهیات، فی افعاله تعالی، غررفی انحاء تقسیمات لفعّل الله تعالی طبع ناصری ص ۱۸۳.

۲- [همة عالم امکان به منزلة عبارت است و تو معنای آنی، ای که تو مغناطیس دلہائی].

۳- [یک جذبہ از جذبہ های الهی (از نظر تأثیر در تکامل انسان) با عبادت جنّ و انس برابری می کند].

مقدمه؛ در اینکه صراط مستقیم، در جمع میان ظاهر و باطن است

و رکوع و سجود درآید؛ ذهن باید از خاطرات، خود را مصون داشته و رو به سدرۃ المنتهی کند؛ و روح باید غرق آنوار حریم حَرَم الهی گردد و درون حَرَم آمین حضرت احدیث مَحْوومدهوش شود. و از اینجا بدست می آید که عده ای که به ظاهر پرداخته و از عبادیات و اعمال حسنه فقط به فعل قلبی اکتفا کنند و از مغز و جوهره به پوست قانع گردند چقدر از کعبه مقصود دور و از جمال و لقای او مهجورند.

و همچنین عده ای که به معنای فقط گرویده و از اتیان اعمال حسنه و عبادات شرعیّه شانه خالی کنند چقدر از متن واقع کناره بوده، و از حقیقت به مجاز، و از واقع به تخیل و توهم قناعت کرده اند.

مگر نه آنست که نور خدا در تمام مظاهر عالم امکان ساری و جاری است؟ پس چرا بدن را از عبادت معاف داریم و این عالم جزئی را از تجلی انوار الهیه تعطیل نمائیم؟ و به الفاظ وصول و بُب و مغزو عبادت قلبی اکتفا کنیم؟

آیا این عبادت فقط از یکسو نیست؟

أَمَا النَّمَطُ الْأَوْسَطُ وَأُمَّتٌ وَسَطٌ آن دسته ای هستند که جمع بین ظاهر و باطن نموده و تمام درجات و مراتب وجودی خود را به عبادت و انقیاد حضرت محبوب واداشته و در این سفر ملکوتی تجهیز می کنند.

ظاهر را عنوان باطن، و باطن را جان و حقیقت ظاهر نموده، و

هر دورا با یکدیگر چون شیر و شکر بهم درآمیخته اند؛ از ظاهر، مرادشان وصول به باطن، و باطن را بدون ظاهر هبَاءً مَثَوْرًا شمارند.

اللَّهُمَّ تَوَرَّ ظَاهِرِي بِطَاعَتِكَ، وَبَاطِنِي بِمَحَبَّتِكَ، وَقَلْبِي بِمَعْرِفَتِكَ، وَرُوحِي بِمُشَاهَدَتِكَ، وَسَرِّي بِاسْتِقْلَالِ
أَنْصَالِ حَضْرَتِكَ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ۲.

و از همین جا روشن می شود که برای تکمیل نفس و طی مدارج و معارج کمال انسانیت اکتفا به علوم الهیه ذهنیه تفکیریه مانند تعلیم و تعلم فلسفه به هیچ وجه من الوجوه کافی نخواهد بود؛ چون ترتیب قیاس و برهان بر اساس منطق صحیح و مقدمات صحیحه نتیجه اقتاعیه برای ذهن می دهد، ولی قلب و روح را اشباع نمی کند و روان را از تشنگی و عطش وصول به حقایق و شهود دقیق سیراب نمی سازد.

گرچه علم حکمت و فلسفه دارای اصالت و متانت است، و اشرف علوم ذهنیه و تفکیریه است که توحید را بر پایه برهان استوار نموده و راه هر گونه شک و شبهه را مسدود می کند؛ و براین اصل

۱- از جمله فقرات دعای منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام که حاج مولی جعفر کیوتر آهنگی آن را شرح کرده و در کتاب کوچک جیبی طبع شده است.
۲- [خداوند! ظاهر من را به طاعتت، و باطن من را به محبتت، و قلب من را به شناختت، و روح من را به دیدارت، و سویدایم را به پیوستگی تمام به حضرتت نوربخش، ای صاحب جلال و جمال].

مقدمه؛ در اینکه صراط مستقیم، در جمع میان ظاهر و باطن است

قرآن مجید دستور داده و روایات وارده از راسخین دانش و دین: ائمه طاهرين که پاسداران وحی و نبوتند نیز امر به تعقل و تفکر و ترتیب قیاس و برهان و مقدمات استدلالیه نموده اند، لیکن اکتفا نمودن به توحید فلسفی و برهانی در مکتب استدلال بدون انقیاد دل و وجدان ضمیر و شهود باطن، امری است نارسا.

گرسنه گذاردن دل و باطن را از غذاهای روحانیّه معنویّه عالم غیب و انوار الهیّه ملکوتیّه جمالیّه و جلالیّه و قناعت کردن به سیر در کتابها و کتابخانه ها و مکتب ها و درس خواندن ها و درس دادن ها گرچه به أعلى درجه از اوج خود برسد، سیر کردن عضوی است از اعضاء و گرسنه گذاردن عضوی بالاتر و والا تر.

دین قویم که بر صراط مستقیم است هر دو جنبه را رعایت می کند و قوا و استعداد های نهفته انسان را از هر دو جهت تکمیل می نماید.

از سوئی ترغیب به تعقل و تفکر می کند، و از سوی دیگر امر به اخلاص و تطهیر دل از زنگار کدورت های شهوانی، و آرامش دل و اطمینان و سکینه خاطر، و پس از یازده سوگند عظیم و جلیل: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَقَهَا - وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّهَا^{۲۱} می سراید.

۱- آیه ۹ و ۱۰، از سوره ۹۱: والشمس.

۲- [براستی که هر کس نفس خود را تزکیه کرد به رستگاری رسید، و هر که آنرا بیالود زیانبار گشت].

این آیات قرآنی که با جان انسان گفتگو دارد و با باطن انسان تکلم می کند چگونه افرادی را از متفکرین و مدرّسین و معلّمین مکتب فلسفه و استدلال دعوت به تعبد و مراقبه و محاسبه نفس نموده تا با إخلاص در عمل برای رضای خدا طبق کلام رسول خدا: مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَزْبَعَيْنَ صَبَاحاً ظَهَرَتْ تَبَاطُغُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ إِلَى لِسَانِهِ^{۲۱}، چشمه های جوشان معارف الهیه از منابع دل آنها جاری و بر زبان آنها ساری شده و بالأخره سیل خروشان اندیشه ها و الهامات و واردات رحمانیه از کانون وجودشان به حرکت درآمده است.

فخر فلاسفه شرق، بلکه افتخار فلاسفه عالم، صدر المتألّهین شیرازی پس از گذراندن عمر خود را در حکمت متعالیه، در پایان،

۱- این حدیث شریف به طرق عدیده از رسول خدا روایت شده، با عبارات مختلف و مضمون واحد؛ و در «احیاء العلوم» ج ۴ ص ۲۲۳ و تعلیقه آن در ص ۱۹۱ و در «عوارف المعارف» مطبوع در حاشیه «احیاء العلوم» ج ۲ ص ۲۵۶ بیان شده است. و در کتب شیعه در «عیون اخبار الرضا» ص ۲۵۸ و «عدّة الداعی» ص ۱۷۰ و «اصول کافی» ج ۲ ص ۱۶ وارد شده است. و روایت ارده در «عیون» با اسناد خود از حضرت امام رضا علیه السلام از پدرشان از جدّشان از حضرت محمد بن علی الباقر از پدرشان حضرت سجّاد از جابر بن عبدالله انصاری از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین است که قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ أَزْبَعَيْنَ صَبَاحاً إِلَّا جَزَتْ تَبَاطُغُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ.

۲- [هرکس چهل روز (خود و کار خود را) برای خداوند خالص کند چشمه های حکمت از دلش برزبانش ظاهر گردد].

مقدمه؛ در اینکه صراط مستقیم، در جمع میان ظاهر و باطن است

چنان انجذابی به عبودیت و عبادت و تطهیر باطن و تزکیه سر پیدا می کند که از قلم توانای او می گذرد:

«وَأَنبَى لَأَسْتَعْفِرُ اللَّهَ كَثِيرًا مِمَّا ضَيَعْتُ شَطْرًا مِنْ عُمْرِي فِي تَتَبِعُ
آرَاءِ الْمُتَفَلِّسِ وَالْمُجَادِلِينَ مِنْ أَهْلِ الْكَلَامِ وَتَدْقِيقَاتِهِمْ وَتَعْلِيمِ
جُرْبُزْتِهِمْ فِي الْقَوْلِ وَتَفَنُّنِهِمْ فِي الْبَحْثِ حَتَّى تَبَيَّنَ لِي آخِرُ الْأَمْرِ
بِنُورِ الْإِيمَانِ وَتَأْيِيدِ اللَّهِ الْمَتَانِ أَنَّ قِيَاسَهُمْ عَقِيمٌ وَصِرَاطُهُمْ غَيْرُ
مُسْتَقِيمٍ؛ فَأَلْقَيْنَا زِمَامَ أَمْرِ نَالِيهِ وَاللَّي رَسُولِهِ النَّذِيرِ الْمُنْذِرِ، فَكُلُّ مَا بَلَّغْنَا
مِنْهُ آمَنَّا بِهِ وَصَدَّقْنَاهُ وَ لَمْ نَحْتَلْ أَنْ نُحْتَلَّ لَهُ وَجْهًا عَقْلِيًّا وَ مَسْلَكًا
بَحْثِيًّا بَلْ أَقْدَيْنَا بِهِدَاهُ وَ انْتَهَيْنَا بِتَهْيِهِ امْتِثَالًا لِقَوْلِهِ تَعَالَى: مَا آتَاكُمْ
الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَانَهَا كُمْ عَنْهُ فَأَنْتَهُوا، حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَي قَلْبِنَا مَا فَتَحَ
فَأَفْلَحَ بِبِرَّكَهٖ مُتَابِعْتِهِ وَأَنْجَحَ! (مقدمه «اسفار اربعه» مولی صدرا)

۱- [همانا من از خداوند طلب آموزش و عفو بسیار دارم از برای آنکه پاره ای از عمر خویش را به بررسی آراء مدعیان فلسفه و جدال کنندگان اهل کلام و نازک بینی های آنان و آموختن سخنان و شیوه های بحثی آنان به پوچی گذراندم، تا اینکه سرانجام در پرتو فروغ ایمان و تأیید خداوند متان دریافتم که واقعاً قیاسات آنها بی نتیجه و صراط آنها غیر مستقیم است.

از اینرو زمام کار خویش را به خداوند و به فرستاده بيم دهنده و هشدار دهنده او سپردیم، و به آنچه از رسول الله به ما رسیده بود تماماً ایمان آورده و تأیید نمودیم، و در صدد جستجوی توجیه عقلی و روشی علمی برای فرمایشات رسول بر نیامدیم بلکه پیروی از هدایت و اجتناب از نواهی او را پیشه خود ساختیم همچنان که حق تعالی فرموده: «آنچه از دستوراتی که پیامبر برای شما آورده است بگیریید و پیروی کنید، و از آنچه نهی فرموده دوری کنید».

تا آنکه خداوند بر قلب ما گشود آنچه را که گشود، و به برکت این دنباله روی از رسول به فلاح و رستگاری رسید.

بهترین و عالی‌ترین فقیه صمدانی و حکیم الهی و عارف
ربّانی در رأس قرن گذشته مرحوم آیه‌الحق آخوند مولی حسینقلی
همدانی را باید نام برد.

این فقیه بزرگ و متفکر کم‌نظیر و فیلسوف عالیقدر که تمام
این علوم حقّه را در پرتو علم عرفان و تهذیب نفس جای داده و همه
را در انوار وجه الهی ادغام نموده و درجه و مرتبه هر علم را به جای
خود و به موقع خود معین فرموده و مقصد اقصی را وصول به حرم آمن
خدا قرار داده بود شاگردانی تربیت و به مکتب عرفان تسلیم کرد
که هر يك ستاره درخشانی در آسمان فضیلت و توحید بودند و تا مدّ
شعاع بصر و بصیرت خویش عالمی را روشن و تابناک نمودند؛ از
جمله عارف ربّانی آقا سید احمد طهرانی کربلائی و شاگردانشان
فخرالفرقهاء و جمال العرفاء حاج میرزا علی آقا قاضی - اعلی الله
مقامهما الشریف - هستند.

فخر المفسرین و سنّد المحققین استاد گرامی ما حضرت
علامه سید محمد حسین طباطبائی - امد الله ظلّاله الشارفة - با آنکه از
اول عمر با دو بال علم و عمل حرکت داشت و هم در مکتب
فلسفه و هم در مکتب عرفان نزد مرحوم قاضی طّی طریق می نمود
و با سپری نمودن عمری را در قیاس و برهان و خطابه و تقویت
علوم فکریّه از «اشارات» و «اسفار» و «شفا» و تحشیه آنها در
عین اشتغال کامل به خلوت‌های باطنی و اسرار الهی و مراقبه
عرفانی، بالأخره راحله خود را در آستان مقدّس قرآن یکسر فرود

آورده چنان متوَعَّل در آیات سبحانیّه می گردد که بحث و تفکر و قرائت و تلاوت و تفسیر و تحلیل و تأویل آیات قرآن برای ایشان از هر ذکری و فکری عالی تر و تدبّر در آنها از هر قیاس و برهانی دلپذیرتر و مسرت بخش تر می گردد، و کانه غیر از تعبّد محض در مقابل صاحب شریعت غزّاء و اوصیای گرامش هیچ ندارد.

دوست مکرّم و سرور ارجمندِ مهر بانتر از برادر ما مرحوم آیه الله شیخ مرتضی مطهری - رضوان الله علیه - که سابقه آشنائی ما با ایشان متجاوز از سی و پنجسال است، پس از یک عمر درس و بحث و تدریس و خطابه و کتابت و موعظه و تحقیق و تدقیق در امور فلسفیّه، با ذهن رشیق و نفس نقّاد خود بالأخره در این چند ساله آخر عمر خود بالعیان دریافت که بدون اتّصال به باطن و ربط با خدای متّان و اِشْراب دل از سرچشمه فیوضات ربّانیّه، اطمینان خاطر و آرامش سیر نصیب انسان نمی گردد، و هیچگاه نمی تواند در حرم مطهّر خدا وارد شود یا گرداگرد آن طوف کند و به کعبه مقصود برسد.

و چون شمعی که دائماً بسوزد و آب شود، یا پروانه ای که خود را به آتش زند، و همانند مؤمن متعهّدی که شوریده وار دلباخته گردد و در دریای بی کرانه ذات و صفات و اسماء حضرت معبود فانی گردد و وجودش به سِعّه وجود خدا متّسع شود قدم راستین در مضمار این میدان نهاد.

بیداری شب های تار و گریه و مناجات در خلوت سحرگاه و

رسالة لبُّ الثُّبَاتِ در سیر و سلوک اُولی الألباب

توغّل در ذکر و فکر و ممارست درس قرآن و دوری گزیدن از اهل دنیا و هواپرستان، و پیوستن به اهل الله و اولیای خدا، مشهود سیر و سلوک او بود. رحمة الله علیه رحمةً واسعةً.

لَمَثَلًا هَذَا فَلْنَعْمَلِ الْعَامِلُونَ؛ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ^۲.

چندی قبل از این حقیر خواستند تا برای سالگرد شهادت ایشان چیزی بنویسم. این فقیر که حقاً خود را نالایق می‌دیدم با وجود تراکم مشاغل و شواغل از قبول این عهده پوزش طلبیدم. اخیراً که مراجعه مکرر شد، روح آن صدیق گرامی مَدَد نمود که این مختصر را تحریر نموده و به عنوان مقدمه به رساله ای که در سیر و سلوک نوشته بودم ملحق نموده و برای شادی روح آن مرحوم در دسترس طالبان حق و پویندگان سُبُلِ سَلام و راه حقیقت قرار دهم. **بَيِّدِهَ آرَمَةَ الْأُمُورِ وَبِهِ أَسْتَعِينُ.**

اصل این رساله اُس و مَحّ اُولین دوره از درسهای اخلاقی و عرفانی است که حضرت استاد گرامی ماعلامه طباطبائی - روحی فداه - در سالهای یکهزار و سیصد و شصت و هشت و شصت و نه هجریّه قمریه در حوزة مقدسه علمیه قم برای بعضی از طلاب بیان

۱- آیه ۶۱ از سوره ۳۷: صافات: [برای چنین چیزی عمل کنندگان باید عمل کنند].

۲- آیه ۱۲۸ از سوره ۱۶: نحل: [خداوند همراه کسانی است که تقوی گزیده اند

و آنانکه ایشان نیکوکارند].

سبب تألیف کتاب

فرموده و این حقیر به عنوان تقریرات درس به رشته تحریر درآورده بودم و قرائت و مرور به آن را در اوقات قبض و کدورت و خستگی موجب تنویر روح و تلطیف جان خود می دانستم.

اینک یک دوره بر آن مرور نموده با تنقیحات و اضافاتی مهیا و پاداش و ثواب آن را به روح ففید سعید مطهری— اعلی الله مقامه الشریف— اهداء می کنم.

اللَّهُمَّ اخْشُرْهُ مَعَ أَوْلِيَائِكَ الْمُقَرَّبِينَ، وَاخْلُفْ عَلِيَّ
عَقِيهِ فِي الْغَابِرِينَ، وَاجْعَلْهُ مِنْ رُفَقَاءِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الظَّاهِرِينَ، وَأَرْحَمُهُ وَإِنَّا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.



معرفتِ حالی و طرحِ کلی سلوکِ الٰہی

هو العزيز

رسالة
لبّ اللّباب
در
سیر و سلوک اُولی الألباب

بسم الله الرحمن الرحيم

وَصَلَّى اللّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرِينَ، وَلَعَنَهُ
اللّهُ عَلَيَّ أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ. وَبَعْدُ قَالَ اللّهُ الْعَلِيُّ
الْعَظِيمُ:

سُرِّبِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى
يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَيَّ كُلِّ
شَيْءٍ شَهِيدٌ— أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ
بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ ۱.

۱- آیه ۵۳ و ۵۴، از سوره ۴۱: فصلت:

[بزودی نشانه های خود را در آفاق (آسمانها و زمین و طبیعت) و در وجود خودشان
به آنان نشان دهیم تا برایشان روشن شود که او حق است و بس، آیا همین کافی
نیست که پروردگارت بر هر چیز شاهد و حاضر است. هان که ایشان نسبت به دیدار
پروردگارش در شک اند، آگاه باشید که او به هر چیز احاطه دارد].

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی
آن شب قدر که این تازه براتم دادند
بی خود از شعشعۀ پرتو ذاتم کردند
باده از جام تجلی صفاتم دادند

بشر مادی در بیداری ظلمت مادّیت زندگی می کند، و در دریای بیکران شهوات و کثرات غوطه می زند؛ هر آن، موجی از علائق و وابستگی های مادی او را به طرفی پرتاب می کند، هنوز از لطمات و صدمات آن موج به حال نیامده موجی سهمگین تر و دهشت انگیزتر که از علاقه به مال و ثروت و زن و فرزند سرچشمه می گیرد سیلی های متوالی به صورت او نواخته و او را در قعر امواج خروشان این بحر ژرف و دریای هولناک فرو می برد، به طوری که ناله و فریادش در میان نهیب امواج ناپدید می گردد. به هر جانب که می نگرد می بیند که حرمان و حسرت که از آثار و لوازم لاینفک ماده فسادپذیر است، او را تهدید و ترعیب می نماید.

در این میان فقط گاهگاهی یک نسیم جانبخش و روح افزایی به نام جذبۀ او را نوازش می دهد و چنین می یابد که این نسیم مهرانگیز او را به جانبی می کشد، و به مقصدی سوق می دهد؛ این نسیم متمادی نبوده گاه و بی گاه می وزد.

وَإِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفْحَاتٍ أَلَا

فَتَعَرَّضُوا لَهَا وَلَا تُعْرِضُوا عَنْهَا^۱.

در این موقع سالک به سوی خدا، جانی گرفته و از تأثیر همان جذبۀ الهیۀ تصمیم می‌گیرد که از عالم کثرت عبور کند و به هر ترتیب که میسور است بار سفر بر بندد و از این غوغای پردغدغه و مولم خود را خلاص کند. این سفر را در عرف و اصطلاح عرفاء سیر و سلوک نامند.

سلوک، یعنی پیمودن راه، و سیر، یعنی تماشای آثار و خصوصیات منازل و مراحل در بین راه.

زاد و توشۀ این سفر روحانی مجاهده و ریاضت نفسانی است، زیرا قطع علائق مادۀ بسیار صعب و دشوار است، بنابراین اندک اندک رشته‌های علقۀ عالم کثرت را پاره نموده و از عالم طبع سفر می‌نماید.

هنوز از خستگی راه نیاسوده وارد عالم برزخ که کثرت انفسیۀ است می‌گردد. در اینجا به خوبی مشاهده می‌کند که مادۀ و کثرات خارجیۀ در درون خانۀ طبع او چه ذخائری به ودیعت نهاده بودند، اینها همان موجودات خیالیۀ نفسانیۀ هستند که از بر خورد و علاقه به کثرات خارجیۀ به وجود آمده و جزء آثار و ثمرات و موالید آن به حساب می‌آیند.

این خیالات مانع از سفر او می‌شوند و آرامش او را می‌گیرند،

۱- [بدانید و آگاه باشید که پروردگارتان را در ایام روزگار شما نسیمهانی است، هان بکوشید که خود را در معرض آنها قرار دهید و از آنها روی نگردانید].

رسالة لُبُّ اللُّبَابِ در سیر و سلوک اُولی الألباب

و چون سالک، ساعتی بخواهد در ذکر خدا بیازمَد ناگهان چون
سیل بر او هجوم آورده و قصد هلاک او را می کنند.

جان همه روز از لگد کوب خیال

وز زبان و سود و از بیم زوال

نی صفا می ماندش نی لطف و فرّ

نی به سوی آسمان راه سفر

بدیهی است که صدمه و آزار کثرات انفسیه قوی تر و نیرومندتر
از کثرات خارجیه می باشد، چه انسان می تواند با اختیار خود با
عزالت و انزوا از مزاحمت و تصادم با کثرات خارجیه دوری جوید
ولی البتّه نتواند بدین وسیله از صدمه و آزار و خیالات نفسانیه
رهائی یابد، چه اینها با او قرین و همجواری دارند.

مسافرِ راه خدا و طریق خلوص و عبودیتِ حقّ، از این دشمنان
نمی هراسد، دامنِ همت بر میان می بندد و به یاری آن نغمه قدسیّه
راه مقصد را در پیش می گیرد و از عالم خیالات که او را «برزخ»
نامند خارج می گردد. ولی سالک باید بسیار بیدار و هوشیار باشد
که در زوایای خانه دل چیزی از این خیالات به جای نمانده
باشد، زیرا دأب این موجودات خیالیّه، اینست که در موقع بیرون
کردن آنها، خود را در گوشه و زوایای مخفیّه دل پنهان می کنند،
به طوری که سالک فریب خورده گمان می کند از شرّ آنها خلاص
شده و از بقایای عالم برزخ چیزی با خود همراه ندارد؛ ولی آن
هنگام که مسافر به چشمه حیات راه یافته و می خواهد از غیون

حکمت سیراب گردد ناگهان بر او تاخته و با تیغ قهر و جفا،
کارش را می سازند.

مَثَل این سالک مَثَل کسی است که در حوض خانه خود آبی
وارد ساخته است و مدتی به آن دست نزده تا تمام آلودگیها و
کشافات آن ته نشین شده آب صافی در حوض نمودار و گمان
می کنند این صفا و پاکی پایدار و همیشه است، ولی به محض
آنکه بخواهد در حوض فرو رود یا چیزی را در حوض بشوید
ناگهان تمام آن ایردها و کشافات، آب صاف را آلوده نموده
لگه های سیاه بر روی آب پدید می آید. لذا باید آنقدر سالک با
مجاهده و ریاضت تحصیل آرامش خیال بنماید که مواید خیالیّه
او در ذهن او متجسّر شده و نتواند قیام نموده و ذهن او را وقت توجه
به معبود مشوّش دارند.

چون سالک از عالم طبع و برزخ گذشت به عالم روح وارد
می شود و سپس مراحلی را طی می کند که ان شاء الله تعالی شرح
آن به تفصیل خواهد آمد.

اجمال آن اینست که سالک توفیق یافته، مشاهده نفس خود و
صفات و اسماء الهیه را نموده کم کم به مرحله فناء کلی رسیده و
سپس به مقام بقاء به معبود می رسد، در این موقع حیات ابدی بر
او ثابت می گردد.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبیت است در جریده عالم دوام ما

رسالة لُبُّ اللَّبَابِ در سیر و سلوک اُولی الألباب

در اثر تأمل و تدبّر در آیات کریمه قرآنیّه این اصل مسلم می گردد، و حاصل آنکه خداوند در جائی از قرآن مجید می فرماید:

مسافران کشته شده در راه خدا به طور جاوید زنده اند و هرگز

نمیرند.

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ
أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ.^۱

و در جائی دیگر می فرماید: هر چیزی فنا و نیستی پذیر است

مگر وجه پروردگار.

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ.^۲

و در جای دیگر می فرماید: هر چه در نزد پروردگار است بقا و

ثبات دارد.

مَا عِنْدَكُمْ يَنْسَفِدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ.^۳

از انضمام این آیات به یکدیگر معلوم می شود آنان که زنده

بوده و در نزد پروردگار روزی می خورند عبارتند از وَجْهَ اللَّهِ که بوار

و زوال به نصّ آیه قرآن در آن راه ندارد.

۱- آیه ۱۶۹، از سوره ۳: آل عمران: [و البتّه میندار آنان را که در راه خدا کشته

شده اند، مرده اند؛ بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان به آنان روزی داده می شود].

۲- آیه ۸۸، از سوره ۲۸: قصص: [همه چیز نابود است مگر وجه خدا].

۳- آیه ۹۶، از سوره ۱۶: نحل: [آنچه در نزد شماسست پایان می پذیرد، و آنچه نزد

خدا است باقی است].

آخرین مرحله سلوک فناء در ذات حدیث است

از طرف دیگر از آیات کریمه قرآنیّه معلوم می شود که مراد از وجه الله تعالی که زوال پذیر نیست همانا اسماء الهیه است. و بیان آن اینست که در آیه دیگری همین وجه الله را که فنا و زوال در او راه ندارد تفسیر به اسماء خود نموده و صفت عزّت و جلالت را بر آن مترتب ساخته است:

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ - وَبَقِيَ وَجْهُ رَبِّكَ
ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.^۱

به اتفاق جمیع مفسرین کلمه «ذو» صفت برای «وجه» می باشد یعنی «وجه» پروردگار تو که آن وجه ذوالجلال و الاکرام است باقی است. و چون می دانیم که وجه هر شیء عبارتست از آن چیزی که مواجهه بدان حاصل می شود، بنابراین وجه هر چیز مظهر آن چیز است، و مظاهر، همان اسماء خدا هستند که مواجهه خدا با تمام مخلوقات به وسیله آنها انجام می گیرد؛ و نتیجه آن این می شود که تمام موجودات فنا و زوال پذیرند مگر اسماء جلالیه و جمالیه، و بالنتیجه معلوم می شود که سالکان الی الله که به فیض سعادت بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ رسیده اند عبارتند از اسماء جلالیه و جمالیه حضرت پروردگار جلّ و عزّ. از همین گفتار به خوبی معلوم می شود که مراد ائمه طاهرين

۱- آیه ۲۶ و ۲۷، از سوره ۵۵: الرحمن: [هر کس بر روی آن (زمین) است فنا پذیرد و باقی می ماند وجه پروردگار، که آن وجه دارای صفت جلال و جمال است].

رسالة لُبُّ اللُّبَابِ در سیر و سلوک اُولی الألباب

سلام الله عليهم اجمعين — که فرموده اند: نَحْنُ اَسْمَاءُ اللّٰهِ،^۱ چه بوده است، والاّ مقام حکومت ظاهریّه اجتماعیّه و وساطت و مباشرت در امور شرعیّه و احکام ظاهریّه الهیه مقامی نیست که بدین کیفیت خود را توصیف کنند. بلکه مراد همان فناء در ذات احدیّت است که ملازم با وجه الله گردیدن و مظهر اتمّ صفات جمالیّه و جلالیّه او شدن است که قابل قیاس با هیچ مقام و منصبی نیست.

یکی از اهمّ چیزهائی که در راه سیر و سلوک و در حکم ضرورتی از ضروریّات آن است همانا امر مُراقَبه است. سالک باید از اوّلین قدم که در راه می گذارد تا آخرین قدم، خود را از مراقبه خالی ندارد و این از لوازم حتمیّه سالک است. باید دانست که مراقبه دارای درجات و مراتبی است؛ سالک در مراحل اوّلیّه یک نوع مراقبه ای دارد و در مراحل دیگر انواع دیگری. هر چه روبه کمال رود و طیّ منازل و مراحل کند مراقبه او دقیق تر و عمیق تر خواهد شد، به طوری که آن درجات از مراقبه را اگر بر سالک مبتدی تحمیل کنند از عهده آن بر نیامده و یکباره بار سلوک را به زمین می گذارد یا سوخته و هلاک می شود؛ ولی رفته رفته در اثر مراقبه در درجات اوّلیّه و تقویت در سلوک می تواند مراتب عالیّه از مراقبه را در مراحل بعدی به جای آورد، و در این

۱- [ما اسامی و نشانه های خدا هستیم].

حالات بسیاری از مباحات در منازل اولیه بر او حرام و ممنوع می گردد.

در اثر مراقبه شدید و اهتمام به آن، آثار حب و عشق در ضمیر سالک هویدا می شود، زیرا عشق به جمال و کمال علی الاطلاق فطری بشر بوده و با نهاد او خمیر شده و در ذات او به ودیعت گذارده شده است لیکن علاقه به کثرات و حب به مادیات حجابهای عشق فطری می گردند و نمی گذارند که این پرتو ازلی ظاهر گردد.

به واسطه مراقبه کم کم حجابها ضعیف شده تا بالأخره از میان می رود و آن عشق و حب فطری ظهور نموده ضمیر انسان را به آن مبدأ جمال و کمال رهبری می کند. این مراقبه در اصطلاح عرفاء تعبیر به «می» شده است.

به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات

بخواست جام «می» وگفت راز پوشیدن

* * *

راه خلونگه خاصم بنما تا پس ازین

«می» خورم با تو و دیگر غم دنیا نخورم

چون سالک در امر مراقبه مواظبت نمود، حق تعالی از باب مهر و عطوفت آنواری را بر او به عنوان طلایع ظاهر می گرداند. در ابتدای امر این انوار مانند برق ظاهر گشته ناگهان پنهان می شوند، این انوار کم کم قوت یافته مانند ستاره ریز درخشان می گردند، و

سپس نیز قوت یافته به صورت ماه و بعداً به صورت خورشید پدید می آیند، و گاهی مانند چراغی که افروخته باشند و یا قندیلی نمایان می شوند، این انوار را در اصطلاح عرفاء «نوم عرفانی» نامند؛ این انوار از قبیل موجودات برزخیّه هستند.

ولی هنگامی که از این مراتب مراقبت سالک قوی تر گشت و رعایت مراقبه را کاملاً بنمود این انوار قوی تر شده سالک تمام آسمان و زمین و شرق و غرب را یکپارچه روشن می بیند، این نور نور نفس است که هنگام عبور از عالم برزخ هویدا می شود لیکن در مراحل اولیّه عبور که می خواهد تجلیات نفس شروع شود سالک نفس خود را به صورت مادی مشاهده می کند و به عبارت دیگر چه بسا ملاحظه می کند که خودش در برابر خودش ایستاده است. این مرحله ابتدای تجرد نفسی است.

مرحوم استاد علامه حاج میرزا علی آقای قاضی - رضوان الله علیه - می فرمودند که: «روزی از اطاق بیرون آمده در دالان خانه دیدم که خودم در کناری ساکت و صامت ایستاده‌ام؛ با دقت تمام تری به صورت خود نگاه کردم، دیدم در صورت، خالی دارم. چون به اطاق آمدم و در آئینه نظر انداختم دیدم که در صورت من خالی بوده و من تاکنون آنرا ندیده بودم».

و گاهی سالک متوجه می شود که خود را گم کرده است و هر چه جستجو می کند نمی تواند خود را پیدا نماید. گفته شد که این مشاهدات در مراحل ابتدائی تجرد نفس بوده و مقید به زمان و

مشاهده سالک نفس خود را در مراحل مختلف تجرد

مکان هستند و بعداً در اثر توفیقات الهی سالک می تواند تمام حقیقت نفس خود را با تجرد تام و تمامی مشاهده نماید.

از مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی - رضوان الله علیه - نقل است که ایشان مدت چهارده سال شاگرد و ملازم استاد عرفان و توحید مرحوم آخوند مولی حسینی همدانی - رضوان الله علیه - بوده اند، می فرموده اند:

«روزی استاد به من فرمود که: مقام تربیت فلان شاگرد به عهده شماست. آن شاگرد همتی فراوان داشت و عزمی راسخ. مدت شش سال در مراقبت و مجاهدت کوشش نمود تا به مقامی رسید که قابلیت محضه بود برای ادراک و تجرد نفس، خواستم این سالک راه سعادت به دست استاد بدین فیض نائل و به این خلعت الهیه مخلع گردد. او را با خود به خانه استاد بردم و پس از عرض مطلوب، استاد فرمودند: اینکه چیزی نیست و فوراً با دست خود اشاره کردند و فرمودند: تجرد مثل اینست. آن شاگرد می گفت: فوراً دیدم که من از بدنم جدا شده ام و در کنار خود موجودی را مانند خود مشاهده می کنم».

باید دانست که شهود موجودات برزخیه چندان شرافتی ندارد بلکه شرافت همان رؤیت نفس است در عین تجرد تام و کامل. چون نفس در این موقع به تمام حقیقت مجرد خود هویدا می گردد، موجودی مشاهده می شود که مقید به زمان و مکان نبوده بلکه مشرق و مغرب عالم را فرا می گیرد. و این شهود بر خلاف

رسالةُ لُبِّ اللَّيَابِ در سیر و سلوک اُولی الألباب

شهود مراحل اُولیّه جزئی نبوده بلکه از قبیل ادراک معانی کلیّه است.

از مرحوم آقا سید احمد کربلائی - رضوان الله علیه - که از شاگردان معروف و میرز مرحوم آخوند بوده اند نقل است که فرموده اند:

«روزی در جائی استراحت کرده بودم کسی مرا بیدار کرد و گفت: اگر می خواهی نور اسفهدیه را تماشا کنی از جای برخیز. وقتی چشم گشودم دیدم نوری بی حدّ و اندازه، مشرق و مغرب عالم را فرا گرفته است». **اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا**. این همان مرحله تجلی نفس است که بدین صورت و به کیفیت نور غیر محدود مشاهده می شود.

از این مرحله که می گذرد، سالک سعادت مند، در اثر اهتمام در امر مراقبه به تناسب همان عوالم علوی و به مقتضیات آن منازل و مراحل، موفق می گردد که صفات باری تعالی را مشاهده نماید و یا اسماء ذات مقدسه او را به نحو کلیت دریابد. چه بسا در این موقع سالک ناگهان متوجه می گردد که تمام موجودات جهان یک واجد علم است، و یا غیر از یک قدرت واحد ابداً قدرتی نیست؛ این در مرحله شهود صفات است. و اما در مرحله شهود اسماء که از این نیز برتر است سالک ملاحظه می کند که در تمام عوالم، عالم یکی است، و قادر یکی است، و حیّ یکی است. و این مرحله از مرحله ادراک صفات که در مرتبه قلب پیدا می شود اشرف و

مشاهدهٔ سالک نفس خود را در مراحل مختلف تجرد

اکمل است (لِإِنَّ السَّالِكَ يُصْبِحُ وَلَا يَرَى قَادِرًا وَلَا عَالِمًا وَلَا حَيًّا سِوَى اللَّهِ تَعَالَى^۱). و این شهود غالباً در حال تلاوت قرآن پیدا می‌شود. چه بسا خوانندهٔ قرآن در می‌یابد که خواننده او نبوده کسی دیگر بوده است، و گاه می‌شود که ادراک می‌کند که مستمع نیز کسی دیگر بوده که استماع می‌کند.

باید دانست که تلاوت قرآن را در حصول این امر تأثیر فراوانی است، و سزاوار است که سالک در حین اشتغال به نماز شب سُورِ عزائم را تلاوت کند چه از حال قیام ناگهان برای خدا به سجده افتادن خالی از لطف نیست، و به تجربه ثابت شده است که قرائت سورهٔ مبارکهٔ «ص» در نماز و تیرهٔ شب جمعه بسیار مؤثر است و خصوصیت این سوره از روایتی که در ثواب آن وارد شده است معلوم می‌گردد.

چون سالک به توفیق الهی این مراحل را طی نمود و به این مشاهدات کامیاب گردید جَدَبَاتِ الهیه او را احاطه نموده هر آن او را به فناء حقیقی نزدیک می‌سازد تا بالأخره جذب به او را احاطه کرده متوجه جمال و کمال علی الاطلاق گشته هستی خود و غیر خود را آتش زده در برابر طلعت نازنین یار چیزی نخواهد دید،

كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ^۱.

۱- [زیرا سالک صبح می‌کند و جز خدای متعال قادر و عالم و زنده‌ای نمی‌بیند].

۲- [خدا بود و چیزی با او نبود].

در این حال سالک از وادی هجران بیرون رفته و در دریای لایتناهی مشاهده ذات ربوبی مستغرق خواهد گردید.

مخفی نماند که سیر و سلوک سالک منافاتی با بود و هستی در عالم ماده ندارد و بساط کثرت خارجیّه به حال خود باقی خواهد بود، و سالک در عین کثرت در وحدت است. بعضی فرموده‌اند: مدّت سی سال در میان مردم بودم و اینان گمان می کردند که من با ایشان مراوده دارم و با ایشان معاشرم و حال آنکه در این مدّت من بجز خدا کسی را ندیده و نشناختم.

این حال بسیار مهمّ و حائز اهمّیت است چه در ابتدای امر این حال ممکن است فقط در یک لحظه پدید آید ولی کم کم شدّت می یابد و به طول ده دقیقه یا بیشتر و سپس یک ساعت یا بیشتر و بعداً به عنایات الهیه ممکن است از حال گذشته و مقام گردد.

این حال را در لسان اخبار و بزرگان بقاء به معبود نامند. و به این مرتبه از کمال نتوان رسید مگر پس از حصول فناء کلی از هستی موجودات در ذات حضرت احدیّت. در این حال سالک چیزی را نمی بیند مگر ذات قدس الهی.

نوشته اند: «از یکی از مجذوبین که به نام بابا فرج الله مجذوب بوده و جذبۀ الهیه دامنگیرش شده بود سؤال کردند که دنیا را برای ما توصیف کن. در پاسخ گفت: از آن وقت که من

«حال» شهود نفس و «بقاء به معبود» پس از فناء کلی

چشم گشودم دنیا را ندیده‌ام تا اکنون برای شما توصیف کنم^۱.
از این شهود در ابتداء که هنوز قوت نیافته است تعبیر به
«حال» می‌نمایند و در این موقع غیر اختیاری سالک است ولی
در اثر شدت مراقبت با توفیقات الهیه از حال گذشته به «مقام»
می‌رسد و در این موقع اختیاری سالک است.

بدیهی است سالک قوی آن کسی است که در عین شهود این
احوال متوجه عالم کثرات بوده و هر دو عالم را اداره نماید. و این
مرتبه بسیار عالی و رفیع است و دسترسی به آن در نهایت
صعوبت، و شاید اختصاص به انبیاء و اولیاء و هر کس را که
خدا بخواهد، داشته باشد؛ چون در عین اشتغال به نعمت لی مع

۱- شرح احوال «بابا فرج مجذوب» در کتاب «تاریخ حشری» که در احوال
بزرگان و عرفاء متوفای تبریز نگاشته شده موجود است و گفتار بابا فرج را در آن
کتاب به شعر در آورده است از آن جمله همین گفتار اوست که به شعر در آورده
است:

که فرج تا که دیده بگشادست چشم او بر جهان نیفتاده است
و نظیر این گفتار از حافظ وارد است آنجا که گوید:

منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن

منم که دیده نیالوده‌ام به بد دیدن

و «ابن فارض» فرموده است:

وَحَيَاةُ أَشْوَاقٍ إِلَيْكَ وَتَرْبِيَةِ الصَّبْرِ الْجَمِيلِ

مَا اسْتَحْسَنْتُ عَيْنِي سِوَاكَ وَلَا صَبَوْتُ إِلَى خَلِيلِ

و از او نقل شده است که فرموده: من این بیت را در عالم

خواب سروده‌ام.

اللَّهِ حَالَاتٌ لَا تَسْعُهَا مَلَكَ مُقَرَّبٌ ۱ جَلَوَاتٌ وَظَهْرَاتٌ أَنَا بَشَرٌ مِثْلَكُمْ ۲
از ایشان هویدا و ظاهر می گردد.

اگر کسی گوید که این مناصب اختصاصی بوده و وصول به این ذرّوه از معارف الهیه منحصرأ راجع به انبیاء عظام و ائمه معصومین - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - است و دیگران را به هیچ وجه من الوجوه بدان راه نیست.

در جواب گوئیم: منصب نبوت و امامت امری است اختصاصی، ولی وصول به مقام توحید مطلق و فناء در ذات احدیت که تعبیر از او به ولایت می شود ابدأ اختصاصی نیست و دعوت انبیاء و ائمه علیهم السلام امت را بدین مرحله از کمال است. حضرت رسول اکرم ﷺ امت خود را دعوت فرموده اند که به آن جایی که پای خود را گذارده اند پا گذارند و این مستلزم امکان سیر به آن مقصد است و الا لازم می آید دعوت لغو باشد. لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ۳.

از طریق عامه روایت شده است که:

-
- ۱ - [مرا با خداوند حالاتی است که هیچ فرشته مقرببی یارای تحمل آنرا ندارد].
۲ - آیه ۱۱۰، از سوره ۱۸: کهف: [من مثل شما بشری هستم].
۳ - آیه ۲۱، از سوره ۳۳: احزاب: [و برای شما در وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله الگوی نیکویی است، برای آنکس که امید به (دیدار) خدا و روز قیامت دارد و فراوان یاد خدا کند].

وصول به مقام توحید مطلق برای همه میسر است

لَوْلَا تَكْتَبِرُ فِي كَلَامِكُمْ، وَتَمْرِجُ فِي قُلُوبِكُمْ لَرَأَيْتُمْ
مَا أَرَى، وَلَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ.

«اگر این گفتار بسیار در زبانها، و این اضطراب و آشوب در دل‌های شما نبود هر آینه می دیدید آنچه را که من می بینم و می شنیدید آنچه را که من می شنوم».

این گفتار حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خوبی حاکی است از آنکه علت عدم وصول به کمالات انسانی همانا خیالات باطله شیطانیه و افعال لغو و بیهوده است. و از طریق خاصه نیز روایت است که آن حضرت فرمود:

لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ حَوْلَ قُلُوبِ بَنِي آدَمَ
لَرَأَوْا مَلَكَوَتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.

«اگر شیاطین گرداگرد دل‌های فرزندان آدم گردش نمی کردند هر آینه آنها ملکوت آسمانها و زمین را می دیدند».

و از جمله آثار آن مرتبه عالی انسانی احاطه کلیه است به قدر استعدادات امکانیه به عوالم الهیه، و نتیجه این احاطه اطلاع بر ماضی و مستقبل است و تصرف در مواد کائنات، چه محیط را غایت تسلط بر محاط علیّه حاصل است، با همه کس مصاحب و در همه جا حاضر.

شیخ عبدالکریم جیلی که یکی از عرفاء است در کتاب خود به نام «الانسان الکامل» چنین گوید: «به یاد دارم وقتی به مقدار یک لیمو به من حالی دست داد که خود را متحد با جمیع

موجودات یافتم به طوری که حضور همه آنها را بالعیان مشهود خود می دیدم، ولی این حال بیش از یک لحظه دوام نداشت». البته مانع از دوام و استمرار این حال همانا اشتغالات به تدابیر بدن است و حصول تمامیت این مراتب بعد از ترک تدبیر بدن است. عارفی از عرفاء هند به نام شیخ ولیّ الله دهلوی در کتاب خود به نام «همّعات» چنین گوید: به من آگاهانیدند که فراغ از آثار نشأه مادّیه پس از گذشت پانصد سال از عبور عالم مادّه و مرگ صورت می گیرد، و این مدت مطابق با نصف روز از ایام ربوبی است، لِقَوْلِهِ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ:

وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ^۱.

البته معلوم است که سایر درجات و فیوضات این عالم بی حد و نهایت است چون پایه و اساس وضع الفاظ بر پایه احتیاجات بشری بوده است و در اثر توسعه احتیاجات دائره وضع الفاظ وسیع تر شده است لذا بیان حقائق انوار تجرّدیة عوالم ربوبی در قالب الفاظ غیر ممکن است و هر چه از آنجا گفته شود اشاره و کنایه بوده نمی تواند آن حقیقت عالیه را در افهام تنزل دهد. بشر مادّی که به نصّ اخبار اَنْتَ فِی أَظْلَمِ الْعَوَالِمِ در تاریک ترین عوالم از عوالم الهیه که همین عالم مادّه است زندگی

۱- آیه ۴۷، از سوره ۲۲: حجّ: [و حَقًّا یَکُ رَوزَ نَزْدٍ پَرُورِدِ گَارِ تَومَانِدِ هَزَارِ سَالِ از سَالِهَائِیِ اسْتِ کِه شَمَا مِی شَمَارِیْدِ].

می نماید و هر چه با چشم خود می بیند و با دست مادی خود لمس می نماید از برای آنها الفاظی در حدود احتیاجات روزمره خود وضع می نماید اما از سایر عوالم و از تعلقات و تشعشات و انوار و ارواح اطلاعی ندارد تا برای آنها نیز الفاظی وضع کند، بنابراین ما در تمام لغات جهان لغتی نداریم که آن معانی عالیه را حکایت کند پس چسان می توان آن حقایق را به زبان آورده و توصیف نمود؟

مشکل عشق نه در حوصله دانش ماست

حلّ این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد

دو دسته از این حقایق سخن رانده اند:

اول: جماعات انبیاء کرام علیهم السلام بدیهی است که آنها با عوالم ماوراء ماده ارتباط داشته اند ولی به حکم نَحْنُ مَعِاشِرَ الْأَنْبِیَاءِ أَمْرُنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَی قَدْرِ عُقُولِهِمْ^۱ مجبور بودند از این حقایق به قسمی تعبیر نمایند که قابل فهم و ادراک عامه مردم باشد و لهذا از بیان حقایق انواری و غایت درخشندگی آن قطع نظر نموده و از بیان آنچه که حتی به قلب بشر هم خطور نکرده است رفع ید نموده از حقیقت قَالَا عَیْنُ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَی قَلْبِ بَشَرٍ^۲ تعبیری از قبیل جنت و حور و قصور و غیره می نمودند و

۱- [ما گروه انبیاء مأموریم با مردم به اندازه خردهاشان سخن گوئیم].

۲- [آنچه نه چشمی دیده است و نه گوشی شنیده است و نه بر قلب بشری خطور کرده است].

لهذا خود نیز در آخر اعتراف می نمودند که بیان حقایق آن عوالم قابل توصیف نیست.

دوم: سلسله ای از مردم که به متابعت راه انبیاء تشریف ادراک این حقایق و فیوضات به قدر اختلاف و استعدادات نصیبشان شده است. اینان نیز سخن در پرده استعاره و تمثیل گفته اند.

عالم خلوص و اخلاص

باید دانست که وصول بدین مقامات و درجات بدون اخلاص در راه حق صورت نیندد و تا سالک به منزل مخلصین نرسد کشف حقیقت چنانکه باید برای او نخواهد شد.

بدانکه اخلاص و خلوص بر دو قسم است: اول: خلوص دین و طاعت از برای خدای تعالی. دوم: خلوص خود را از برای او. و دلالت بر اول دارد کریمه شریفه: **وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ**^۱. و بر دوم دلالت دارد کریمه شریفه: **إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ**^۲. و حدیث نبوی مشهور: **مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ تَبَاطُغُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ إِلَى لِسَانِهِ**^۳ دلالت بر قسم دوم دارد. یعنی کسی بدین مرحله می رسد که خود را برای خدای تعالی

۱- آیه ۵، از سوره ۹۸: بَيِّنَةٌ: [و مأمور نشده اند جز اینکه خداوند را به گونه ای بپرستند که دین را برای وی خالص کرده باشند].

۲- آیه ۴۰، از سوره ۳۷: صَاقَاتٍ: [جز بندگان پاک شده و خالص شده خدا].

۳- [هر کس چهل روز (خود و عمل خود را) برای خدا خالص کند، چشمه های حکمت از قلبش به سوی زبانش جریان یافته و ظاهر شود].

خالص کند.

و توضیح این اجمال آنکه: خداوند تعالی همانطور که صلاح را در قرآن کریم در بعضی از مواضع استناد به عمل داده است کقوله تعالی: مَنْ عَمِلَ صَالِحًا^۱ يَا: عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا^۲ يَا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ^۳؛ و در بعضی از مواضع آن را استناد به ذات انسان داده است کقوله تعالی: إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ^۴ يَا: وَصَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ^۵؛ همچنین اخلاص و خلوص را گاهی مستند به عمل دانسته و نسبت به آن داده است و گاهی مستند به ذات. بدیهی است که تحقق اخلاص در مرتبه ذات موقوف است بر اخلاص در مرتبه عمل یعنی تا کسی در یکایک از اعمال و افعال و گفتار و سکون و حرکت خود اخلاص به عمل نیاورد به مرحله اخلاص ذاتی نائل نخواهد شد. قَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: إِلَيْهِ يَضَعُ الْكَلِمَ الطَّيِّبَ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ^۶؛ به ارجاع ضمیر مستتر فاعل «یرفع» به سوی «العمل الصالح» و معنی چنین می شود: «الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُ الْكَلِمَ الطَّيِّبَ». و باید دانست که چون کسی به مرحله خلوص

۱- آیه ۹۷. از سوره ۱۶: نحل: [هر کس عمل صالحی را کند].

۲- آیه ۷۰. از سوره ۲۵: فرقان: [هر کس عمل کند عمل صالحی را].

۳- آیه ۲۹. از سوره ۱۳: زهد: [آنان که ایمان آورده و اعمال صالحه بجای آورده اند].

۴- آیه ۷۵. از سوره ۲۱: انبیاء: [او از صالحان بود].

۵- آیه ۴، از سوره ۶۶: تحریم: [و صالح از مؤمنان].

۶- آیه ۱۰، از سوره ۳۵: فاطر: [کلمه طیبیه به سوی او بالا می رود، و عمل

شایسته آنرا بالا می برد].

رسالة لُبُّ اللَّبَابِ در سیر و سلوک اُولی الألباب

ذاتی برسد و بدین فیض عظیمی نائل گردد دارای آثار و خصوصیاتِ خواهد بود که دیگران از آن بی نصیب و بهره‌اند.

اول آنکه به نص کریمه قرآنیه دیگر شیطان را به هیچ وجه من الوجوه برایشان تسلط و اقتداری نیست: **فَبِعِزَّتِكَ لَا تُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ - إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ**^۱. بدیهی است که این استثناء تشریحی نیست بلکه به واسطه اقتدار ذاتی مُخْلِصِينَ در مقام توحید، دیگر شیطان را قدرتی نبوده و به علت ضعف و ناتوانی خود نمی‌تواند در این مرحله به آنان دست یابد. باری چون مُخْلِصِينَ خود را برای خدا خالص نموده به هر چیز که می‌نگرند خدا را می‌بینند، و شیطان به هر قسم و کیفیت برایشان ظهور کند باز با نظر الهی در آن شیء می‌نگرند و استفاده الهیه می‌کنند، لهذا شیطان از اول امر نزد این طایفه اعتراف به عجز و مسکنت خود نموده و سپر می‌اندازد و الا شیطان ذاتش برای اغواء بنی آدم است و کسی نیست که بخواهد به کسی ترحم نموده و دست از اضلال او بردارد.

دوم. این گروه از محاسبه محشر آفاقی و حضور در آن عرصه معاف و فارغ هستند. در قرآن کریم وارد است که:

وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ

۱- آیه ۸۳، از سوره ۳۸: ض: [پس به عزت سوگند می‌خورم که البته همه را گمراه می‌کنم جز بندگان پاک شده و خالص شده ترا].

فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ.^۱

از این آیه به طور حتم دستگیر می شود که به طور اجمال جماعتی از قَزَع و صعقه قیامت در امانند، و چون به آیه شریفه: **فَأَنَّهُمْ لُمُحْضَرُونَ - إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ**^۲ ضمیمه گردد معلوم می شود که آن گروه که از صعقه قیامت در امانند عبارتند از: بندگان مخلص خدا، زیرا بندگان مخلص به یک معنی ابداً دارای اعمالی نیستند تا آنان را برای حساب آن در عرصه قیامت حاضر سازند. آنان به واسطه مراقبت و ریاضات شرعیّه در جهاد انفسیه کشته شده و به حیات ابدی پیوسته اند و از قیامت عظمای انفسیه عبور کرده اند، در دوران مجاهده به حساب آنان رسیدگی شده و حال به واسطه قتل فی سبیل الله در نزد خدای خود به خلعت حیات ابدی مخلّع و از روزی های خاصه خزانه ربوبی منتعمند. **قال عزّ من قائل:**

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ
أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ.^۳

و زیاده بر آن، آنکه احضار، فرع بر عدم حضور است و اینان

۱- آیه ۶۸، از سوره زمر: ۳۹. زمر: [و در صور دمیده شود: پس هر که در آسمانها و زمین است بمیرد و هلاک شود مگر آنکس که خدا بخواهد].

۲- آیه ۱۲۷، ۱۲۸، از سوره ۳۷: صافات: [پس بدرستی که آنها البته احضار شدگانند مگر بندگان مخلص خدا].

۳- ترجمه درص ۲۸ گذشت.

قبل از پیدایش طلیعه قیامت در همه جا حاضر بوده و بر همه احوال مطلع بوده اند لقوله تعالی: **عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْفَوْنَ**.

سوم، آنچه از ثواب و اجر به هر کس برسد و در روز قیامت به او عطا شود در مقابل عمل او خواهد بود مگر این صنف از بندگان که کرامت الهیه بر ایشان ماوراء طور پاداش عمل است: **وَمَا تُجْرَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ - إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ**.^۱

و اگر گفته شود که: مفاد این آیه آنست که گروه معدّبین طبق اعمالشان به پاداش می رسند مگر بندگان نیک خدا که برای ایشان جزا در مقابل عمل نبوده بلکه پروردگار متّان به ایشان به فضل و کرم خود جزا خواهد داد. گوئیم: مفاد آیه مطلق بوده و مخاطب آن اختصاصی به گروه معدّبین ندارد، علاوه آنکه جزای بندگان به فضل و کرم، منافات با جزا در مقابل عمل ندارد. چه معنای فضل اینست که در مقابل عمل کوچک، پروردگار متّان جزای بزرگ عنایت می فرماید و در واقع عمل کوچک را بزرگ می شمارد ولی با این همه باز جزا در قبال عمل واقع گردیده است در حالی که مفاد کریمه شریفه غیر از اینست؛ مفاد آیه آنست که به بندگان مُخلصین خدا جزا اصلاً در مقابل عمل داده نمی شود. و نیز در آیه دیگر می فرماید:

۱- آیه ۳۹ و ۴۰، از سوره ۳۷: صافات: [و جزاء داده نمی شوید جز همان را که کرده اید، مگر بندگان برگزیده خدا].

لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ^۱

برای این گروه هر چه اراده و مشیت آنان تعلق گیرد خواهد بود و در نزد ما نیز چیزی زیاده از مقدار اراده و مشیت آنان برای آنان خواهد بود. پس معلوم می شود که از کرامات الهیه چیزهایی که فوق اراده و مشیت و بالاتر از سطح فکر و میزان طیران مرغ اختیار و اراده آنهاست داده خواهد شد و این نکته شایان دقت است و قابل توجه.

چهارم، آنان دارای مقامی منیع و منصبی رفیع و مرتبه ای عظیمند که بتوانند حمد و سپاس ذات احدیت و ثنای الهی را کما هو حقّه همانطور که سزاوار آن ذات اقدس است بجا آورند. قال عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: **سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ—إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ**^۲ و این غایت کمال مخلوق و نهایت منصب ممکن است.

از مجموع بیانات سابقه چنین بدست می آید که برای آخرین مراحل سلوک که همان مقام مخلصین باشد چه مزایائی است و چه فیوضاتی بر آنان مترتب خواهد بود. ولی باید معلوم باشد که وصول به این کمالات و تحقق به این حقائق وقتی میسر می گردد که سالک در میدان مجاهده فی سبیل الله کشته و مقتول گردد، و

۱— آیه ۳۵، از سوره ۵۰: ق: [و از برای آنها در بهشت هر چه بخواهند هست؛ و علاوه بر مقدار خواست آنها، در نزد ما زیادتی هائی هست که به آنها می دهیم].

۲— آیه ۱۶۰، از سوره ۳۷: صافات: [خداوند منزّه است از هر چه وصف کنند، مگر (وصف) بندگان پاک شده و خالص شده ما].

رسالة لبُّ الباب در سیر و سلوک اُولی الألباب

هنگامی از آن فیوضات الهیه سرمست خواهد بود که جام شهادت را سرکشیده باشد. و مراد از کشته شدن عبارت است از قطع علاقه روح از بدن و متعلقات آن؛ و همچنانکه شهید در معرکه قتال با شمشیر و سیف ظاهری علاقه روح خود را از بدن قطع می کند سالک راه خدا نیز با سیف و شمشیر باطن در میدان نبرد با نفس اماره به وسیله استمداد از قوای رحمانیه علاقه روح خود را از بدن و متعلقات آن سلب می نماید.

در ابتدای سلوک باید سالک الی الله به وسیله اختیار مقام زهد و تأمل و دقت و تفکر در بی اعتباری دنیا و عدم فائده دل بستگی به آن، رشته غلقه به عالم کثرات را قطع کند، چه نتیجه زهدات بی میلی و بی رغبتی است به امور، و در نتیجه از رویدادهائی که موجب نفع مادی و صوری اوست خوشحال نمی شود، و از وقایعی که موجب ضررهای مادی اوست متأثر و محزون نمی گردد.

لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا
آتَيْكُمْ. ۱

این بی رغبتی و بی میلی منافات با حُزن و خوشی فی الله ندارد زیرا این خوشحالی از محبت به مال و منال و اعتباریات نبوده بلکه از جهت آنست که خود را غرق دریای احسان و کرم

۱- آیه ۲۳، از سوره ۵۷: حدید: [تا بر آنچه از دست داده اید غمگین مباشید، و به آنچه به شما داده است خوشحال نگردید].

خدا می بیند.

پس از طّیّ این مرحله، تازه سالک متوجّه خواهد شد که علاقهٔ مفرطی به ذات خود دارد و نفس خود را تا سرحدّ عشق دوست دارد، هر چه بجا می آورد و هر مجاهده که می کند همه و همه ناشی از فِطْرَتِ حَبِّ به ذات خود است؛ زیرا که یکی از خصوصیات انسان آنست که فِطْرَةً خود خواه بوده، حَبِّ به ذات خود دارد، همه چیز را فدای ذات خود می نماید و برای بقای وجود خود، از ازین بردن و نابود نمودنِ هیچ چیز دریغ نمی کند. از بین بردن این غریزه بسیار صعب و مبارزهٔ با این حسّ خودخواهی از اشکلی مَشَاکِل است، و تا این حسّ از بین نرود و این غریزه نمیرد نور خدا در دل تجلّی نمی کند، و به عبارت دیگر تا سالک از خود نگذرد به خدا نمی پیوندد.

سالک باید به وسیلهٔ استمداد از الطاف الهیه و امدادهای بیابای رحمانیه رشتهٔ محبّت به ذات خود را سُست و رفته رفته ضعیف نموده تا بالأخره پاره کند و به این صَنَمِ درونی که سر-رشتهٔ تمام مفسد است کافر گردد و او را یکباره فراموش بنماید تا به طوری که عند التأمّل و التحقیق تمام کارهای او برای ذات اقدس الهی باشد و حَبِّ به ذاتِ او به حَبِّ به خدای خود تبدیل گردد، و این بر اساس مجاهده انجام می گیرد. پس از طّیّ این مرحله سالک دیگر عُلقَةُ به بدن و آثار بدن و حتّی به روح خود را که پاره نموده ندارد، هر کار که کند برای خداست و اگر سدّ

جویی کرده و در کار تهیة اسباب زندگی به قدر کفاف و ضرورت باشد برای آنست که محبوب ازلی خواستار حیات اوست و الاّ قدمی از قدم برای تحقّق حیات این نشأه بر نمی داشت. البته این خواست در مقابل خواست خدا طولی خواهد بود نه عَرْضی؛ و بر همین اساس دیگر سالک حقّ ندارد طالب کشف و کرامات بوده، عملی برای تحقّق آن انجام دهد یا برای طیّ الأَرْض و اِخبار از مَغیبات و اِطلاع بر ضمائر و اسرار و تصرّف در موادّ کاینات ذکری بگویند و ریاضتی بکشد و برای استکمال و بروز قوای نفسانی به آئی وجه و صورتی عملی انجام دهد زیرا چنین کسی در راه رضای محبوب قدم بر نمی دارد، خدای را عبادت نکرده و مَخْلِص نخواهد بود بلکه نفس خود را معبود خود ساخته و برای برآورده شدن حاجات او و تحقّق پذیرفتن استعدادات او گام می زند گرچه لفظاً بدین منکر اعتراف نکند و ظاهراً تمام عبادتش را برای خدا انجام دهد.

چنین شخصی به نصّ کریمه شریفه: **أَفْرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ^۱**، هوای خود را معبود خود ساخته و خواسته های نفسانی خود را می پرستد. سالک باید از این مرحله عبور کند و نفس خود را که دم از آنانیت می زند ترک بگوید. **وَسَيَأْتِي الْكَلَامُ فِيهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى^۲**.

۱- آیه ۲۳، از سوره ۴۵: جاثیه: [آیا دیدی آن کسی را که هوای نفس خود را معبود خویش ساخته است]؟

۲- [و بزودی به خواست خدای متعال در این زمینه گفتگو خواهد شد].

لزوم گام نهادن سالک در راه رضای خداوند

وقتی سرانجام سالک بدین مرحله رسید کم کم خود را که برای خدای تعالی دوست می داشت نیز فراموش می کند و دیگر خودی نمی بیند و دیگر غیر از جمال ازلی و ابدی سیما و رخساره ای را نخواهد دید و رفته رفته در آن دریای بیکران غرق شده اثری از او نخواهد ماند.

باید دانست که سالک باید متوجه باشد که در جنگ انفسی به طور کامل از عهده جنود شیطان برآید و آثار نفسانیّه خود را به کلی قطع کند و اصول آنها را از زوایای مخفیّه خانه دل برگند چه اگر ذره ای از حبّ مال و جاه و منصب و کبر و شخصیت طلبی و خویشتن دوستی در او باقی باشد هرگز به کمال نخواهد رسید. لهذا بسیار دیده شده است که کثیری از کُمَلین پس از سالها ریاضت و مجاهده به کمالات نرسیده و در جنگ انفسی شکست خورده اند، و علت آن اینست که ریشه بعضی از صفات هنوز در خانه دلشان باقی بوده لیکن پنداشته اند که آن ریشه به کلی از بین رفته است لذا در مواقع امتحان الهی و در مظانّ بروز نفس و جلوه آثارش آن ریشه ها ناگهان جوانه داده و نموّنموده و کار سالک را ساخته اند.

توفیق غلبه بر نفس و جنود آن منوط به دستگیری و عنایات خاصّه حضرت ربّ الأرباب است چه طی این مرحله بدون توفیق و دستگیری خاصّ او صورت نیندد.

گویند: روزی مرحوم سید بحر العلوم - رضوان الله علیه - را

شاگردانش خندان و متبسم یافتند، سبب پرسیدند، در پاسخ فرمود:
پس از بیست و پنج سال مجاهده اکنون که در خود نگریستم دیدم
دیگر اعمالم ریائی نیست و توانسته‌ام به رفع آن موفق گردم. فَتَأْمَلْ
جَيِّدًا.

پوشیده نماند که از ابتدای سیر و سلوک تا آخرین مرحله از آن،
سالک باید در تمام امور ملازم شرع انور باشد و به قدر سرسوزنی از
ظاهر شریعت تجاوز ننماید. پس اگر کسی را ببینی که دعوی
سلوک کند و ملازم تقوی و ورع نبوده و از جمیع احکام الهیه
شرعیه متابعت ننماید و به قدر سرسوزنی از صراط مستقیم
شریعت حقّه انحراف نماید او را منافق می‌دان مگر آنچه به عذریا
خطا یا نسیان از او سرزند. و اینکه از بعضی شنیده شده است که
می‌گویند سالک پس از وصول به مقامات عالیّه و وصول به
فیوضات ربّانیه تکلیف از او ساقط می‌گردد سخنی است کذب و
افترائی است بس عظیم، زیرا رسول اکرم ﷺ با
اینکه اشرف موجودات و اکمل خلایق بودند معهدا تا آخرین
درجات حیات تابع و ملازم احکام الهیه بوده‌اند. بنابراین سقوط
تکلیف به این معنی دروغ و بهتان است. بلی از برای آن می‌توان
معنای دیگری نمود که قائلین، آن را قصد نمی‌نمایند و آن اینست
که ایقان اعمال عبادیه باعث برای استکمال نفوس بشریه است، و
مراتب استعداد انسان به واسطه التزام برستن عبادیه از مراحل قوه
به فعلیت می‌رسد. بنابراین برای افرادی که هنوز به مرحله فعلیت

عبادت کاملان، مقتضای حصول کمال آنان است

تأمه من جمیع الجهات نرسیده اند عبادات آنان برای استکمال است ولی برای افرادی که به مرحله فعلیت تأمه رسیده اند دیگر عبادت به جهت حصول استکمال و تحضیل مقام قُرب معنی ندارد بلکه اتیان عبادات برای چنین شخصی به عنوان دیگری که همان مقتضای حصول کمال است خواهد بود. لهذا عائشه از حضرت رسول اکرم ﷺ پرسید که: «پس از آنکه خداوند در شأن شما فرمود:

لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ.^۱

پس این اندازه رنج در تحمّل عبادات برای چیست؟ فرمودند: آیا مگر نمی خواهی من عبد شاکر خدای خود بوده باشم؟»
از اینجا به خوبی معلوم می شود که اتیان اعمال عبادیه برای بعضی از نفوس بشریه استکمالاً للتقّس نبوده بلکه محضاً برای اظهار امتنان و شکراً لله العظیم بوده است.

حالاتی که برای سالک در اثر مراقبت و مجاهده دست می دهد و گاه و بیگاه انواری و آثاری بر او مشهود می گردد همه مقدمه تحضیل بلکه است زیرا مجرد ترتب آثار و تغیر حال فی الجمله کافی نیست بلکه باید سالک سعی کند که با مجاهده بقایای عالم سافل را که در ذاتش کامن و مخفی است به کلی

۱- آیه ۲، از سوره ۴۸ فتح: [تا خداوند گناهان گذشته و آینده تورا

بیامزد].

رفع کند، و تا با پاکان عالم سنخیت پیدا نکند وصول به مراتب ایشان برای او غیر میسر است بلکه در اثر اندک لغزشی در سلوک و جهاد، او را دوباره به عالم سافل تنزل خواهند داد، و کریمه شریفه:

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ
أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ.^۱

براین دقیقه دلالت دارد. پس سالک باید ظاهر و باطن خویش را بالمره پاکیزه نماید و زوایا و بیغوله‌های دل خویش را کاملاً پاک کند تا توفیق صحبت با ارواح طیبه و همنشینی با پاکان ملاً اعلیٰ نصیب او گردد.

وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ.^۲ بنابراین باید کاملاً عوالم مقدمه بر عالم خلوص را طی کند، و اجمال آن را خداوند تبارک و تعالیٰ در این آیه مبارکه فرموده است:

الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ
الْفَائِزُونَ— يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَاتٍ
لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ

۱- آیه ۱۴۴، از سوره ۳: آل عمران: [محمد ﷺ جز یک پیامبر نیست که پیش از او نیز پیامبرانی بوده‌اند، پس آیا اگر بمیرد یا کشته شود شما به گذشته خودتان با پاشنه پای خود واژگون می شوید؟].

۲- آیه ۱۲۰، از سوره ۶: انعام: [واگذارید و رها سازید چه ظاهر گناه را و چه باطن آنرا].

أَجْرٌ عَظِيمٌ.^۱

بنابراین عوالم مقدم بر عالم خلوص چهار است. اول: اسلام، دوم: ایمان، سوم: هجرت، چهارم: جهاد فی سبیل الله. و چون جهاد این مسافر جهاد اکبر است لقلوله ﷺ: رَجَعْنَا مِنْ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ،^۲ پس شرط در این سفر است که اسلام و ایمان مجاهد، اسلام و ایمان اکبر باشد. و بعد از آن طالب را سزد که دامن همت بر کمر زده با رسول باطن به معاونت رسول ظاهریا خلیفه آن مهاجرت کرده و سپس قدم در میدان مجاهده نهد تا به فوز قتل فی سبیل الله فائز گردد.

ولی باید سالک بر این نکته واقف باشد که از ابتدای سلوک تا این مرحله از جهاد موانع انسی و شیطانی زیاد بود ولی چون به فوز این قتل نائل گردد و از عوالم اسلام و ایمان اکبر عبور نموده و در مجاهده نیز فائق و کشته شود ابتدای عوالم اسلام اعظم و ایمان اعظم و هجرت عظمی و جهاد اعظم است، و موانع آن کفر اعظم و نفاق اعظم است. و در این وادی دیگر جنود شیطان را قدرت بر

۱- آیه ۲۰ تا ۲۲، از سوره ۹: توبه: [آنانکه ایمان آورده اند و هجرت کرده اند و در راه خدا با اموال و جانهای خود مجاهده کرده اند نزد خداوند مقام بزرگتری دارند؛ و اینان البته رستگارانند. پروردگارشان به رحمت و خشنودیی از سوی خود و به بهشتهایی که نعمتی پایدار برای آنان در آنست و در آن جاودان خواهند بود بشارتشان می دهد، بدرستی که پاداش بزرگ نزد خداست].

۲- [ما از جهاد کوچکتر باز گشته به سوی جهاد بزرگتر در حرکتیم].

غلبه و دسترسی بدانجا نیست بلکه خود شیطان که رئیس ابالسه است راه را بر سالک خواهد گرفت. بنابراین هرگز سالک نباید چنین تصوّر کند که چون از این عوالم گذشت از مخاطره رسته و گوهر مقصود را جسته است بلکه باید ملتفت باشد که پس از عوالم سابقه اگر این عوالم اعظم را طیّ نکند گرفتار ابلیس شده و شیطان او را از وصول به سر منزل مقصود منع خواهد نمود، ولی باید سالک همّتی عالی داشته و نگذارد که ابلیس او را به کفر اعظم یا به نفاق اعظم گرفتار کند بلکه پس از اسلام اعظم و ایمان اعظم هجرت عظیمی^۱ نموده و با مجاهده^۲ اعظم از قیامت عظیمای انفسیه عبور و در وادی مخلصین وارد گردد. رَزَقْنَا اللّٰهَ انْ شَاءَ اللّٰهُ تعالی .



شرح تفصیلی عوالم مُتَدَمِّمِ بِعَالَمِ حُلُوصِ

بنابر آنچه گفته شد چون قبل از عالم خلوص باید مسافر الی الله تعالی دوازده عالم را طی کند؛ اسلام اصغر و اکبر و اعظم، و ایمان اصغر و اکبر و اعظم، و هجرت صغری و کبری و عظمی، و جهاد اصغر و اکبر و اعظم، لذا باید خصوصیات این عوالم و آثار و علائم و موانع و صوارف آنها را نیز بداند. ما در اینجا به نحو اجمال بیان کردیم و چون تفصیل آنها در کتاب مستطاب منتسب به مرحوم فخرالفرقهاء و الأولیاء سید مهدی بحر العلوم — رضوان الله علیه — ذکر شده است طالبین شرح تفصیلی باید بدانجا مراجعه نمایند. لیکن برای روشن شدن مطلب در اینجا فی الجمله بیانی خواهد شد.

اسلام اکبر

اسلام اکبر عبارت است از تسلیم و انقیاد محض یعنی ترک اعتراض من جمیع الوجوه بر خداوند عزوجل، و اعتراف و اذعان بر آنکه آنچه هست و تحقق یافته صلاح بوده و آنچه

واقع نشده صلاح نبوده است، و به طور کلی رفع ید از چون و چیرا و عدم گلابه از حضرت رب العزّة. و به همین مرتبه ناظر است کلام مولی الموحّدين أمير المؤمنين عليه السلام در حدیث مرفوعه برقی که: **إِنَّ الْإِسْلَامَ هُوَ التَّسْلِيمُ، وَ التَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ**^۱. و علاوه بر ترک اعتراض باید در قلب او هیچ نوع گرفتگی و غباری نسبت به احکام تشریعیّه و تکوینیّه الهیه نباشد، كماورد فی قوله تعالی:

فَلَا وَرَتَّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ
ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا
تَسْلِيمًا^۲.

«سوگند به پروردگار تو ای پیغمبر که اینان ایمان نمی آورند مگر آن هنگامی که در منازعات و مشاجرات واقعه بین خود تو را حکم قرار دهند، و سپس آن کسی که حکم بر علیه او نمودی و خود را متضرر دید به هیچ وجه در دل خود از این حکم ضیق و تنگی نیابد بلکه شاد و خرم باشد و از جان و دل به حقیقت مرتبه انقیاد، تسلیم و خوشنود باشد».

این مرحله همان مرحله ایمان اکبر است که اسلام اکبر به روح سرایت نموده و دل و جان را حقاً متصرف شده است.

۱- [بدرستیکه اسلام همانا تسلیم است و تسلیم، یقین].

۲- آیه ۶۵، از سوره ۴: نساء.

ایمان اکبر

وقتی که دل سالک به نور اسلام اکبر منور گردید گاه و بیگاه بر او حالی دست می دهد که علاوه بر ادراک شعوری مشاهده می کند که هرچه هست مستند به باری تعالی است و به عبارت دیگر خدای را در همه احوال حاضر و ناظر می یابد؛ و این همان مرحله شهود و اسلام اکبر است. و چون هنوز به سر حد کمال نرسیده است که به تمام ارکان بدن سرایت کند و اعضاء و جوارح را متصرف گردد لهذا موانع مادیّه و مشاغل و شواغل طبیعیّه او را از این حال صرف نموده و در حال اشتغال به شغلی آن شهود را از دست می دهد و غفلت او را می گیرد. لذا باید سالک با عزم راسخ ایستادگی نموده و آن حال را به مقام ملکه بالا برد و به کمال برساند تا شواغل خارجیّه نتوانند مسیر شهودی سالک را تغییر دهند و بر حال او غلبه کنند. لذا باید این اسلام را از مقام دل به مقام روح سرایت دهد تا آن اجمال به تفصیل پیوندد، و به امر روح آن حالت تمام قوای ظاهری و باطنی را فرا گیرد و از حال به ملکه برسد. و این مقام همانست که عرفاء از آن تعبیر به احسان می نمایند چه خداوند کریم در قرآن مجید می فرماید: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا، ولی به این اکتفا ننموده پس از آن می فرماید: وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ!

۱- آیه ۶۹، از سوره ۲۹: عنکبوت: [و آنانکه در راه ما مجاهده کردند البته به راههای خودمان هدایتشان می کنیم... و مسلماً خداوند با نیکوکاران است].

رسالة بُ اللُّبَابِ در سیر و سلوک اُولی الألباب

بنابراین مجاهد فی سبیل الله تا به مرتبه احسان نرسد نتواند بر سبیل هدایت الهیه دست یابد.

از حضرت رسول اکرم ﷺ سؤال کردند که معنی احسان چیست؟ فرمود: **أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ**^۱.

یعنی: باید انسان چنان خدای را عبادت کند که او را ببیند و اگر بدین کیفیت قادر بر عبادت او نباشد در مرحله متأخر چنان خدای را عبادت کند که گوئی خدای او را می بیند.

تا هنگامی که اسلام اکبر سالک به ایمان اکبر نرسیده فقط گاه و بیگاه بر او حال احسان دست داده و عبادات را با شوق و رغبت و میلی وافر انجام می دهد اما وقتی که به ایمان اکبر رسید از حال احسان به ملکه محسنین می رسد. در این موقع جزئیات و کلیات افعال سالک از سرچشمه شوق و میل و رغبت آب خورده همه را به طیب خاطر ایتیان می کند، زیرا در این موقع ایمان به روح سرایت کرده و چون روح سلطان و فرمانفرمای جمیع اعضاء و جوارح است همه را به کار خود وامی دارد و کار بر همه سهل و آسان می گردد، همه آنها مُنقاد و مطیع روح بوده و دقیقه ای از آنات از اطاعت او سرباز نمی زنند. خداوند تبارک و تعالی در حق

۱- [آنچنان خدا را بپرستی که گویا او را می بینی، و اگر این توان در تو نیست که او را ببینی؛ اینطور پرستش کن که او ترا می بیند].

این طائفه می فرماید:

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ - الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ
خَاشِعُونَ - وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ.^۱

چون اشتغال به لهویات متفرع بر میل و رغبت به آنهاست و سالک مؤمن به ایمان اکبر که به مرتبه احسان رسیده و در او ملکه شده ابداً میل و رغبتی به آنها ندارد، و از طرف دیگر چون می داند که دو محبت و شوق در یک دل جای نمی گیرد لقوله تعالی: مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ^۲ اگر در دل سالکی میل و رغبت به امور لهویه باشد اِنَّا^۳ کشف می کنیم که میل و رغبت الهی در او نبوده و چنین قلبی منافق خواهد بود، چه در مورد امور راجع به خدای تعالی اظهار میل می کند و در امور لغویه و لهویه نیز رغبت و میل دارد. و این نفاق، نفاق اکبر است که در مقابل ایمان اکبر قرار دارد، و تسلیم و اطاعت قلبی آن متولد از رغبت و اشتیاق باطنی نیست بلکه متولد از عقل و زائیده خوف و ملاحظه کاربهای است که در انسان پدید می گردد. و اشاره به

۱- آیه ۱ تا ۳، از سوره ۲۳ مؤمنون: [براستی که مؤمنان رستگار شدند، آنانکه در نمازشان خشوع دارند، و آنانکه از لغو و بیهوده رو گردانند].

۲- آیه ۴، از سوره ۳۳: احزاب: [خداوند برای یک مرد دو دل در درونش ننهاده است].

۳- در اصطلاح، «برهان آتی»، پی بردن به علت و مؤثر از راه معلول و اثر را

گویند.

همین نفاق است قوله عزّ من قائل:

وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى^١.

سالک هنگامی به ایمان اکبر می رسد که هیچ درجه از درجات این نفاق در او نباشد و به هیچ وجه افعال او ناشی از مُدْرَكَاتِ عَقْلِيَّةِ و صلاح اندیشی و محافظه کاری و مسبّب از خوف نباشد بلکه صرفاً بر اساس اشتیاق و محبّت و به داعیۀ عشق و میل و رغبت انجام گیرد.

هجرت کبری

چون سالک به مرتبۀ ایمان اکبر رسید باید مہمّای هجرت کُبری گردد، و آن هجرتِ به تن است از مخالطۀ اهل عصیان و مجالست اهل بَغی و طغیان و آبناءِ روزگار خَوَان، و هجرتِ به دل است از مودّت و میل به ایشان، و هجرتِ به تن و دل است معاً از عادات و رسوم متعارفه و اعتباریّات و مقرّراتی که سالک را از راه خدا باز می دارد و مانع و عائق سفر او می گردد، چه عادات و رسوم از مہمّاتِ بلاد کفر است.

در اجتماع مادّی، انسان مقید به رسوم و عادات و هَمّی و خیالی است که اهل دنیا به آن عادت دارند و سود و زیان و محاورات و معاشرتها و ردّ و بدّلهای خود را بر آن اساس استوار می کنند. مثلاً عادت بر آن جاری شده که در مجلس مذاکره و مباحثۀ علمی اگر کسی زبان در دهان نهاد و مُهرِ خاموشی بر

٤— آية ١٤٢، از سورة٤: نساء: [و چون به نماز ایستند به حال کسالت ایستند].

دهان زده سخنی نگوید او را به نادانی منسوب می کنند. یا مثلاً عادت بر این جاری شده که در نشستن در صدر مجلس، تهافت به عمل می آورند و قعود و جلوس در صدر را علامت بزرگی، و تقدّم در ورود و خروج از مجلس را نشانه عظمت می گیرند، و چرب زبانی و تملّق را دلیل بر مردم داری و حسن خُلق تلقی می کنند، و خلاف اینها را نشانه حقارت و کم ارزشی و نبود موقعیت و شخصیت و سوء خلق.

سالک باید به توفیق الهی و امداد رحمانی از تمام اینها چشم پپوشد و از این عالم خیال و وهم هجرت کند و این عجزه را سه طلاقه نماید. در این متارکه باید سالک از هیچ نیروئی بیم و هراس نداشته باشد، و از مذمت مردم نهراسد، و از ملامت و نکوهش افرادی که خود را اهل فضل و دانش قلمداد می کنند باک نداشته باشد، چنانکه در جامع کلینی در روایت سکونی از حضرت صادق علیه السلام از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت است که:

أَرْكَانُ الْكُفْرِ أَرْبَعَةٌ: الرَّغْبَةُ وَالرَّهْبَةُ وَالسَّخَطُ وَالغَضَبُ!

و رَهْبَت در آن به رهبت از مردم تفسیر شده است در مخالفت عادات و نوامیس و همیة آنها. و محصّل کلام آنکه باید سالک از

۱- [پایه های کفر چهار است: رغبت (میل و گرایش) رهبت (ترس و بیم) سخط (نارضایتی و بیزاری) و غضب (خشم)].

رسالة لُبِّ اللَّبَابِ در سیر و سلوک اُولی الألباب

جميع آداب و عادات و رسوم اعتباریة اجتماعیة که سدّ راه خدا هستند دست بردارد. و این را عرفاء تعبیر به جنون می نمایند زیرا مجنون به رسوم و عادات مردم آشنائی ندارد و به آنها وقع نمی گذارد و مدح و ذم آنها را به دیده بی اعتنائی می نگرد و از حرکت و قیام آنها بر علیه او خوف و وحشتی به خود راه نمی دهد و تغییر روش در خود نمی دهد.

ای دل آن به که خراب از می گلگون باشی

بی زرو گنج به صد حشمت فارون باشی

در مقامی که صدارت به فقیران بخشند

چشم دارم که به جاه از همه افزون باشی

تاج شاهی طلبی گوهر ذاتی بنما

ارخود از گوهر جمشید و فریدون باشی

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

کی روی ره ز که پرسی چکنی چون باشی

نقطه عشق نمودم به توهان سهو مکن

ورنه چون بنگری از دائره بیرون باشی

ساغری نوش کن و جرعه بر افلاک نشان

تا به چند از غم ایام جگر خون باشی؟

جهاد اکبر

چون سالک به توفیق حضرت ربّانی موفق به هجرت گردید و از عادات و رسوم پای در کشید قدم در میدان جهاد اکبر می نهد و آن

عبارتست از محاربه با جنود شیطان، زیرا در این موقع سالک در عالم طبیعت گرفتار و اسیر و هم و غضب و شهوت و مغلوب آهویۀ متضاده، لجه آمال و امانتی او را محیط، و هموم و غموم بر او مستولی، و به منافیات طبع و منافرات خاطر متآلم، و مخاویف عدیده را منتظر، هر زاویه از کانون سینه اش آتشی؛ انواع فقر و احتیاج، و اصناف آلام و انتقام در درونش، گاهی در کشاکش اهل و عیال، و زمانی در خوف تلف مال و منال، گاه جاه می خواهد و نمی رسد، و گاه منصب می جوید و نمی یابد؛ خار حسد و غضب و کبر و اقل او را دامنگیر، و در چنگ حیات و عقارب و سیاع عالم طبیعت و مادیت زبون و حقیر، خانه دلش از ظلمات و هم تیره و تار، و فزون از حد و شمار، از هر طرف روی گرداند سیلی روزگار خورد، و به هر جا پا نهد خاری به پایش خلد.

این آلام و اسقام در سینه سالک انباشته است، و پس از تأمل و تدبیر به کثرت آنها پی می برد. سالک باید با توفیق الهی برجنود و هم و غضب و شهوت فاتح آمده و در این مجاهده کبری پیروز گردد و در این جهاد فتح و ظفر نصییش گردد و از چنگ عوائق و علائق مستخلص شده عالم طبیعت را بدرود کند.

اسلام اعظم

در این حال وارد عالم اسلام اعظم می گردد. در اینجا خود را جوهری می بیند یکتا و گوهری بی همتا، بر عالم طبیعت محیط و از موت

وفنامصون واز کشاکش متضادات فارغ، درخودصفا و بهاء و ضیائی مشاهده می نماید که فوق ادراک عالم طبیعت است چون در این حال، سالک از عالم طبیعت مرده و حیات تازه ای یافته است و با اینکه به ظاهر در عالم مُلک و ناسوت است ولی موجودات ناسوتی را با صورتهای ملکوتی خواهد دید و هر چه از ماده براو روی نماید او را به صورت ملکوتی مشاهده می کند، و به حال او ضرری نمی رساند چون به قیامت انفسیه و سَطی رسیده پرده بر کنار رفته و بسی از امور خفیه بر او ظاهر گردیده و بسیاری از احوال عجیبه او را حاصل شده است. این مرتبه همان مقام اسلام اعظم است که در آیات قرآنیّه به طور روشن از آن ذکر شده است.

أَوْمَنَ كَأَن مِّثْلًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي
بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ
مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۱.

و هكذا قوله تعالى :

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ
فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوَةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا

۱- آیه ۱۲۲، از سوره ۶: انعام: [آیا آنکس که بی جان بود و مازنده اش کردیم و برای او نوری قرار دادیم که بدان وسیله در میان مردم راه می رود چون کسی است که در تاریکیها بسر می برد و از آن بیرون نمی شود؟ اینچنین اعمال کافران برای آنان جلوه داده شده است].

کائُوا يَعْمَلُونَ.^۱

مخفی نماند که در این موقع سالک به واسطه آنچه از خود مشاهده می‌کند ممکن است او را اعجاب و آنانیت در گیرد و بزرگترین دشمن جانی و قتال او که نفس خود اوست با او روبرو گردد چنانکه در حدیث وارد است که:

أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ.^۲

و اگر در این حال عنایت ربانیه او را انفاذ نکند به کفر اعظم مبتلا می‌شود. و به همین کفر اشاره فرموده‌اند که: **الْأَنفُسُ هِيَ الصَّئِمُ الْأَكْبَرُ.**^۳ این بت پرستی بود که حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ از آن به خدا التجاء نموده و دوری آن را از خدا طلبید: **وَاجْتَبَى وَبَنَىٰ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ.**^۴ چه پرظاهر است که در حق حضرت خلیل — الرحمن پرستش اصنام مصنوعه غیر متصور است. و همین شرک است که حضرت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آن به خدا پناه برد و عرض کرد:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّرِكِ الْخَفِيِّ.^۵

۱— آیه ۹۷، از سوره ۱۶: نحل: [هر کس که کار شایسته کند مرد باشد یا زن در حالیکه مؤمن باشد، او را به زندگانی پاک و دلنشینی حیات بخشیم، و چنین کسانی را به جزائی که بهتر از عملشان است پاداش می‌دهیم].

۲— [سرسختترین دشمنانت همان نفس توست که میان دو پهلوئی توست].

۳— [نفس همانا بت بزرگتر است].

۴— آیه ۳۵، از سوره ۱۴: ابراهیم: [ومن وپسرانم را دور بدار از آنکه بت‌ها را

پرستش کنیم].

۵— [خداوندا من حتماً از شرک خفی به تو پناه می‌آورم].

پس باید سالک به یاری و مدد الهی تصدیق به نیستی خود نموده و اذعان به عجز و ذلت و عبودیت و مملوکیّت خود نموده آنانیت را بدرود کند تا کفر اعظم دامن او را درنگیرد و به اسلام اعظم موقّق آید. بعض از بزرگان عرفاء در دوران عمر خود تلفّظ به کلمه «ما» و «من» نکردند و همیشه می گفتند: بنده آمد و رفت، و بعض دیگر تفصیل می دادند، آنچه را که از حُسن و جمال، و مستند به ذات حقّ بود به او نسبت می دادند، و هر چه راجع به آنان بوده و ساحت قدس الهی از آن بری بود به خود نسبت می دادند، و آنچه ممکن بود استنادش به خود آنها و به خدا، به صیغه جمع مثل ما و نحن می آوردند و این طریقه را از داستان حضرت خضر و موسی علیهما السلام استفاده نموده اند آنجا که خضر فرمود:

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ
فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا^۱.

چون عیب به ذات الهی استناد نپذیرد لهذا به صیغه مفرد آورده و به خود نسبت داده است.

وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ
يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا — فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا

۱- آیه ۷۹، از سوره ۱۸: کهف: [اما آن کشتی از آن فقیرانی بود که در دریا کار می کردند، من خواستم آنها را معیوب سازم...].

همه خیرات از سوی خداوند و شرور از جانب نفس است

مِنْهُ زَكَاةٌ وَأَقْرَبٌ رُحْمًا.^۱

چون قتل، ممکن الاستناد به حضرت خضر و به خداست لهذا به صیغه جمع آورده شده است.

وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا.^۲

چون توجه به خیر و اراده کمال و نفع، مستند به ذات الهی است لهذا نسبت به پروردگار داده شده است. و همچنین از سخنان حضرت ابراهیم علیه السلام این طریقه از تکلم مشهود است آنجا که گفت:

الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ - وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ
يَسْقِينِي - وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي.^۳

در اینجا مرض را به خود و شفا را به خدا نسبت داده است.

۱- آیه ۸۰ و ۸۱، از سوره ۱۸: کهف: [اما آن پسر بچه پدر و مادرش مؤمن بودند پس ما ترسیدیم که آندورا به سرکشی و کفر کشاند، بنابراین خواستیم که پروردگارشان فرزندی برایشان جایگزین کند که از او پاکتر و دلسوزتر باشد و پیوند رحم را بهتر رعایت کند].

۲- آیه ۸۲، از سوره ۱۸: کهف: [و اما آن دیوار از آن دو کودک یتیمی در شهر بود که گنجی برایشان زیر آن نهفته بود و پدرشان مرد صالح و شایسته ای بود، پس پروردگار تو خواست که آنان به رشد خود برسند و گنجشان را بیرون آورند].

۳- آیه ۷۸ تا ۸۰، از سوره ۲۶: شعراء: [خدای من] آن کسی (است) که مرا آفریده پس هدایت می کند، و آن کسی (است) که مرا خوراک می دهد و سیرام می کند، و چون بیمار شوم مرا شفا می بخشد].

رسیدن به مقام اسلام اعظم و رَفُضِ آنانیتِ نفس که محلّ بروز و ظهور شیطان است باید به توفیق الهی صورت گیرد.

حاج امام قلی نخجوانی که استاد معارف مرحوم آقا سید حسن آقا قاضی والد مرحوم آقا حاج میرزا علی آقا قاضی — رضوان الله تعالی علیهم — بود و در نزد مرحوم آقا سید قریش قزوینی — رضوان الله علیه — در اخلاقیات و معارف الهیه مراتب استکمال را طی می نمود گوید: «پس از آنکه به سنّ پیری و کهولت رسیدم شیطان را دیدم که هر دوی ما در بالای کوهی ایستاده ایم. من دست خود را بر محاسن خود گذارده و به او گفتم: مرا سنّ پیری و کهولت فرا گرفته اگر ممکنست از من در گذر. شیطان گفت: این طرف را نگاه کن. وقتی نظر کردم درّه ای را بسیار عمیق دیدم که از شدت خوف و هراس عقل انسان مبهوت می ماند. شیطان گفت: در دل من رحم و مروت و مهر قرار نگرفته اگر چنگال من بر تو بند گردد جای تو در ته این درّه خواهد بود که تماشا می کنی».

ایمان اعظم

مرحله عالیتر از اسلام اعظم مرحله ایمان اعظم است و آن عبارتست از شدت ظهور و وضوح اسلام اعظم به طوری که از علم و باور تجاوز نموده به مرتبه مشاهده و عیان برسد، و در این هنگام سالک از عالم ملکوت ارتحال نموده و قیامت کبرای انفسیه بر او قائم و به عالم جبروت داخل می شود و از مشاهدات ملکوتیه به معاینات جبروتیه فائز می گردد.

هجرت عظمی

و بعد از این باید سالک از وجود خود مهاجرت نموده و آن را بالمرة رفض کند و آن مسافرت به عالم وجود مطلق است. و به این مرحله ناظر است گفتار بعضی از بزرگان که: دَعَّ نَفْسَكَ وَتَعَالَ. ^۱ و نیز اشاره به این مرحله است قوله تعالی: فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي. ^۲ چه «وَادْخُلِي جَنَّتِي» بعد از «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي» آمده است، و خطاب يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُظْمِنَةُ خطاب به نفسی است که از جهاد اکبر فارغ و به عالم فتح و ظفر که مقر اطمینان است داخل شده است. و چون هنوز از مجاهده عظمی فارغ نشده است و آثار وجودی او باقی است و غایت اضمحلال آن موقوف بر تحقق جهاد اعظم است لهذا هنوز از تحت تسلط و قهر خارج نشده و در مضمار «ملیک» و «مقتدر» که دو اسم خداوند عظیم است جای دارد: فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ. ^۳

و پس از این مرحله باید سالک با آثار ضعیف وجود خود در مجادله برآمده و بقایای آن را که خود را مخفی داشته اند بالمرة نابود و ریشه کن سازد تا بتواند در بساط توحید مطلق قدم گذارد. و این عالم، عالم فتح و ظفر است. و بدین وسیله عوامل دوازده گانه طی شده و چنین کسی که از هجرت عظمی و جهاد اعظم گذشته و

۱- [خودت را رها کن و بالا بیا].

۲- آیه ۲۹ و ۳۰ از سوره ۸۹: فجر: [پس در زمرة بندگانه داخل شو و در بهشت من وارد شو].

۳- آیه ۵۵، از سوره ۵۴: قمر: [در جایگاهی راستین نزد پادشاهی مقتدر].

فاتح و مظفر شده است و در عالم خلوص خواهد شد و در مِضْمَارِ اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ^۱ وارد شده قیامت عظمای انفسیه بر او قائم، از اجسام و ارواح و جمیع تعینات گذشته و از همه فانی شده و قدم در عالم لاهوت نهاده و از تحت کُلِّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ^۲ بیرون می رود. چنین شخصی به موت ارادی، میت خواهد بود، لهذا حضرت رسول الله ﷺ فرمودند:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مَيِّتٍ يَمْشِيَ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.^۳

توضیح و تبیین: کمالاتی که تا کنون ذکر شد و کم و بیش آثار و علائم آن بیان شد فیوضاتی است از جانب حضرت رب العزة که اختصاص به امت حضرت خاتم الأنبياء و المرسلین محمد بن عبدالله ﷺ دارد. سالکین اُمم سالفه و شرایع ماضیه کمالاتشان محدود بوده، پس از حصول فناء و نیستی خود فقط می توانستند مشاهده اسماء و صفات پروردگار را بنمایند و بالاتر از این مرحله را گمان نمی بردند. و سر آن این بود که نهایت معرفت آنان منتهی به کلمه لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ^۴ می شد که حاصل آن

۱- آیه ۱۵۶، از سوره ۲: بقره: [ما همه ملک طلق خدایم؛ و ما به سوی او باز- گشت کنندگانیم].

۲- آیه ۱۸۵، از سوره ۳: آل عمران: [هر نفسی چشنده مرگ است].

۳- [هر که می خواهد به مرده ای بنگرد که راه می رود، به علی بن ابی طالب نگاه کند].

۴- [معبودی جز الله نیست].

شهود ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه و جمالیه است، ولی سالکین امت رسول اکرم ﷺ از این مرحله بس بالا تر رفته به مراحل بعدیه اطلاع پیدا نموده اند و به مراحل اولی که قابل شرح و بیان نیست راه یافته اند، و علت آن اینست که جمیع دستورات اسلامیه راجع است به کلمه «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ».

و بنابراین اساس قهراً مراحل را که سالک مسلمان طی می کند به جائی منتهی می شود که قابل شرح و بیان و توصیف نیست، و این به مناسبت ارتباط سلوک با کلمه مبارکه «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ» است. لهذا خود انبیای سلف نیز مافوق مقام شهود اسماء و صفات الهی چیزی را گمان نمی بردند تا با طائر همت قصد پرواز به آن آشیان را بنمایند. از این روی در دنیا که به انواع ابتلائات دچار می شدند متوسل و متمسک به ولایت معنوی و روحی رسول الله و امیر المؤمنین و صدیقه کبری و اولاد طاهرینشان می شدند آنگاه نجات می یافتند، و این همان مقام ولایت کبرای معنویّه ایشان بود که دفع هموم و غموم از آن انبیاء می کرد.

اجمال این مقام گرچه برای آنان مدرک بود و بر همین اساس متوسل به مقامات عالیّه طاهرین می شدند لیکن کیفیت و خصوصیت آن برایشان معلوم نبود و تا آخر عمر بر آنها مجهول می ماند. فقط از آیات کریمه قرآن استفاده می شود که برای

حضرت ابراهیم علیه السلام یکی دو بار به طور حال نه دوام روی داد که بتواند حقائق عالیّه و فیوضات کامله را شهود نماید ولی استمراری نداشت و مقام آن در سرای دیگر برای آنحضرت محقق خواهد بود.

قبل از اینکه برای استدلال این مطلب به آیات قرآن متوسّل شویم متذکّر می شویم که مقام اخلاص دارای مراتب تشکیکی است، چه به نصّ قرآن مجید عده ای از پیمبران دارای مقام اخلاص بوده اند ولی با این همه مقامی عالیتر و ارجمندتر از اخلاص هست که آنان بدان واصل نگشته و دعا می کرده اند که در آخرت به آن برسند. مثلاً حضرت یوسف — علی نبینا و آله و علیه السلام — با آنکه به نصّ قرآن از مخلصین بوده است لقلوله تعالی: **إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ**^۱، در مقام دعا از خداوند خود طلب مقام لحوق به صالحین را نموده عرض می کند:

أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَقَّئِي مُسْلِمًا وَآلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ^۲.

بنابراین آن حضرت در دنیا به مقام صلوح نرسیده بود لهذا دعا می کند که پس از مرگ این لحوق حاصل شود. و اما آیا دعایش مستجاب شد یا نه و آیا در آخرت به مقام صلوح خواهد رسید یا نه از آیات قرآن چیزی استفاده نمی شود. و حضرت ابراهیم علیه السلام با آنکه

۱ — آیه ۲۴، از سوره ۱۲: یوسف: [او از بندگان پاک شده و خالص شده ما بود].

۲ — آیه ۱۰۱، از سوره ۱۲: یوسف: [تو ولی و صاحب اختیار من در دنیا و آخرت

هستی، مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق ساز].

مقام «صلوح» بالاتر از مقام «اخلاص» است

مقامی شامخ را در خلوص دارا بوده عرض می کند:

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ^۱.

بنابراین مقام «صُلُوح» عالیتراز مقام «خلوص» است که حضرت خلیل الحاق خود را به واجدین آن از خدای خود تمنا نمود. خداوند این دعای حضرت ابراهیم را در دنیا اجابت نمود بلکه تحقق آنرا در آخرت وعده فرمود:

وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ^۲.

باید دانست که این مرتبه از صلاح که انبیای سلف آرزوی آنرا داشتند غیر از صلاحی است که به نص آیه کریمه به آن حضرت و اولاد آن حضرت داده شده است لقله تعالی :

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ^۳.

چه این صلاح را همه آنها دارا بودند و از جمله خود حضرت ابراهیم دارا بود و در عین حال تقاضای صلاح دارد. پس این صلاح بسیار عالی تر و بالاتر است.

و اما دلیل بر آنکه حضرت رسول الله ﷺ وعده ای در زمان

۱- آیه ۸۳، از سوره ۲۶: شعراء: [پروردگارا به من حکمی ببخش، و مرا به صالحان ملحق ساز].

۲- آیه ۱۳۰، از سوره ۲: بقره: [و همانا حقاً او را در دنیا برگزیدیم، و او در آخرت تحقیقاً از صالحان است].

۳- آیه ۷۲، از سوره ۲۱: انبیاء: [و ما اسحق و یعقوب را به او بخشیدیم از روی تفضل و زیادی رحمت، و همه را صالح و شایسته قرار دادیم].

آن حضرت به درجه همین صلوح رسیده اند آیه کریمه قرآن از قول حضرت رسول ناطق است که:

إِنَّ وَلِيَّيَ اللّٰهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ تَوَلَّى الصّٰلِحِيْنَ.^۱

اولاً آن حضرت در این آیه اثبات ولایت مطلقه حضرت احدیت را برای خود نموده سپس می فرماید که ولی من آن کسی است که تولى امور صالحین را می نماید، پس معلوم می شود که در آن زمان افرادی از مخلصین به مقام صلوح می زیسته اند و پروردگار متولى امور ایشان بوده است. بنابر آنچه ذکر شد معلوم می شود که سر دعای انبیاء سلف و توسل آنها به خمسۀ آل طهارت یا به ائمه طاهرین چه بوده و علو رتبت مقام صلوح در آنان تا چه سرحدی است که مانند حضرت ابراهیم پیغمبری لحوق خود را به آنها از خدا می خواهد.

و اما دلیل بر آنکه انبیای عظام به مقام اخلاص رسیده اند را به وجوهی از آیات شریفه قرآن می توان استفاده نمود.

اول: از طریق حمد ایشان، چنانکه در قرآن مجید وارد شده است، چه به نص قرآن توصیف و تمجید چنانکه سزاوار مقام حضرت احدیت است برای احدی ممکن نیست مگر توصیف و تمجید بندگان مخلصین خدا: قال عز من قائل:

۱- آیه ۱۹۶، از سوره ۷: اعراف: [همانا ولی و صاحب اختیار من خدائی است که کتاب را نازل ساخته و او ولایت و صاحب اختیاری امور صالحان را دارد].

اثبات مقام اخلاص برای انبیای عظام

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ.^۱

و خدای تعالی پیمبرش را امر به حمد می کند آنجا که
فرماید:

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ آللهُ خَيْرٌ أَمَّا
يُشْرِكُونَ.^۲

و حکایت از حمد حضرت ابراهیم عليه السلام می کند:
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي
لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ.^۳

و یا آنکه امر به حضرت نوح — علی نبینا و آله و علیه السلام —
می کند که حمد خدا را بجای آورد آنجا که فرماید:

فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.^۴

دوم: تصریحاتی که در قرآن کریم راجع به مقام اخلاص
بعضی از انبیای عظام است، چنانکه در باره حضرت یوسف فرماید:

أَنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ.^۵

- ۱- [خداوند منزّه است از هر چه وصف کنند، مگر (وصف) بندگان پاک شده خدا].
- ۲- آیه ۵۹، از سوره ۲۷: نمل: [بگو حمد از آن خداست و بس، و درود بر آن
بندگانی که خدا برگزیده است، آیا خدا بهتر است یا آنچه را ایشان شریک او قرار
می دهند]؟
- ۳- آیه ۳۹، از سوره ۱۴: ابراهیم: [سپاس اختصاص به خدا دارد که او در سن
پیری اسمعیل و اسحاق را به من بخشید، همانا پروردگار من شنوای دعاست].
- ۴- آیه ۲۸، از سوره ۲۳: مؤمنون: [بس بگو حمد اختصاص به خدا دارد که او ما
را از قوم ستمکار رهائی بخشید].
- ۵- [او از بندگان پاک شده و خالص شده ما بود].

رسالة لُبُّ البَابِ در سیر و سلوک اُولی الأَباب

و درباره حضرت موسی بن عمران فرماید:

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا.^۱

و درباره حضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب فرماید:

وَأَذْكُرُ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَاسْحُقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ—

إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ.^۲

سوم: از طریق شکر و سپاس آنان خدای تعالی را، چون از

طرفی طبق آیه کریمه:

فَيَعِزُّكَ لَا غَوْلِيَهُمْ أَجْمَعِينَ— إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ^۳

شیطان را برافراد قلیلی از بندگان که مخلص اند دسترس

نیست، و از طرف دیگر طبق آیه کریمه:

ثُمَّ لَا تَبْتَغُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ

شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ^۴

بندگان را که شیطان اغوا می کند از شاکرین نخواهند بود. از

اینجا استفاده می شود که شاکرین که شیطان به آنها دستبردی

۱— آیه ۵۱، از سوره ۱۹: مریم: [و در کتاب وحی، موسی را به یاد آر که او از

بندگان پاک شده و رسول و پیامبر بود].

۲— آیه ۴۵ و ۴۶، از سوره ۳۸: ص: [و بندگان ما ابراهیم و اسحق و یعقوب را

به یاد آر که صاحبان نیرو و بینش بودند، که همانا ما آنها را پاک و خالص نمودیم به خلوصی که پیوسته یاد خانه آخرت را بنمایند].

۳— [پس به عزت سوگند می خورم که البته همه را گمراه می کنم جز بندگان

پاک شده ترا].

۴— آیه ۱۷، از سوره ۷: اعراف: [سپس از جلو و از پشت و از راست و از چپ

آنان نزدشان روم، و بیشترشان را سپاسگزار نخواهی یافت].

ندارد همانا بندگان مخلصین هستند. حال اگر در قرآن مجید بندگان را یافتیم که خدای متعال آنان را به صفت شکر و شاکر توصیف کند می فهمیم آنان از عبادالله المخلصین هستند. از جمله راجع به حضرت نوح می فرماید:

ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا.^۱

و راجع به حضرت لوط فرماید:

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ — نِعْمَةً مِنَّا عِنْدَنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ.^۲

و راجع به حضرت ابراهیم فرماید:

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ — شَاكِرًا لِنِعْمِهِ.^۳

و به طور کلی بقیه انبیائی که به صفت شکر معرفی شده اند همه از مخلصین بوده اند.

چهارم: عنوان اجتناب است، که خداوند عزوجل در قرآن مجید انبیائی را به عنوان اجتناب توصیف نموده است آنجا که فرماید:

۱— آیه ۳، از سوره ۱۷: اسراء: [ذُرِّيَّةَ وَنَسْلٍ كَسَانِي كِه بَانُوْح سَوَارِ كَشْتِي) نمودیم، بدرستی که او بنده سپاسگزاری بود].

۲— آیه ۳۴ و ۳۵، از سوره ۵۴: قمر: [بر آنان بادی فرستادیم که بر سرشان سنگ بارید جز بر خاندان لوط که آنان را در وقت سحر نجات بخشیدیم، و این از روی نعمتی از سوی ما برایشان بود، و اینچنین پاداش می دهیم کسی را که سپاسگزاری کند].

۳— آیه ۱۲۰ و ۱۲۱، از سوره ۱۶: نحل: [براستی ابراهیم یک امت مطیع خداوند و حنیف و معتدل بود که گرایش به خدا داشته و از مشرکان نبود، و سپاسگزار نعمتهای او بود].

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا
هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمَنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَ
يُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ -
وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ
الصَّالِحِينَ - وَأِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا
فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ - وَمِن آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَ
إِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۱

از این آیه مبارکه می توان استدلال نمود به مقام اخلاص
جمیع انبیاء علیهم السلام به خلاف طرق استدلال سابقه که از آنها
فقط مخلص بودن افرادی معدود از انبیاء را که نام برده شده
می توان استنتاج نمود. و استدلال ما از این بردو امر متوقف
است:

اول: عنوان اجتناب است. چون این ماده در لغت به معنای
برگزیدن چیزی است از میان چیزهای مشابه خود، مثلاً از یک
صندوق سیب اگر کسی یک عدد را برگزیند و بردارد برای خود

۱- آیه ۸۴ تا ۸۷، از سوره ۶: انعام: [و اسحق و یعقوب را به او بخشیدیم و همه
را هدایت کردیم، و نوح را پیش از آن هدایت کرده بودیم، و از نسل او (نوح)
داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هرون را هدایت کردیم و اینچنین
نیکوکاران را پاداش می دهیم، و نیز زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از
صالحان بودند، و نیز اسمعیل و ایتسع و یونس و لوط را، و همه آنها را بر جهانیان
برتری دادیم، و نیز کسانی را از میان پدران و فرزندان و برادران ایشان، و همه را
برگزیدیم و به راه راست هدایت نمودیم].

عمل او را اجتناب نامند. چون در این آیه کریمه خداوند می فرماید: **وَاجْتَبَيْنَاهُمْ** یعنی آنها را از میان جمیع مخلوقات و افراد بشر اجتناب نمودیم و آنها را برگزیدیم و برای خود در صندوقچه یا در جیب خاص خود قرار دادیم. بنابراین حکم آنها با حکم افراد بشر فرق می کند. آنها افرادی هستند که به تمام معنی جدا شده برای خود خدا بوده و مورد نظر حضرت او بوده اند. و معلوم است که این اجتناب برای خدا بر همان عنوان اخلاص منطبق است، چه مخلصین نیز افرادی هستند که برای خود خدا بوده و نسبتشان را به کلی با تمام موجودات قطع نموده و به حضرت اقدس او پیوسته اند.

دوم آنکه: این اجتناب در این کریمه اختصاص به افرادی معین ندارد گرچه خداوند بعد از ذکر نوح و ابراهیم و شانزده تن دیگر از انبیاء و پس از ذکر پدران و ذریه آنها و برادران آنها می فرماید که ما آنها را اجتناب نمودیم، لکن معلومست که مراد از برادران همان برادران روحی و اخلاقی است که در معارف الهیه با آنها همردیف و هم سلک هستند. بنابراین از آیه، اطلاق بلکه عموم استفاده می شود و می توان بر مقام اخلاص جمیع انبیاء استدلال نمود.

چون شرح عوالم دوازده گانه
سلوک معلوم شد حال باید در
طریق و کیفیت مسافرت و
سلوک بحث نمود. و در اینجا دو
بیان است: یکی شرح اجمالی
و دیگری شرح تفصیلی.

شرح جمالی طریق و کیفیت سلوک الی الله

بیان اول: اولین چیزی که بر سالک لازم است آنست که در مقام تفحص و تجسس آدیان و مذاهب برآمده و به مقدار وسع و استعداد خود کوشش و سعی مبذول دارد تا مقام وحدت و یگانگی خداوند متعال و حقیقت راهنمایی او را دریابد اگرچه به صرف گمان و مجرد رُجحان باشد، پس از تصدیق علمی یا ظنی از کفر خارج شده و به اسلام و ایمان اصغرین داخل می شود، و همین مرحله است که اجماع قائم است که برای هر مکلفی دلیل بر آن لازم است. پس از سعی و کوشش و کاوش اگر برای مکلف هیچ رُجحانی حاصل نشد باید دامن همت بر میان بندد و با سیلاب اشگ و ناله و خاکساری در این مرحله آنطور پافشاری نماید و در تضرع و ابتهاج دریغ ننماید تا بالأخره راهی برای او مفتوح گردد چنانکه در حالات حضرت ادریس — علی نبینا و آله و علیه السلام — و مریدان او چنین مأثور است.

مراد از ابتهاج و تضرع آنست که سالک به عجز و ناتوانی

خود واقف گشته از صمیم قلب هدایت خود را خواستار گردد. بدیهی است حقّ متعال هرگز بنده مسکین خود را که جویای حقّ و پویای حقیقت است البتّه یله و رها نخواهد نمود:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا.^۱

به یاد دارم هنگامی که در نجف اشرف، تحت تربیت اخلاقی و عرفانی مرحوم حاج میرزا علی قاضی — رضوان الله علیه — بودیم سحرگاهی بر بالای بام بر سجاده عبادت نشسته بودم در این موقع نُعاسی^۲ به من دست داد و مشاهده کردم دو نفر در مقابل من نشسته اند یکی از آنها حضرت ادریس — علی نبینا و آله و علیه السلام — بود و دیگری برادر عزیز و ارجمند خودم آقای حاج سید محمد حسن طباطبائی که فعلاً در تبریز سکونت دارند. حضرت ادریس با من به مذاکره و سخن مشغول شدند ولی طوری بود که ایشان القاء کلام می نمودند و تکلم و صحبت می کردند ولی سخنان ایشان به واسطه کلام آقای اخوی استماع می شد. فرمودند: «در زندگانی من اتفاقات و حوادث هولناکی روی داد و بحسب جریانات عادیّه و طبیعیّه حلّ آنها محال به نظر می رسید و از ممتنعات شمرده می شد ولی ناگهان برای من حلّ شده، و روشن شد که دستی مافوق اسباب و مسببات عادیّه از عالم غیب حلّ این عقده ها نمود و رفع این مشکلات فرمود. و این اولین انتقالی بود

۱ — ترجمه درص ۶۱ گذشت.

۲ — چُرت و خواب سبک.

که عالم طبیعت را برای من به جهان ماوراء طبیعت پیوست و رشته ارتباط ما از اینجا شروع شد.

در آن وقت چنین به نظر من آمد که مراد از ابتلائات آن حضرت صدمات و مشکلات ایام کودکی و دوران طفولیت بود. منظور آنکه اگر کسی از روی واقع در امر هدایت متوسل به پروردگار خود گردد البته او را اعانت و یاری خواهد نمود. در این حال استمداد از آیات قرآنی که موافق حال اوست بسیار مؤثر و مفید واقع خواهد شد، قال الله تبارک و تعالی:

الَّا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.^۱

و نیز اورادی مانند: یا فَتَّاحُ، یا دَلِيلَ الْمُتَحَرِّينَ^۲ و امثالها مؤثر خواهد بود. البته باید دقت داشت که از ته دل و با حضور کافی و توجه انجام داد.

یکی از دوستان چنین نقل می کرد که: «در ماشین نشسته و مشرف به کربلای معلی می شدم، سفر من از ایران بود. در نزدیکی صندلی من جوانی ریش تراشیده و فرنگی مآب نشسته بود لهذا سخنی بین ما و او رد و بدل نشد. ناگهان صدای این جوان دفعتاً به زاری و گریه بلند شد. بسیار تعجب کردم، پرسیدم سبب گریه چیست؟ گفت: پس اگر به شما نگویم به چه شخصی بگویم. من مهندس راه و ساختمان هستم. از دوران کودکی

۱— آیه ۲۸. از سوره ۱۳: رعد: [هان که دلها با ذکر خدا آرامش می یابد].

۲— [ای بسیار گشاینده، ای رهنمای متحرران].

تربیت من طوری بود که لامذهب بار آمده و طبیعی بودم و مبدأ و معاد را قبول نداشتم فقط در دل خود محبتی به مردم دیندار احساس می‌کردم خواه مسلمان باشند یا مسیحی یا یهودی.

شبى در محفل دوستان که بسیاری بهائى بودند حاضر شدم و تا ساعتى چند به لهو و لعب و رقص و غيره اشتغال داشتم. پس از گذشت زمانى در خود احساس شرمندگى نمودم و از افعال خودم خيلى بدم آمد ناچار از اطاق خارج شده به طبقه فوقانى رفتم و در آنجا تنها مدتى گريه کردم و چنين گفتم: اى آنکه اگر خدائى هست آن خدا توئى، مرا درياب. پس از لحظه‌اى به پائين آمدم. شب به پايان رسيد و تفرق حاصل گرديد. فرداى آن شب به اتفاق رئيس قطار و چند نفر از بزرگان براى مأموريت فتى خود عازم مسافرت به مقصدى بوديم، ناگهان ديدم از دور سيدى نورانى نزديک من آمده به من سلام نمود و فرمود: با شما کارى دارم، وعده کردم فردا بعدازظهر از او ديدن کنم. اتفاقاً پس از رفتن او بعضى گفتند: اين بزرگوار است و چرا با بى اعتنائى جواب سلام او را دادى؟ چون وقتى که آن سيد به من سلام کرد گمان کردم او احتياجى دارد و براى اين منظور اينجا پيش من آمده است. از روى تصادف رئيس قطار فرمان داد که فردا بعدازظهر که کاملاً تطبيق با همان وقت معهود مى نمود بايد فلان مکان بوده و دستوراتى چنين و چنان به من داد که بايد عمل کنى، من با خود گفتم بنا بر اين نمى توانم ديگر به ديدن اين سيد بروم. فردا چون وقت کار محوله رئيس قطار

نزدیک می شد در خود احساس کسالت کردم و کم کم تب شدیدی روی نموده به قسمی که بستری شدم به طوری که طیب برای من آوردند و طبعاً از رفتن برای مأموریتی که رئیس قطار داده بود معذور گردیدم.

پس از آنکه فرستاده رئیس قطار از نزد من بیرون رفت دیدم تب فرونشست و حالم به حالت عادی برگشت کاملاً خوب و سرحال خود را دیدم، دانستم باید در این میان سَری باشد، از این روی برخاسته به منزل آن سید رفتم، به مجرد آنکه نزد او نشستم فوراً یک دوره اصول اعتقادیّه با برهان و دلیل برای من گفتم که من مؤمن شدم و سپس دستوراتی به من داده فرمود: فردا نیزبیا، چند روزی همچنان نزد او رفتم. هنگامی که پیش روی او می نشستم آنچه از امور واقعه روی داده بود برای من بدون ذره ای کم و بیش حکایت می نمود و از افعال و نیات شخصی من که احدی جز من بر آنها اطلاع نداشت بیان می نمود. مدتی گذشت تا اینکه شبی از روی ناچاری در مجلس دوستان

شرکت کردم و ناچار شدم قماری بنمایم. فردا چون خدمت او رسیدم فوراً فرمود: آیا حیا و شرم ننمودی که این گناه کبیره موبقه را انجام دادی؟ اشگ ندامت از دیدگان من سرازیر شد گفتم: غلط کردم، توبه کردم، فرمود: غسل توبه کن و دیگر چنین منما؛ و سپس دستوراتی دیگر فرمود. خلاصه به طور کلی رشته کارم را عوض کرد و برنامه زندگی مرا تغییر داد. چون این قضیه در زنجان

اتفاق افتاد و بعداً خواستم به طهران حرکت کنم امر فرمود که بعضی از علماء را در طهران زیارت کنم و بالأخره مأمور شدم که برای زیارت اعتبار عالیات بدان صوب مسافرت کنم. این سفر، سفری است که به امر آن سید بزرگوار می نمایم».

دوست ما گفت: «در نزدیکی های عراق دوباره دیدم ناگهان صدای او به گریه بلند شد، سبب را پرسیدم گفت:

«الآن وارد خاک عراق شدیم چون حضرت ابا عبدالله عليه السلام به من خیرمقدم فرمودند».

منظور آنکه اگر کسی واقعاً از روی صدق و صفا قدم در راه نهد و از صمیم دل هدایت خود را از خدای خود طلب نماید موفق به هدایت خواهد شد اگر چه در امر توحید نیز شک داشته باشد.

سالک چون در این مرحله موقیّت حاصل نمود باید دامن طلب در تحصیل اسلام اکبر و ایمن اکبر بالا زند. و اولین چیزی که در این مرحله لازم است عبارتست از علم به احکام که باید از فقیه تعلّم نماید، و پس از تحصیل علم باید در مقام عمل برآید و در عمل نیز مداومت نماید تا درجه به درجه یقین و معرفت او روبه فزونی گذارد؛ چه علم مورث عمل و عمل مورث علم است. اگر کسی جداً علم و اعتقاد به چیزی داشته باشد لازمه اش تطبیق عمل خود بر طبق آن علم و مدرکات خود است، و از عدم عمل إنّا کشف می شود که علم او جزمی نبوده و اذعان و اعتقاد نداشته بلکه مجرد تصویر صورتی بوده که در قوای متخیّله او منتقش شده

است.

اگر کسی علم واقعی و حقیقی به رازقیّت مطلقه حضرت احدیّت داشته باشد هرگز نباید برای تحصیل مال خود را به هلاکت افکند بلکه باید اکتفا نماید به مقدار طلبی که در شرع امر به آن شده، با کمال آرامش خیال و سکون خاطر به قدر وسع برای تحصیل قدر کفاف معیشت خود و عیال خود کوشش کند. اما اگر برای تحصیل معیشت در غَلَق و اضطراب افتد و بیش از حدّ معروف تلاش بنماید معلوم می شود که علم به رازقیّت مطلقه خدا ندارد بلکه علم او به رازقیّت مقیده بوده است. خدا را رازق می دانسته در صورتی که تا این سرحدّ تلاش کند و خود را به تعب افکند و مثلاً او را رازق می دانسته مقید به پول داشتن و در صورت شهریه گرفتن و غیر ذلک. بنابراین اضطراب خارجی یا درونی. حکایت می کند از عدم العلم یا علم به رازقیّت مقیده. این معنای توریث علم است برای عمل، و اما مثال برای توریث عمل برای علم، مثلاً اگر کسی از روی واقع بگوید:

سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَىٰ وَبِحَمْدِهِ^۱

ذَلَّتْ خود را مشاهده می کند. و بدیهی است که ذَلَّتْ بدون عزّت متحقق نیست، همیشه دلیل در برابر عزیز و مقتدر خواهد بود، پس ناچار متوجه مقام عزّت مطلق می گردد و سپس می فهمد

۱- [پاک و منزه می دانم پروردگار بلند رتبت خودم را همراه با حمد و ستایش

او].

باید همراه این عزت علم و قدرت نیز موجود باشد. بنابراین از یک عمل بسیار کوچک که همین ذکر سجده باشد پی می برد به عزت مطلقه و علم و قدرت مطلقه خداوند تبارک و تعالی، و این معنای مورث بودن عمل است نسبت به علم؛ و به این معنی ناظر است قوله عزّ من قائل: **وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ**^۱.

و در اعمال واجبه سعی بلیغ، و در ترک محرّمات نیز جدّی وافر داشته باشد، چه سلوک راه خدا با ترک واجب و اتیان فعل محرّم منافی است، و تمام زحمات سالک وقتی سودمند است که این دو امر محفوظ باشد و گرنه همچنان که با آلودگی تن، زر و زیور و زینت مفید فائده نخواهد بود همچنین با آلودگی دل و روان، اعمال مستحبّه و ریاضات شرعیّه مثمر ثمر نخواهد بود. و نیز در ترک مکروهات و اتیان اعمال مستحبّه اهتمام نماید زیرا حصول مرتبه اسلام و ایمان اکبرین موقوف بر اعمال است، چون هر عملی دارای خاصیتی است مخصوص به خود که باعث تکمیل ایمان می گردد. و به همین معنی اشاره شده است در حدیث محمد بن مسلم که:

**أَلَا إِيْمَانٌ لَا يَكُونُ إِلَّا بِالْعَمَلِ، وَالْعَمَلُ مِنْهُ،
وَلَا يَنْبَغُ الْإِيْمَانُ إِلَّا بِالْعَمَلِ**^۲.

۱- [و عمل شایسته آنرا بالا می برد].

۲- [ایمان جز با عمل تحقق نپذیرد، و عمل جزئی از ایمان است، و ایمان جز با عمل، ثابت و پایدار نمی ماند].

لذا سالک باید هر عمل مستحبی را گرچه یک مرتبه باشد به جای آورد تا اینکه حظّ ایمانی خود را از آن عمل دریافت دارد، لهذا در سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام وارد است که: «ایمان کامل از عمل متولد می شود». پس سالک الی الله باید در سیر به منزل ایمان اکبر از ایتیان اعمال مستحبّه دریغ ننماید. بدیهی است به هر مقداری که در ایتیان اعمال مسامحت و مساهلت ورزد به همان مقدار ایمان او ناقص خواهد بود. لهذا اگر سالکی در مرحله ای دست و زبان و سایر اعضاء و جوارح خود را پاکیزه نموده و آنها را به تمام معنی الکلمة مؤدّب به آدب الهی نماید ولی در مرحله انفاق مال مجاهده به عمل نیاورد و از این مرحله عبور ننموده باشد ایمان او کامل نشده و ناقص خواهد بود و همین نقص او را از ارتقاء به مقام بالا تر باز خواهد داشت. بنابراین باید به هر عضوی از اعضاء، حظّ ایمانی آن را به او رسانید تا ایمان مترتب بر او حاصل گردد.

مثلاً قلب را که امیر بدن است به ذکر و فکر مشغول دارد، ذکر عبارتست از یاد بودن قلب به اسماء و صفات حضرت باری تعالی شأنه، و فکر عبارتست از توجه و حرکت دادن قلب به آیات آفاقیّه و انفسیّه و تأمل و مذاقّه در صنع و سیر آنها، و قلب انسان به وسیله این دو عمل از سرچشمه ایمان سیراب می گردد.

أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.

و پس از آنکه به هر عضوی از اعضاء حظّ ایمانی او را عطا

رسالة لُبُّ البَاب در سیر و سلوک اُولی الألباب

نمود باید شروع به مجاهده نموده به وسیله آن نقصان اسلام و ایمان اکبرین را تکمیل و از شک و تخمین رهائی جست به سرحد یقین برساند.

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ
الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ.^۱

و نتیجه مجاهده اینست که علاوه بر آنکه در صراط مستقیم قرار گرفته، ایمن شده و از دستبرد شیاطین محفوظ خواهد ماند.

إِلَّا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.^۲

خوف، عبارتست از ترسیدن نسبت به امری که هنوز واقع نشده و وقوع آن مترقب و مورد اشمئزاز و ناراحتی انسان است. و حزن، عبارتست از اندوه و غم نسبت به امر غیر ملایم و ناپسندی که واقع شده است. این دو معنی بر سالک الی الله راه ندارد زیرا سالک کار خود را با خدای خود یکسره نموده غیر از خدا مقصد و مقصودی ندارد، نه از فوت امر غیر منتظره‌ای در حزن، و نه از وقوع امر غیر مترقبی در خوف خواهد بود. اینجا جای یقین است که خداوند واجدان آن را به اولیای خود تعبیر فرموده است. وَيُسِيرُ إِلَىٰ ذَٰلِكَ مَا قَالَهُ آمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:^۳

۱- آیه ۸۲، از سوره ۶: انعام؛ [فقط آنانکه ایمان آورده و ایمان خود را به ظلم

آغشته نساختند، امتیّت برای آنهاست و آنها راه یافته‌اند].

۲- آیه ۶۲، از سوره ۱۰: یونس؛ [هان که اولیاء خدا نه ترسی بر آنان است و نه

اندوهی دارند].

۳- [و به این مطلب اشاره دارد آنچه را که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ گفته است].

ارتباط درونی سالک با عالم ملکوت منافات با بودن او در دنیا ندارد

أَبْصَرَ طَرِيقَهُ، وَسَلَكَ سَبِيلَهُ، وَعَرَفَ مَنَارَهُ، وَقَطَعَ
غِمَارَهُ، فَهُوَ مِنَ الْيَقِينِ عَلَى مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ.^۱

و نیز فرماید:

هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ، وَبَاشَرُوا
رُوحَ الْيَقِينِ، وَاسْتَلَانُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتَرَفُّونَ، وَأَنْسُوا
بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ، وَصَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ
أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى.^۲

در همین مرحله است که ابواب کشف و شهود بر او مفتوح

خواهد شد.

بدیهی است که طی این منزل منافاتی با بودن سالک در دنیا و اشتغال به مشاغل اولیّه خود ندارد، و واردات قلبیّه او ربطی به اوضاع خارجیّه از نکاح و کسب و تجارت و زراعت و امثالها ندارد. سالک در عین آنکه در بین مردم بوده و امور دنیا را به جای می آورد روحش در ملکوت سیر نموده با ملکوتیان سر و کار دارد. مثل چنین شخصی مثل کسی است که مصیبتی بر او وارد شده و

۱- [راه خود را دیده و جاده اش را پیموده و مناره آنرا شناخته و از دریای خروشانش گذشته، بنابراین یقین او (نسبت به حقائق) همچون یقین به روشنی خورشید است].

۲- [دانش با حقیقت بینش و درایت برایشان روی نموده، و با روح یقین (یا آرامش و نسیم یقین) پیوند خورده اند، و آنچه را که افراد ناز پرورده سخت می شمردند نرم و هموار پنداشته، و به آنچه نادانان از آن وحشت دارند انس گرفته، و در دنیا با بدنهایی زندگی می کنند که ارواح آنها به محل اعلی پیوسته است].

داغ عزیزی دیده، این مصیبت دیده با آنکه در میان مردم است، می گوید، می رود، می نشیند، غذا می خورد، می خوابد ولی در درون او غوغائی از یک سلسله خاطرات محبوب اوست به طوری که هر که به صورت او نظر افکند در می یابد که او مصیبت زده است.

سالک راه خدا در عین اشتغال به امور طبیعی یک رشته ارتباطات و اتصالی با خدای خود دارد، دریائی از شوق در دل او موج می زند، آتشی از عشق و محبت درون او را می سوزاند، غم و اندوه هجران دل او را آب می کند، از این انقلاب درونی او جز خدا کسی خبر ندارد، ولی هر کس به صورت او نظر کند اجمالاً می یابد که عشق خدا و حق پرستی و توجه به حضرت مقدس او، او را چنین نموده است.

از همین بیان معلوم می شود که تضرع و ندبه و مناجات و ابتهال ائمه اطهار چنانکه در ادعیه مأثوره وارد است تصنعی و برای ارشاد و تعلیم عباد نبوده است. این توهم ناشی از جهل و عدم ادراک حقائق است، و شأن ایشان اجل و مقام آنها اشرف از اینست که بیاناتی ظاهری بدون حقیقت و معنی فرموده باشند و بخواهند به وسیله یک سلسله دعا و نیازهای دروغی مردم را به سوی خدا دعوت کنند. آیا صحیح است که بگوئیم این همه ناله های جانخراش و جگرسوز مولی الموالی حضرت امیرالمؤمنین و حضرت سجاد علیهما السلام از روی واقع

عالم فتح و ظفر و انتقال از کشور ملکوت

نبوده و صرفاً ساختگی و تعلیمی بوده است؟ حاشا و گلاً. این گروه از پیشوایان دینی - سلام الله علیهم اجمعین - چون از مراتب سلوک الی الله گذشته و در حرم خدا وارد شده و سپس به مقام بقاء بعدالفناء که همان بقاء به معبود است رسیده‌اند لذا حال آنها جامع بین دو عالم وحدت و کثرت است، و نور احدیت را پیوسته در مظاهر عوالم امکان و کثرات مُلکیّه و مَلکوتیه رعایت خواهند نمود، بنابراین درجه سامیه از کمالاتی که دارند همیشه لوازم عالم ملک و ملکوت را مرعی می‌دارند و بلکه از کوچکترین حکمی از احکام یا ادبی از آداب یا حالی از حالات متناسبه با این عوالم دریغ و مضایقه و دوری نخواهند نمود و در عین حال نیز توجه به عوالم عالیه را حفظ فرموده، و بدین جهت آنان را موجودات نوریّه می‌نامند.

باری چون سالک توفیق یافته و این عوالم را طی نمود و بر شیطان غلبه کرد داخل در عالم فتح و ظفر خواهد شد و هنگام طیّ عوالم لاحقّه می‌رسد. سالک در این موقع عالم ماده را در نوردیده، و در سلک عالم ارواح داخل می‌شود و سفر اعظم او یعنی سفر از عالم نفس و روح و انتقال از کشور ملکوت به مملکت جبروت و لاهوت خواهد رسید.

طریق سیر در این راه پس از بیعت با شیخ آگاه و ولیّ خدا که از مقام فناء گذشته و به مقام بقاء باللّه رسیده و بر مصالح و مفساد و مُنجیات و مهلکات مطلع است و می تواند زمام امور تربیت سالک را در دست گیرد و او را به کعبه مقصود رهنمون گردد، همانا ذکر و فکر و تضرّع و ابتهال به درگاه خداوند قاضی الحاجات است. و البتّه سفر او در این منازل به اموری چند بستگی دارد که باید تمامی آنها به نحو احسن و اکمل رعایت شود.

شرح تفصیلی طریق و کیفیت سیر الی الله

اول: ترک عادات و رسوم و تعارفات

و دور انداختن امور اعتباریه که سالک را از طیّ طریق منع می کند. و منظور آنست که سالک به طور اعتدال در بین مردم زندگی نماید. چه دسته ای از مردم پیوسته غرق در مراسم اجتماعیه بوده و فکر و ذکر آنها دوست یابی بوده و برای حفظ شخصیت خود از هر گونه آداب و رفت و آمدهای مضرّ یا بی فائده دریغ نمی کنند و صرفاً براساس عادت و حفظ آبروی ظاهری اعتباری، خود را به تکلف می اندازند و چه بسا به ناراحتی های سخت دچار می شوند و برای حفظ حاشیه از متن زندگی عقب می روند و تحسین و تقبیح عامه مردم را که توده عوام هستند میزان و معیار قرار داده، حیات و عمر خود را بر این معیار در معرض تلف قرار می دهند و کشتی وجودشان دستخوش امواج متلاطم رسوم و عادات اجتماعیه شده هر کجا امواج آداب و اخلاقیات عمومی حرکت کند به دنبال آن روان می گردند، این دسته از مردم در

رسالة لُبُّ اللُّبَابِ در سیر و سلوک اُولی الألباب

برابر اجتماع اراده‌ای از خود نداشته تبع محض می‌باشند. در مقابل این دسته سلسله‌ای از مردم هستند که از جماعت کنار می‌روند و هرگونه عادت و ادب اجتماعی را ترک کرده خویشتن را عاری از مزایای اجتماع نموده‌اند، با مردم مراوده و معاشرت ندارند و در گنج خلوت آرمیده‌اند به طوری که انگشت نمای مردم شده و به عنوان گوشه‌نشینی اشتهار یافته‌اند.

سالک برای آنکه بتواند به مقصد نائل گردد باید مشی معتدلی بین رویت این دو گروه اختیار نماید و از افراط و تفریط پرهیزد و در صراط مستقیم حرکت کند. و این معنی حاصل نمی‌شود مگر آنکه معاشرت و مراوده را با مردم تا آن مقدار که ضروری اجتماعی است رعایت کند. بلی اگرین سالک و غیر سالک در اثر اختلاف کمیت یا کیفیت معاشرت، امتیازی قهری حاصل شود زیان‌آور نخواهد بود. و البته این امتیاز حاصل نخواهد شد چه در عین آنکه معاشرت تا اندازه‌ای لازم و ضروری است نباید سالک به هیچ وجه من الوجوه خود را تابع خصوصیات اخلاقی و اطواری مردم قرار دهد. **وَلَا يَخَافُونَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَّائِمَةً** حاکمی از استقامت آنها در این رویت مستقیمه و تصلب آنها در مرام و روش خود است. به طور کلی می‌توان گفت که سالک باید در هر امری از امور اجتماعی نفع و ضرر آن را سنجیده و بی جهت خود را تابع

۱- آیه ۵۴، از سوره ۵: مائده: (و در راه خدا) از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای ترس ندارند].

اهواء و آراء توده مردم قرار ندهد.

دوم: عزم

همینکه سالک قدم در میدان مجاهده نهاد حوادثی سخت، و ناملایماتی از طرف مردم و آشنایان که صرفاً غیر از هوای نفس و خواسته های اجتماعی مقصدی ندارند متوجه او می شود و بازبان و عمل او را سرزنش نموده و می خواهند از رویه و مقصدش دور کنند، و از فی الجمله تنافری که بین او و آنان در برنامه زندگی پیدا شده سخت در هراس بوده و به هر وسیله می کوشند تا سالک تازه به راه افتاده را با تازیانه ملامت و سرزنش از راه انداخته و قدمهای او را خرد کنند. و همچنین در هر منزل از منازل سفر البتّه مشکله ای تازه برای سالک پیش خواهد آمد که بدون صبر و عزم دفع آنها محال به نظر می رسد. سالک باید به حول و قوه خدا چنان عزمی داشته باشد تا در برابر همه این مشاکل ایستادگی نماید و با حربه صبر و توکل همه آنها را نابود سازد و با توجه به عظمت مقصد از این بادهای مخوف که عائق و مانع راه خدا هستند نهراسد و به هیچ وجه به خود بیمی راه ندهد:

وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ^۱ - وَعَلَى اللَّهِ
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ^۲

۱- آیه ۱۶۰، از سوره ۳: آل عمران: [و باید مؤمنان بر خداوند توکل کنند].

۲- آیه ۱۲، از سوره ۱۴: ابراهیم: [و باید توکل کنندگان بر خداوند توکل

کنند].

سوم: رفق و مدارا

و این از اهمّ اموری است که باید سالک الی الله آن را رعایت کند چه اندک غفلتی در این امر سبب می‌گردد که علاوه بر آنکه سالک از ترقّی و سیرباز می‌ماند بلکه برای همیشه به کلی از سفر ممنوع خواهد شد. سالک در ابتدای سفر در خود شور و شوقی زاید بر مقدار مَثَرَقَب می‌یابد و یا در بین سفر هنگام ظهور تجلیات صُورِیَّةٔ جمالِیَّة، عشق و شور و افری در خود حس می‌کند و در اثر آنها تصمیم می‌گیرد اعمال کثیرهٔ عبادیه‌ای را به جای آورد، لهذا اکثر اوقات خود را صرف دعا و ندبه می‌نماید، به هر عمل دست می‌زند و از هر کس کلمه‌ای می‌آموزد و از هر غذای روحانی لقمه‌ای برمی‌دارد. این طرز عمل، علاوه بر آنکه مفید نیست زیان‌آور است چون در اثر تحمیل اعمال گران بر نفس ناگهان در اثر فشاری که بر نفس وارد شده، نفس عکس العمل نشان داده و عقب زده و بدون گرفتن نتیجه سالک از همهٔ کارها می‌ماند و دیگر در خود میل و رغبتی برای اِتیان جزئی‌ترین جزء از مستحبات احساس نمی‌کند.

و سرّ این افراط در عمل و تفریط نهائی اینست که میزان و ملاک در اتیان اعمال مستحبّه را ذوق و شوق موقتی خود قرار داده است و بار سنگین را بر دوش نفس قرار داده است، وقتی آن شوق موقتی به پایان رسید و آن لهیب تند و تیز روبه فروکش نهاد در آن موقع نفس از تحمّل این بار گران به تنگ آمده دفعهٔ شانه

خالی می کند و بار سفر را در ابتداء یا در نیمه راه به زمین می گذارد و از سفر متنفر شده و از مُعِدَّات سفر و مُمِدَّات آن بیزاری می جوید. بنابراین سالک نباید فریب این شوق موقتی را بخورد بلکه باید با نظری دقیق و مآل اندیش استعداد و خصوصیات روحی و وضع کار و شغل و مقدار قابلیت تحمل خود را سنجیده عملی را که می تواند بر آن مداومت نماید و قدری هم از استعداد او کمتر و کوچکتر است انتخاب نماید و به همان قدر اکتفا کند و بدان اشتغال ورزد تا کاملاً حَظَّ ایمانی خود را از عمل دریافت دارد.

و بناء علیهذا سالک باید وقتی مشغول به عبادت می شود با آنکه هنوز میل و رغبت دارد دست از عمل بکشد تا میل و رغبت به عبادت در او باقی مانده همیشه خود را تشنه عبادت ببیند. مَثَل سالک در به جای آوردن عبادات مانند شخصی است که می خواهد غذا تناول کند، اولاً باید غذائی را انتخاب کند که مساعد با مزاج او باشد، و ثانیاً قبل از اینکه سیر شود دست از خوردن باز دارد تا پیوسته میل و رغبت در او باقی باشد. و ناظر به همین رفق و مداراست آنچه حضرت صادق علیه السلام به عبدالعزیز قراطیسی فرمودند:

يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ إِنَّ لِلْإِيمَانِ عَشْرَ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ
السَّلَامِ يُضَعَدُ مِنْهُ مِرْقَاةٌ بَعْدَ مِرْقَاةٍ - الی ان قال علیه السلام -
وَإِذَا رَأَيْتَ مَنْ هُوَ أَسْفَلُ مِنْكَ بِدَرَجَةٍ فَارْفَعْهُ إِلَيْكَ

بِرْفُقٍ، وَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَيْهِ مَا لَا يُطِيقُ فَتَكْسِرَهُ.^۱

و به طور کلی از آنچه گفته شد به دست می آید که عبادت مؤثر در سیر و سلوک فقط و فقط عبادت ناشی از میل و رغبت است. و به این معنی دلالت دارد قوله **عَلَيْهَا** :

وَلَا تُكْرِهُوا عَلَيَّ أَنْفُسِكُمُ الْعِبَادَةَ.^۲

چهارم: وفا

و آن عبارت است از آنکه آنچه را که از آن توبه نموده دیگر مرتکب نگردد، و آنچه را که عهد کرده بجا آورد از بجا آوردن آن دریغ نکند، و آنچه را که با شیخ آگاه و مرتبی راه حق مواعده و معاهده نموده تا آخر الأمر بدان وفا کند.

پنجم: ثبات و دوام:

و توضیح این معنی احتیاج به ذکر مقدمه ای دارد و آن اینکه: آنچه از اخبار و آیات استفاده می شود آنست که آنچه از ذوات خارجیّه که با حسن ما مُدْرک می شود و آنچه از افعال که در خارج به جا می آوریم و در جهان ماده صورت تحقیقی به خود می گیرد دارای حقائقى هستند ماوراء این تجسّمات خارجیّه

۱- ای عبدالعزیز ایمان ده درجه دارد مانند نردبان که باید پله پله از آن بالا رفت... و چون کسی را دیدی که یک پله از توپائین تراست با مدارا او را به سوی خود بالا بر، و چیزی را که توان آنرا ندارد براو تحمیل مکن که او را خواهی شکست.

۲- [و عبادت را بر خودتان تحمیل نکنید].

مادّیّه جسمانیّه، و ماوراء این ظواهر و محسوسات حقائقی است عالی مرتبه و مجرد از لباس ماده و زمان و مکان و سایر عوارض آن. و چون آن حقائق از مقام واقعیت خود تنزل کند به این صورّ مادّیّه مُدرکه در جهان خارج تجسم پیدا می کند، و آیه مبارکه قرآن مجید:

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ.^۱

بر آن صراحت دارد. و به طور اجمال تفسیر آن اینست که: به طور کلی و عموم، آنچه در این جهان ماده تحقق دارد قبل از تحقق خارجی خود دارای حقیقتی دیگر بوده بدون لباس تقدیر و اندازه، ولیکن در موقع نزول و تنزیل طبق علم باری تعالی به اندازه‌های معین و مشخص اندازه گیری شده و به تقدیرات الهی مقدر و محدود گردیده است:

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ.^۲

۱- آیه ۲۱، از سوره ۱۵: حجر: [و هیچ چیز نیست مگر اینکه خزائن آن نزد ماست، و جز به اندازه معلومی فرو نفرستیم].

۲- آیه ۲۲، از سوره ۵۷: حدید: [و هیچ مصیبتی در زمین و در جانهای شما بهیچ نمی رسد مگر اینکه قبل از آنکه آنها را اندازه زنیم و بر تقدیر معین در عالم قدر بیافرینیم؛ اصل آن در عالم قضاء کلی و کتاب لوح محفوظ موجود است؛ و این بر خداوند آسان است].

رسالة لُبُّ اللَّبَابِ در سیر و سلوک اُولی الألباب

صورت خارجیّه چون مقدر و محدود است و مبتلی به عوارض مادّیه از کون و فساد است دستخوش فبا و زوال و نفاذ است: مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ^۱ لیکن آن حقائق عالیّه مجردّه که حکم خزائن را دارند و وجهه آنان وجهه تجرد و ملکوتی است جز ثبات و دوام و کلیت چیزی بر آنها مترتب نمی گردد: وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ! و اشاره به همین معنی و حقیقت است حدیث متفق علیه بین الفریقین:

نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ.^۳

و این حدیث راجع به جهت بیان کیفیات حقائق است نه کمّیات آنها، و دلالت دارد بر آنکه ما گروه پیامبران الهی پیوسته حقائق عالیّه را تنزل داده موافق با فهم و ادراک شنونده بیان می نمائیم. و این به جهت آنست که عقول بشری در دنیا به علت توجه و التفات به زینت های دنیا و زخارف آن و آرزوهای پوچ و طولانی تیره و کدر شده است و نمی تواند آن حقائق را به همان درجه از صفا و واقعیتی که دارد ادراک کند، لذا انبیاء عظام مانند کسی که بخواهد حقیقتی را برای کودکان ساده لوح بیان کند مجبورند آن حقیقت را تنزل داده و از آن، تعبیری که موافق ادراک محسوسات آن کودکان است بنمایند. پیغمبران عظام به وسیله مقام شرع و شریعت که پاسدار آن هستند چه بسا از آن

۱ و ۲- [آنچه در نزد شماست پایان می پذیرد، و آنچه نزد خداست باقی است].

۳- [ما گروه انبیاء مأموریم با مردم به اندازه خردهاشان سخن گوئیم].

حقائق زنده تعابیری نموده‌اند که می‌رساند آن حقائق فاقد حسّ و شعورند و حال آنکه هر یک از این ظواهر شرعیّه از نماز و روزه و حجّ و جهاد و صلّه رحم و صدقات و امر به معروف و نهی از منکر و غیر اینها دارای حقیقتی هستند زنده و با شعور و ادراک.

سالک کسی را گویند که با قدم سلوک و مجاهده بخواهد بعون الله و توفیقه در سایه ذلّ عبودیت و خاکساری و تضرّع و ابتهال، کدورت و قشر نفس و عقل را کنار زده و با عقل پاک و نفس روشن و نورانی بی غلّ و غش و با صفا و جلای خود آن حقائق عالیّه را در همین نشأه ماڈیّه و جهان ظلمانی مشاهده کند. چه بسا اتفاق می‌افتد که سالک همین وضوء و نماز را به صورت واقعی خود مشاهده می‌کند و می‌بیند که از حیث شعور و ادراک هزاران مرتبه از صورت جسمانیّه خارجیّه آن امتیاز دارد چنانکه راجع به صورّ مثالی عبادات در عالم برزخ و قیامت و تکلم انسان با آنها در اخبار ائمه طاهرین - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - مطالبی ارزنده و بسیار نفیس وارد است، و در قرآن مجید راجع به نطق جوارح و سمع و بصرّ آیه‌ای است. پس نباید گمان کرد که مسجد عبارت است از همین خشت و گِل، بلکه آنرا واقعیّتی است زنده و مُدرک و شاعر، لذا در اخبار آمده است که در فردای قیامت قرآن و مسجد نزد پروردگار خود شکایت می‌نمایند. شخصی از سالکین راه خدا به بستر خود آرمیده بود چون خواست از این پهلو به آن پهلو بغلطد ناگهان از زمین ناله‌ای شنید. چون علت

را طلب کرد خودش ادراک کرد یا به او گفتند که این ناله زمین از فراق شما بوده است.

باری چون این مقدمه معلوم شد حال می گوئیم که: سالک باید به واسطه اعمال مترتبه و مداوم خود آن صورت ملکوتیه مجرده را در نفس خود تثبیت کند تا از حال به مقام ملکه ارتقاء یابد. سالک باید به واسطه تکرار هر عملی حظ روحانی و ایمانی خود را از آن عمل دریافت کند و تا این معنی برای او حاصل نشود دست از عمل باز ندارد. و آن جنبه ملکوتی ثابت عمل وقتی حاصل می گردد که سالک بطور ثبات و دوام به عمل اشتغال ورزد تا اثرات ثابته اعمال فانیه خارجیه در صُقع نفس رسوخ پیدا کند و متحجر گردد و دیگر پس از تثبیت و استقرار قابل رفع نباشد.

پس سالک باید سعی کند عملی را که مطابق استعداد اوست انتخاب کند و اگر احیاناً ثبات و دوام آن را عازم نیست اختیار ننماید، زیرا در صورت متارکه عمل، حقیقت و واقعیت عمل به مخاصمه برمی خیزد و آثار خود را بالمره جمع نموده و با خود می برد، و در نتیجه آثاری ضده آثار عمل در نفس پدید می آید، نَعُوذُ بِاللَّهِ.

معنی مخاصمه آنست که چون سالک آن عمل را ترک گفت حقیقت آن عمل به طور عکس العمل از سالک دوری می جوید و آثار و خصوصیات خود را نیز با خود می برد. و چون آن

عمل، عمل نورانی و خیر بوده است چون ناحیه نفس از آن آثار نورانی خالی گردد ناگزیر آثار ضد آن از ظلمت و تیرگی و شرور جایگزین آن خواهد شد. و حقیقت آنست که لَا يُوجَدُ عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا الْخَيْرُ^۱ و أَمَّا الشُّرُورُ وَالْقَبَائِحُ وَالظُّلُمَاتُ إِنَّمَا هِيَ مِنْ أَنْفُسِنَا^۲ بنابراین هر عیب و نقص که پدید آید از ناحیه افراد بشر است، وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ^۳ و بر این اساس نیز روشن می شود که فیوضات الهیه اختصاصی نبوده بلکه از صُقع ربوبی و از مقام رحمت نامتناهی متوجه عموم افراد بشر است از مسلم و یهود و نصاری و مجوس و آتش پرست و بت پرست، لکن خصوصیات موجوده در قوابل، به سوء اختیار آنها سبب می گردد که این رحمت و اسعه در بعضی افاده سرور و بهجت و شادی نماید و در بعضی دگر ایجاد غم و اندوه.

ششم: مراقبه

و آن عبارت است از آنکه سالک در جمیع احوال مراقب و مواظب باشد تا از آنچه وظیفه اوست تخطی ننماید و از آنچه بر آن عازم شده تخلف نکند. مراقبه معنای عامی است و به اختلاف مقامات و درجات و منازل سالک تفاوت می کند. در ابتدای امر سلوک مراقبه

۱- [نزد خداوند جز خیر و خوبی یافت نمی شود].

۲- [و اما شرها و زشتیها و تاریکیها همه از ناحیه خودماست].

۳- [و شر به ساحت مقدس توراها ندارد].

عبارتست از آنکه از آنچه به درد دین و دنیای او نمی خورد اجتناب کند و از ما لایعنی دوری گزیند و سعی کند تا خلاف رضای خدا در قول و فعل از او صادر نگردد، ولی کم کم این مراقبه شدت یافته و درجه به درجه بالا می رود. گاهی مراقبه عبارتست از توجه به سکوت خود و گاهی به نفس خود و گاهی به بالاتر از آن از مراتب حقیقت از اسماء و صفات کلیّۀ الهیّه. و مراتب و درجات آن إن شاء الله تعالی بیان خواهد شد.

باید دانست که مراقبه از اهمّ شرائط سلوک است، و مشایخ عظام را در آن تأکیداتی است، و بسیاری آنرا از لوازم حتمیّه سیر و سلوک شمرده اند، چه آن به منزله حَجَرِ اساسی است، و ذکر و فکر و سایر شرائط بر آن حجر بنا نهاده می شود، لذا تا مراقبه صورت نگیرد ذکر و فکر بدون اثر خواهد بود. مراقبه حکم پرهیز از غذای نامناسب برای مریض را دارد، و ذکر و فکر حکم دارو، و تا وقتی که مریض مزاج خود را پاک ننماید و از آنچه مناسب او نیست پرهیز نکند دارو بی اثر خواهد بود، و چه بسا گاهی اثر معکوس می دهد؛ لذا بزرگان و اساتید عظام این راه، سالک بدون مراقبه را از ذکر و فکر منع می کنند و ذکر و فکر را بر حسب درجات سالک انتخاب می نمایند.

هفتم: محاسبه

و آن عبارت است از اینکه وقت معینی را در شبانه روز برای خود معین کند و در آن وقت به تمام کارهای شبانه روز خود

رسیدگی بنماید. و اشاره به آنست آنچه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرموده است که: لَيْسَ مِمَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ كُلَّ يَوْمٍ مَرَّةً^۱. و چنانکه در محاسبه برای سالک چنین ظاهر شد که از وظائف خود تخلف نموده است باید استغفار کند و در صورت عدم تخلف شکر حضرت باری تعالی شأنه را بجای آورد.

هشتم: مؤاخذه

و آن عبارتست از اینکه سالک پس از مشاهده خیانت، در مقام تأدیب نفس خود برآمده و او را به نحوی که خود مقتضی داند تأدیب و تنبیه نماید.

نهم: مسارعت

یعنی در آنچه بر آن عزم نموده مسارعت کند، چون در این راه آفاتی است و برای سالک در هر مقام متناسب با حال او مانعی پدید می‌گردد. سالک باید بسیار زرنگ و با هوش باشد و قبل از آنکه مانعی بدو دست یابد و دامان او را آلوده کند وظیفه خود را انجام دهد و در راه وصول به مقصد دقیقه ای فروگذار نکند.

دهم: ارادت

و آن ارادت است به صاحب شریعت و خلفای حقه آن بزرگوار. و در این ارادت چنان باید خود را خالص کند که هیچ غشی در آن نباشد. و باید در این مرحله به سرحد کمال برسد زیرا ارادت را در

۱- [از ما نیست آنکس که روزی یک بار به حساب خود نرسد].

تأثیر اعمال مدخلیتی عظیم است و هر چه ارادت بیشتر و بهتر شود اثر اعمال در نفس سالک راسخ تر و نیکوتر خواهد بود. و چون تمام موجودات مخلوقاتِ خدا هستند سالک باید به همه آنها محبت کند و هر یک را در مرتبه و درجه خود محترم بشمارد. شفقت و مهربانی نسبت به جمیع منسوبان پروردگار چه حیوان و چه انسان هر یک در مقام و مرتبه خود از آثار محبت به خداست، چنانکه در حدیث وارد شده است که عمده شعب ایمان همانا شفقت بر خلق خداست. **إِلَهِي أَسْأَلُكَ حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ...^۱**

**أُحِبُّ بِحُبِّهَا تَلَعَاتِ نَجْدٍ
وَمَا شَغَفِي بِهَا لَوْلَا هَوَاهَا
أَذِنُ لِأَلِ لَيْلَى فِي هَوَاهَا
وَأُحْتَمِلُ الْأَصَاغِرَ وَالْكَبَارَا^۲**

یازدهم: ادب نگاهداشتن

نسبت به جناب مقدس حضرت رب العزة و خلفای او. و این معنی با ارادت و محبت که قبلاً ذکر شد فرق دارد. چه معنای

۱- [خداوندا دوستی خودت و دوستی کسی را که تورا دوست می دارد از تو خواستارم].

۲- [به خاطر دوستی او (لیلی) تپه های سرزمین نجد را نیز دوست می دارم. و اگر میل و هوای او نبود چه عشقی پرشور بدانها می توانم داشت؟ در راه عشق او خود را خاکسار خاندان وی می دانم، و خرد و کلان را در راه او تحمل می کنم].

ادب عبارت است از توجه به خود که مبدا از حریم خود تجاوزی شده باشد و آنچه خلاف مقتضای عبودیت است از او سرزند. زیرا که ممکن در برابر واجب حدّ و حریم دارد و لازمه حفظ این ادب رعایت مقتضیات عالم کثرت است، ولی ارادت و محبت، انجذاب است به حضرت احدیت و لازمه اش توجه به وحدت است.

نسبت ارادت و ادب مانند نسبت واجب است به حرام در احکام؛ چه سالک در اِتیان واجب توجه به سوی محبوب دارد، و در اجتناب از حرام توجه به حریم خود دارد تا مبدا از حدود امکانی و مقتضای عبودیت خود خارج شود. و در حقیقت بازگشت ادب به سوی اتخاذ طریق معتدل بین خوف و رجاء است، و لازمه عدم رعایت ادب کثرت انبساط است که چون از حدّ گذرد مطلوب نخواهد بود.

مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی - رضوان الله علیه - مقام انبساط و ارادتش غلبه داشت بر خوف ایشان، و همچنین مرحوم حاج شیخ محمد بهاری - رحمة الله علیه - اینطور بود؛ در مقابل، حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی - رضوان الله علیه - مقام خوف ایشان غلبه داشت بر رجاء و انبساط، و این معنی از گوشه و کنار سخنانشان مشهود است. آن که انبساط او بیشتر باشد او را «خراباتی» گویند، و آن که خوف او افزون باشد او را «مناجاتی» نامند. ولی کمال در رعایت اعتدال است و آن عبارت است از

حائز بودن کمال انبساط در عین کمال خوف، و این معنی فقط در ائمه طاهرین - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - موجود است. برگردیم برسر مطلب و محصل آنکه: ادب آنست که ممکن حدود امکانی خود را فراموش نکند، لهذا چون وقتی در نزد حضرت صادق علیه السلام سخنی که در آن شائبه ای از غلو در حق آن حضرت بود به میان آمد آن حضرت فوراً به خاک افتاد و جبین مبارکش را بر خاک می مالید.

مرتبه کامل از ادب آنست که سالک در همه احوال خود را در محضر حضرت حق - سبحانه و تعالی - حاضر دانسته و در حال تکلم و سکوت، در خوردن و خوابیدن، در سکون و حرکت و بالأخره در تمام حالات و سکنات و حرکات، ادب را ملحوظ دارد. و اگر سالک پیوسته توجه به أسماء و صفات الهی داشته باشد قهراً ادب و کوچکی بر او مشهود خواهد شد.

دوازدهم: نیت

و آن عبارت است از آنکه سالک منظوری در سلوک نداشته باشد جز نفس سلوک و فناء در ذات احدیت. و بنابراین باید سالک سیرش خالص باشد: **فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ**.^۱ در اخبار زیادی وارد شده است که نیت سه مرتبه دارد، منها ماقال الصادق علیه السلام:

۱- آیه ۱۴، از سوره ۴: غافر: [پس خدا را بخوانید در حالی که دین را برای او خالص کرده باشید].

الْعِبَادُ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ خَوْفًا فِتْلِكَ عِبَادَةٌ
 الْعَبِيدِ. وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ طَمَعًا فِتْلِكَ عِبَادَةٌ الْأُجْرَاءِ.
 وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ حُبًّا فِتْلِكَ عِبَادَةٌ الْأَخْرَارِ.^۱

در اثر تأمل و دقت واضح خواهد شد که عبادت دو دسته اول به حقیقت صحیح نیست زیرا عبادت آنها به خدا و برای خدا نبوده و مرجع عبادت آنها به خودپرستی است و در واقع آنها خود را پرستیده اند نه خدای تعالی را، چون بازگشت عبادت آنها به همان علائق و مشتهیات نفسانی است، و چون خودپرستی با خداپرستی جمع نمی شود بنابراین باید برحسب نظریه اول، این جماعت به خدا کافر بوده و خدا را منکر باشند لیکن چون قرآن کریم به نص خود اصل خداپرستی را فطری هر بشری بیان فرموده است و هرگونه تغییر و تبدیلی را در خلقت نفی نموده است:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ
 النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ
 وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.^۲

۱- [عبادت کنندگان سه دسته اند: گروهی خدا را از روی ترس عبادت می کنند، و آن عبادت بندگان و غلامان است. و گروهی خدا را از روی طمع و چشمداشت عبادت می کنند، و آن عبادت مزد بران است. و گروهی خدا را از روی محبت عبادت می کنند، و آن عبادت آزادگان است].

۲- آیه ۳۰، از سوره ۳۰: روم. [پس روی خود را به سوی دین کن در حالی که میانه رو و معتدل بوده و به حق گرایش داشته باشی، که آن همان فطرتی است که خداوند مردم را براساس آن آفریده، تبدیلی در آفرینش خدا نیست، اینست دین استوار ولیکن بیشتر مردم نمی دانند].

بنابراین انحراف بشر از جاده خدایپرستی نیست بلکه از جاده توحید است که خدا را در فعل و صفت واحد نمی دانند بلکه غیر او را با او سهیم و شریک می کنند، و لذا قرآن در همه جا برای اثبات توحید خداوند و نفی شرک از او قیام فرموده است. و براین اساس دو دسته اول خدا را در منظور خود سهیم و شریک می دانند و در عین خدایپرستی نیز از خودپرستی دست باز نمی دارند و فعل خود را در عبادات برای هر دو منظور بجا می آورند و این همان شرک است، و در حقیقت این دو گروه، مشرک به خدای متعال می باشند که به نص قرآن برای آن آمرزشی نیست.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ^۱.

بنابراین عبادت آنها ابداً مثمر ثمر نبوده و آنها را به خدای متعال نزدیک نخواهد ساخت.

اما دسته سوم که خدا را بر اصل محبت می پرستند که همان عبادت أحرار است و در بعضی از روایات وارد است که تِلْكَ عِبَادَةُ الْكِرَامِ^۲ این همان عبادت صحیحه واقعیه است و به آن نمی رسند مگر پاکان درگاه الهی. فَهَذَا مَقَامٌ مَكْنُونٌ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ.^۳

۱- آیه ۴۸، از سوره ۴: نساء: [خداوند گناه شرک را نمی آمرزد و پائین تر از آنرا برای هر کس که بخواهد می آمرزد].

۲- [این عبادت کریمان و بزرگواران است].

۳- [و این مقام پوشیده و درستی است که جز پاکان بدان دست نیابند].

محبت عبارتست از انجذاب، یعنی کشیده شدن چیزی به سوئی و حقیقتی. دسته سوم گروهی هستند که پایه عبادت و پرستش خود را بر محبت و کشش به سوی خدا قرار داده غیر از کشیده شدن به سوی او و تقرب به حضرت او هیچ مقصود و منظوری ندارند و صرفاً همان انجذابی که از ناحیه محبوب در خود حس می‌کنند داعی و محرک آنها به سوی محبوب و موجب حرکت آنها بدان حریم است.

در بعضی از اخبار وارد شده است که حق تعالی را از آن جهت که اهلیت عبادت دارد پرستش نمائید. و معلوم است که این اهلیت بازگشتش به صفات الهی نبوده بلکه راجع به مقام ذات مقدس اوست جَلَّ جَلَّالُهُ وَ عَظَّمَ شَأْنُهُ، و بنابراین مفادش آن خواهد بود که خداوند را چون خداوند است عبادت کنید:

إِلَهِي مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكِ وَلَا طَمَعًا
فِي جَنَّتِكَ، بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ.^۱
أَنْتَ دَلَّلْتَنِي عَلَيْكَ، وَدَعَوْتَنِي إِلَيْكَ، وَلَوْلَا
أَنْتَ لَمْ أُدْرِ مَا أَنْتَ.^۲

سالک راه خدا در ابتدای سلوک خود با پای محبت گام

۱- [خدایا من تو را از روی بیم از آتش و به طمع بهشت نپرستیده‌ام بلکه تو را شایسته پرستش یافته و بدینجهت پرستیده‌ام].
۲- [تو مرا به خود ره نمودی و به سوی خویش خواندی، و اگر تو نبود من نمی دانستم تو چه هستی].

برمی دارد ولی پس از آنکه منازل را سیر نمود و کمالی فی الجملة حاصل کرد متوجه خواهد شد که محبت امری است مغایر با محبوب و لهذا سعی می کند که محبت را که تا به حال وسیله سلوک و نردبان ترقی او بوده است رها کند، و آن وسیله را تا اینجا مؤثر می داند و از اینجا به بعد مضرّ و مانع راه تشخیص می دهد. بنابراین از اینجا سالک فقط و فقط محبوب را در نظر داشته، و او را عبادت می کند به عنوان محبوبیت و بس، ولی چون قدمی نیز فراتر می گذارد و منازل را چند سیر می کند درمی یابد که این قسم از عبادت نیز خالی از شائبه شرک نیست زیرا در این عبادت خود را عاشق و محبّ و خدا را معشوق و محبوب دانسته است و خودیت با حبّ به محبوب مغایرت دارد، بنابراین نظر کردن به محبوب با وجود عنوان محبّ با عبادت ذات مقدّس خداوند متعال مغایرت و تنافی دارد، لهذا از اینجا سعی می کند که حبّ و عشق محبوب را فراموش کند تا به کلی از تغایر و کثرت گذشته قدم خود را در عالم وحدت بنهد. و در این موقع نیت از سالک منتفی می گردد زیرا دیگر شخصیت و خودیتی در میان نیست تا نیت از او صادر شود.

تا قبل از این مرحله سالک طالب شهود و کشف و مکاشفه بود ولی در این مقام به کلی تمام آن اغراض را به خاک نسیان می سپارد چون دیگر اراده و نیتی نیست تا مراد و متوئی را در نظر بگیرد. در این حال چشم و دل سالک از دیدن و ندیدن و رسیدن و

نیت و انواع آن

نرسیدن و دانستن و ندانستن و ردّ و قبول پوشیده خواهد شد. از حافظ شیرازی است:

با خرابات نشینان زکرامات ملاف

هرسخن جائی و هرنکته مقامی دارد

از بایزید بسطامی نقل است که گفت: «روز اول، دنیا را ترک کردم، و روز دوم، عُقبی را ترک کردم، و روز سوم از ماسوی الله گذشتم، و روز چهارم پرسیدند: ما تُریدُ؟ گفتم: اُریدُ اَنْ لاَ اُریدَ»^۱.

و این اشاره به همان مطلبی است که بعضی در تعیین منازل اربعه گویند: اول، ترک دنیا. دوم: ترک عُقبی. سوم: ترک مؤلّی، و چهارم: ترک ترک، فَتَدَبَّرَ. و مراد از قطع طمع در نزد سالکین عبارت از این مرحله است که بسیار عظیم و کریوه‌ای مشکل است و عبور از آن صعب و دشوار و به این آسانی‌ها دست ندهد، چه سالک پس از تأمل و دقت فراوان باز می‌یابد که در تمام مراحل سیر در این مرحله خالی از قصد و نیت نبوده است بلکه غایت و مقصودی را در سویدای دل خود منظور داشته است گرچه آن غایت عبور از مراحل ضعف و نقص و وصول به کمال و کمالات باشد. و اگر سالک با وسیله و آلت تجرید ذهن و خاطر بکوشد و بارها به خود فشار آورد تا بخواهد از این عَقَبه عبور کند و

۱- [چه می‌خواهی... می‌خواهم که چیزی نخواهم].

خود را از این معانی و مقصودها عاری و مجرد کند هیچ نتیجه‌ای عائد او نخواهد شد چه نفس این تجرید مستلزم عدم تجرید است به علت آنکه لابد این تجرید را سالک به داعیه غایتی بجا می‌آورد و خود این داعیه و نظر به غایت، نشانه و علامت عدم تجرید است.

روزی با استاد خود مرحوم آقای حاج میرزا علی آقای قاضی -رضوان الله علیه- این راز را در میان نهادم و استفسار و التماس چاره‌ای نمودم، فرمود: «به وسیله اتخاذ طریقهٔ إحراق می‌توان این مسئله را حل نموده و این معضله را گشود. و آن بدین طریق است که باید سالک به حقیقت ادراک کند که خداوند متعال وجود او را وجودی طمّاع قرار داده است و هر چه بخواهد قطع طمع کند چون سرشت او با طمع است لذا مُنتج نتیجه‌ای نخواهد شد و قطع طمع از او ناچار مستلزم طمع دیگری است و به داعیه طمعی بالاتر و عالی‌تر از آن مرحلهٔ دانی قطع طمع نموده است. بنابراین چون عاجز شد از قطع طمع و خود را زبون یافت طبعاً امر خود را به خدا سپرده و از نیت قطع طمع دست برمی‌دارد. این عجز و بیچارگی ریشهٔ طمع را از نهاد او سوزانیده و او را پاک و پاکیزه می‌گرداند.»

البته باید دانست که ادراک این معنی نظری نیست و با نظر هم نتیجه نمی‌دهد بلکه ادراک واقعی آن احتیاج به ذوق و پیدایش حال دارد. اگر کسی یک مرتبه این معنی را ذوقاً ادراک کند خواهد فهمید که ادراک تمام لذّات دنیا و مافیها برابری با این حقیقت نمی‌کند.

و علت اینکه این طریقه را اِحراق نامند برای آنست که یکباره خرمن هستیها و نیتها و غصه‌ها و مشکلات را می‌سوزاند و از ریشه و بن قطع می‌کند و اثری از آن در وجود سالک باقی نمی‌گذارد. در قرآن کریم در مواردی از طریقه اِحراقیه استفاده شده است. اگر کسی برای وصول به مقصود از این طریقه استفاده کند و در این راه مشی نماید راهی را که باید چندین سال طی کند در مدت قلیلی خواهد پیمود. یکی از مواردی که در قرآن مجید از آن استفاده شده است عبارت است از کلمه استرجاع:

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَا جِعُونَ.

چون در هنگام شدائد و مصائب و نزول بلاها و فتن، انسان می‌تواند به طرق مختلفی خود را تسکین دهد مثل اینکه متذکر گردد که مرگ برای همه است و مصیبت به همه اشخاص وارد می‌شود و بدین وسیله کم کم خود را آرام می‌کند، ولی خداوند به وسیله طریقه اِحراقیه و تلقین کلمه استرجاع راه را کوتاه و مشکل را یکباره از میان برمی‌دارد زیرا اگر انسان متذکر شود که خود او و هر چه از متعلقات و مایملک اوست مِلْکِ طَلُوقِ خداست، یک روز به او داده و یک روز می‌گیرد و کسی را در آن حق دخالتی نیست، وقتی که انسان به خوبی ادراک کرد که از اوّل مالک نبوده است و عنوان ملکیت برای او مجازی بوده و بدون جهت خود را مالک تخیل می‌نموده است البتّه در صورت فقدان متأثر نخواهد شد، و توجه به این نکته ناگهان راه را بر او هموار خواهد نمود.

ادراک اینکه خداوند انسان را از اَوَّل طَمَع قرار داده است مثل ادراک این می ماند که غَنَى عَلَى الاطلاق بنده را از اَوَّل فقیر آفریده و سرشت او را با فقر خمیر کرده است، لهذا اثبات فقر و اثبات سؤال که لازمه فقر است احتیاج به دلیل ندارد، کسی به فقیر نمی تواند ایراد کند که چرا سؤال می کنی؟ زیرا فرض فقر فرض سؤال و گدائی است، بنابراین سالک راه خدا نیز اگر درحین سیر و حرکت طمع ورزد باید متوجه باشد که خداوند خمیره هستی او را از اَوَّل با طمع سرشته است و به هیچ عنوان نمی تواند دندان طمع را بکشد و دست از طمع خود بشوید، و از طرف دیگر چون فناء در ذات احدیت که بر اساس عبادت آحرار پایه گذاری شده با طمع و نیت سازگار نیست، بنابراین بیچاره شده و حال اضطرار و بیچارگی عجیبی پیدا می کند که همان حال، او را از خودی او که مستلزم طمع است عبور می دهد و پس از عبور از این مرحله دیگرانیت و خودیتی نیست که مستلزم طمع باشد.

فَأَفْهَمُ وَتَأَمَّلْ جَدِّدًا.

سیزدهم: صَبْت

و آن بر دو قسم است: سکوت عام و مُضَاف، و سکوت خاص و مطلق. سکوت عام و مضاف عبارت است از حفظ لسان از تکلم به قدر زائد بر ضرورت با مردمان. بلکه سالک باید اکتفا کند به قدر ضرورت و به أَقَلِّ مَا يُمَكِّن، و این صَمْت در همه دوران سلوک در تمام اوقات لازم است بلکه می توان گفت مطلقاً

صمت و سکوت، جوع و کم خوری

ممدوح است. و اشاره به همین صَمْتُ است قوله **إِنَّ شَيْعَتَنَا الْخُرُسُ**^۱ و نیز آنچه در «مصباح الشریعة» از حضرت صادق **عَلَيْهِ** نقل شده است که:

الَصَّمْتُ شِعَارُ الْمُجَبِّينَ، وَفِيهِ رِضَا الرَّبِّ، وَهُوَ
مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ وَشِعَارِ الْأَصْفِيَاءِ^۲.

و در حدیث بَرَنْظِي است از حضرت رضا **عَلَيْهِ**:

الَصَّمْتُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ، وَإِنَّهُ دَلِيلٌ
عَلَى كُلِّ خَيْرٍ^۳.

قسم دوم، که سکوت خاص و مطلق است عبارت است از: حفظ لسان از تکلم با ناس در حین اشتغال به اذکار حصریه کلامیه؛ و در غیر آن غیر مستحسن است.

چهاردهم: جوع و کم خوری

به اندازه ای که باعث بر ضعف نگردد و احوال را مشوش ندارد. قال الصادق **عَلَيْهِ**:

الْجُوعُ إِدَامُ الْمُؤْمِنِ، وَغِذَاءُ الرُّوحِ، وَطَعَامُ
الْقَلْبِ^۴.

۱- [شیعیان ما زبانشان بسته است].

۲- [سکوت شعار مجتبان است، و خشنودی خدا در آن است، و آن از اخلاق پیامبران و شعار برگزیدگان است].

۳- [سکوت دری از درهای حکمت است، و رهنمای به هر خیری است].

۴- [گرسنگی خورش مؤمن، و غذای روح، و خوراک قلب است].

زیرا گرسنگی موجب سبکی و نورانیت نفس می‌گردد و فکر در حال گرسنگی می‌تواند به طیران درآید. غذای زیاد خوردن و سیر بودن، نفس را ملول و خسته و سنگین می‌کند و از سیر در آسمان معرفت باز می‌دارد. صوم و روزه از عبادات بسیار ممدوح است، و در روایت معراجیه که خطاب و تکلم خدا با حبیبش رسول الله ﷺ بیان می‌شود و مُصَدَّر به «یا احمد» است و در «ارشاد» دیلمی و هفدهم «بحارالأنوار» مفصلاً مذکور است، خطابات عجیبی دربارهٔ جوع دارد و مزایای این امر را در سیر و سلوک به طرز شگفت‌انگیزی بیان می‌کند. مرحوم استاد قاضی - رضوان الله علیه - روایتی غریب دربارهٔ جوع بیان می‌فرمود و محصلش آنکه:

«در زمان انبیاء سلف سه نفر رفیق گذرشان به دیار غربت افتاد، شب فرا رسید، هر یک برای تحصیل غذا به نقطه‌ای متفرق شدند لیکن با یکدیگر میعاد نهادند که فردا در وقت معین در آن میعاد گاه یکدیگر را ملاقات کنند، یکی از آنها میهمان بود و دیگری به میهمانی شخصی درآمد و چون سوّمی جائی نداشت با خود گفت به مسجد می‌روم و میهمان خدا می‌شوم، و تا صبح در آنجا به سربرد و همچنان گرسنه باقی بود. صبحدم در میعاد خود هر سه نفر حضور یافتند و هر یک سرگذشت خود را بیان کردند. از جانب خدای تعالی به نبی آن زمان وحی رسید که به آن میهمان ما بگو: ما میهمانی این میهمان عزیز را قبول کردیم و خود میزبان او

شدیم و برای او در صدد تهیة بهترین غذاها برآمدیم لکن در خزانه غیب خود تفحص کردیم بهتر از گرسنگی غذائی را برای وی نیافتیم».

پانزدهم: خلوت

و آن بردو گونه است: خلوت عام، و خلوت خاص. خلوت عام عبارتست از کناره گیری و عزلت از غیر اهل الله خصوصاً از صاحبان عقول ضعیفه از عوام مردم مگر به قدر ضرورت:

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَعَرَّتْهُمْ
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا^۱.

و اما خلوت خاص عبارت است از دوی از جمیع مردم. و اگر چه آن در همه عبادات و اذکار خالی از فضیلت نیست ولیکن در طایفه ای از اذکار کلامیه بلکه در جمیع آنها در نزد مشایخ راه، شرط است و در آن چند امر معتبر است:

خلوت و دوری از محلّ ازدحام و غوغا و استماع هرگونه صدای مشوّش حال. و دیگر حلیت مکان و طهارت آن حتی السقف و الجدران^۲، و باید به اندازه ای کوچک باشد که فقط گنجایش یک نفر را بیشتر نداشته باشد و سعی شود که از زخارف دنیویّه در

۱- آیه ۷۰، از سوره ۶: انعام: [ورها کن کسانی را که دین خود را به بازی و سرگرمی گرفته اند و زندگی دنیا فریشان داده است].

۲- [دیوارها].

آن هیچ نباشد چون کوچکی خانه و نبود اثاث البیت در آن باعث
تجمّع حواس می‌گردد.

شخصی از جناب سلمان -رضی الله عنه- تقاضا نمود که اجازه
فرمائید منزلی برای شما بتائی کنم، چه تا آن زمان برای خود خانه
بتائی نکرده بود. جناب سلمان اجازه نداد، عرض کرد: می‌دانم
که چرا اجازه نمی‌دهی، سلمان گفت: بگو علتش چیست؟ آن
شخص عرض کرد: علت آنست که شما می‌خواهید خانه‌ای که
طول و عرضش به اندازه شما باشد من بسازم و این خانه میسور
نیست. سلمان فرمود: آری راست گفتی. سپس آن مرد اجازه
گرفت که چنین خانه‌ای برای او درست کند و درست نمود.

شانزدهم: سَهَر

و آن بیداری سَحَر است به قدری که طبیعت سالک را طاقت
باشد. و در مذمت خواب سحرگاه و مدح عادت به بیداری آن موقع
است قوله تعالی:

كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ - وَبِأَلْسِنَاهُمْ
يَسْتَفْتُونَ^۱.

هفدهم: دوام طهارت

و آن عبارت است از دوام وضوء و اغسال واجبه و غسل جمعه
و سایر اغسال مستحبّه حتّی الإمكان.

۱- آیه ۱۷ و ۱۸ از سوره ۵۱: ذاریات: [و چنین بودند که پاسی کوتاه از شب را
می‌خوابیدند و در سحرها استغفار می‌کردند].

تَضَرَّعَ، تَرَكَ لَذَاتَ، كَتَمَانَ سَرَّ

هجدهم: مبالغه در تَضَرَّع

و مَسْكَنَت و خَاكْسَارِي و بُكَاء.

نوزدهم: احتراز از لذائذ

و مُشْتَهَاتِ به قدر استطاعت، و اكتفا به آنچه قوام بدن و حیات به آنست.

بیستم: کتمان سَرَّ

و این از شرائط بسیار مهمّ سلوک است و بزرگان طریق در این شرط اهتمام بسیار نموده و به شاگردان خود سفارش های مهمّ نموده و توصیه را به حدّ مبالغه رسانیده اند، خواه در عمل و او را در اذکار باشد و خواه در واردات و مکاشفات و حالات، حتّی در مواردی که تقیّه غیر ممکن و افشاء سَرَّ نزدیک می گردد توریه را از لوازم و دستورات شمرده اند و حتّی آنکه اگر کتمان سَرَّ مستلزم ترک عمل و ورد است باید دست از عمل بردارد:

وَ اسْتَعِينُوا عَلٰی خَوَائِجِكُمْ بِالْكَتْمَانِ^۱.

در اثر تقیّه و کتمان سَرَّ، مصائب و شدائد به مقدار معتدبیهی پائین می آید و ترک تقیّه موجب کثرت فِتَن و بلايا و مصائبی است که بر سالک روی آور می شود، و علاوه هنگام بروز مشکلات با تحمّل و صبر باید قدم در راه نهاد و پیروز شد:

وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلٰوةِ وَ اِنَّهَا لَكَبِيْرَةٌ اِلَّا عَلٰی

۱- [و برای دستیابی به نیازهای خود از کتمان و پرده پوشی یاری بجوئید].

الْحَاشِعِينَ^۱.

مراد از صلاوة در این آیه مبارکه همان معنای لغوی است، یعنی توجّه به پروردگار عظیم، بنابراین با یاد خدا صبر و تحمل کردن و دندان روی جگر گذاشتن موجب تخفیف شدائد و مصائب و عامل مهمّ پیروزی است. و لهذا دیده می شود که همین مردمی که در خانه های خود از بریدن دستشان گریان می شوند در میدان جهاد و مبارزه با دشمنان دین از قطع شدن دست و پا و سایر جوارح و اعضاء هیچگونه بیمی نداشته و در خود ضعف و هراسی احساس نمی نمودند. روی این قاعده کلیّه ائمه طاهرین - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - در کتمان اسرار توصیه های فراوان و سفارش های عجیبی فرموده اند حتی ترک تقیه را از گناهان بزرگ به شمار آورده اند.

روزی ابوبصیر^۲ از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد که:

۱- آیه ۴۵، از سوره ۲: بقره: [و از صبر (روزه) و نماز یاری بجوئید، و اینکار بسی گران است مگر بر کسانی که دلشان برای خدا خاشع است].

۲- این روایت را در «توحید» صدوق در باب «رؤیة» در ص ۱۱۷ از طبع سربى آورده است با اسناد متصل خود از ابوبصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال: قُلْتُ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنْ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ هَلْ يَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ وَقَدْ رَأَوَهُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَقُلْتُ: مَتَى؟ قَالَ: حِينَ قَالَ لَهُمْ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى. ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: وَإِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَيَرَوْنَهُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، أَلَسْتُ تَرَاهُ فِي وَفْتِكَ هَذَا؟ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَحَدْتُ بِهَذَا عَنكَ؟ فَقَالَ: لَا، فَإِنَّكَ إِذَا حَدَّثْتَ بِهِ فَأَنْكَرَهُ مُنْكَرٌ جَاهِلٌ بِمَعْنَى مَا تَقُولُهُ ثُمَّ قَدَّرَ أَنْ ذَلِكَ تَشْبِيهُ كَقَرِّ. وَ كَيْسَتِ الرَّؤْيَةُ بِالْقَلْبِ كَالرُّؤْيَةِ بِالْعَيْنِ، تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُصِفُهُ الْمُشْبِهُونَ وَالْمُلْجِدُونَ.

«آیا می توان خدا را در قیامت دید؟ چون اشاعره عقیده دارند که خدا را در قیامت و سرای دگر همه مردم می بینند البته به نحو تجسم — تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً — حضرت فرمودند: در این دنیا هم می توان دید همانطور که الآن در این مجلس خودت خدا را دیدی. ابوبصیر عرض کرد: یابن رسول الله اجازه می فرماید این را برای دگری نقل کنم؟ حضرت فرمودند: نقل مکن زیرا مردم نتوانند حقیقت آن را ادراک نمایند و لهذا گمراه می شوند».

بیست و یکم: شیخ و استاد

و آن بر دو قسم است: استاد عام، و استاد خاص. استاد عام آنست که بخصوصه مأمور به هدایت نباشد و رجوع به او از باب رجوع به اهل خبره در تحت عموم فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون^۱ بوده باشد. و لزوم رجوع به استاد عام فقط در ابتدای سیر و سلوک است وقتی که سالک مشرف به مشاهدات و تجلیات صفاتی و ذاتیه شد دیگر همراهی او لازم نیست. و اما استاد خاص، آنست که بخصوصه منصوص به ارشاد و هدایت است و آن رسول خدا و خلفای خاصه حقه او هستند. و سالک را در هیچ حالی از احوال از مرافقت و همراهی استاد خاص گزیری نیست اگر چه به وطن مقصود رسیده باشد. البته مراد همان مرافقت

۱- آیه ۴۳، از سوره ۱۶: نحل: [پس از اهل ذکر (و خبره) بپرسید اگر نمی دانید].

رسالة لُبُّ اللُّبَابِ در سیر و سلوک اُولی الألباب

باطنی امام است با سالک نه فقط همراهی و مصاحبت در مقام ظاهر، چون واقعیت و حقیقت امام همان مقام نورانیت اوست که سلطه بر جهان و جهانیان دارد و اما بدن عنصری او گرچه آن نیز از سایر بدنها امتیاز دارد لکن آن منشأ اثر و متصرف در امور کائنات نیست.

و برای توضیح این نکته متذکر می‌گردد که: آنچه در عالم خلقت تحقق می‌یابد منشأ آن، صفات و اسماء الهیه است، و حقیقت امام همان اسماء و صفات خداست. و بنابراین اصل فرموده‌اند که: چرخ عالم هستی و افلاک و همه کائنات به دست ما حرکت می‌کند و آنچه واقع می‌شود به اذن ما واقع می‌شود: **بِنَا عُرِفَ اللَّهُ، بِنَا عُبِدَ اللَّهُ.**^۱ بنابراین سالک در حال سیر، در مراتب نورانیت امام **عَلَيْهِ السَّلَام** سلوک می‌نماید و به هر درجه‌ای که صعود کند و در هر مرتبه‌ای که باشد امام **عَلَيْهِ السَّلَام** آن مرتبه را حائز بوده و با سالک در آن درجه و مرتبه معیت دارد.

و همچنین بعد از وصول نیز مرافقت امام لازم است چون آداب کشور لاهوت را نیز او باید به سالک بیاموزد؛ بنابراین مرافقت امام در هر حال از شرایط مهمه بلکه از اهم شرایط سلوک است. در اینجا نکاتی است بس دقیق که در بیان نیاید و فقط باید خود سالک به وسیله ذوق آن حقایق را دریابد.

۱- [خداوند به وسیله ما شناخته شد، و به وسیله ما پرستش شد].

محمی الدین عربی نزد استادی رفت و از کثرت ظلم و عصیان فراوان شکایت نمود. استاد فرمود: «به خدای خود توجه کن. سپس چندی بعد نزد استادی دگر رفت و همچنان از بیداد و شیوع معاصی سخن گفت. استاد فرمود: به نفس خود توجه کن. در این موقع ابن عربی گریه آغاز کرد و وجه اختلاف پاسخ‌ها را از استاد جویا شد. استاد فرمود: ای نور دیده، جواب‌ها یکی است، او تو را به رفیق دعوت کرد، و من تو را به طریق دعوت می‌کنم».

باری این داستان را برای آن آوردیم که دانسته شود که سیرِ اِلَى اللّهِ منافاتی با سیر در مراتبِ اسماء و صفاتِ الهیّه که همان مقام امام است ندارد بلکه بسیار به هم نزدیک اند و بلکه حقاً یکی است و در آن مرحله دوئیت و اثنیت یافت نمی‌شود بلکه هر چه هست نور واحدی است که نور خداست، غایه الامر از آن نور به تعبیرات مختلفه سخن می‌رود، گاهی به اسماء و صفات الهیّه و گاهی به حقیقت یانورانیت امام از آن تعبیر می‌کنند:

عِبَارَاتُنَا شَتَّى وَحُسْنُكَ وَاحِدٌ

وَ كُلُّ اِلَى ذَاكَ الْجَمَالِ يُشِيرُ

اِقا استاد عامّ شناخته نمی‌شود مگر به مصاحبت و مرافقت با او در خَلَاء و مَلَأَ تا به طور یقین برای سالک واقعیّت و یقین او دستگیر شود، و ابدأً به ظهور خوارق عادات، و اطلاع بر مغیبات و

۱- [عبارات و تعبیرهای ما مختلف است ولی حسن و زیبایی تویکی است، و

این تعبیر به همان جمال و زیبایی اشاره دارد].

اسرار خواطر افراد بشر، و عبور بر آب و آتش، و طیّ الأرض و الهواء، و استحضار از آینده و گذشته و امثال این غرائب و عجائب نمی توان پی به وصول صاحبش برد زیرا که اینها همه در مرتبه مکاشفه روحیه حاصل می شود و از آنجا تا سر حدّ وصول و کمال، راه به نهایت دور است و تاهنگامی که در استاد تجلیات ذاتیه ربّانیه پیدا نشود استاد نیست، و به مجرد تجلیات صفاتیّه و اسمائیه نیز نمی توان اکتفا کرد و آنها را کاشف از وصول و کمال دانست.

منظور از تجلی صفاتی آنست که سالک صفت خدا را در خود مشاهده کند و علم یا قدرت و حیات خود را حیات و علم و قدرت خدا ببیند. مثلاً چیزی را که می شنود ادراک کند که خدا شنیده و او سمیع است، و چیزی را که می بیند ادراک کند که خدا دیده و او بصیر است، و یا در جهان علم را منحصر به خدا ذوق کند و علم هر موجودی را مستند به علم او بلکه نفس علم او مشاهده کند.

و مراد از تجلی اسمائی آنست که صفات خدا که مستند به ذات او هستند مثل قائم، عالم، سمیع، بصیر، حیّ و قدیر و امثال اینها را در خود مشاهده کند. مثلاً ببیند که علیم در عالم یکی است و او خدای متعال است و دگر خود را در مقابل او علیم نبیند بلکه علیم بودن او عین علیم بودن خداست. یا ادراک کند که حیّ و زنده یکی است و او خداست و خود او اصلاً زنده نیست بلکه زنده خداست و بس. و بالأخره وجدان کند که «لَيْسَ الْقَدِيرُ

استاد عام باید به مقام تجلی ذاتی ربّانیه رسیده باشد

وَالْعَلِيمُ وَالْحَيُّ إِلَّا هُوَ تَعَالَى وَتَقَدَّسَ».

البته ممکن است تجلی اسمائی در خصوص بعضی از اسماء الهیه صورت گیرد، و هیچ لازمه‌ای در بین نیست که چون در سالک یکی دو اسم تجلی کرد حتماً باید بقیه اسماء تجلی کند. اما تجلی ذاتی آنست که ذات مقدّس حضرت باری تعالی در سالک تجلی نماید، و آن وقتی حاصل می‌شود که سالک از اسم و رسم گذشته باشد، و به عبارت دیگر به کلی خود را گم کرده و اثری در عالم وجود از خود نیابد و خود و خودیت خود را یکباره به خاک نسیان سپرده باشد «وَلَيْسَ هُنَاكَ إِلَّا اللَّهُ»^۱. در این موقع دیگر ضلال و گمراهی برای چنین شخصی متصور نخواهد بود زیرا تا ذره‌ای از هستی در سالک باقیست هنوز طمع شیطان از او قطع نشده است و امید اضلال و اغوای او را دارد ولی وقتی که بحول الله تبارک و تعالی سالک بساط خودیت و شخصیت را در هم پیچید و قدم در عالم لاهوت نهاد و در حرم خدا وارد شده لباس حرم در بر کرد و به تجلیات ذاتیه ربّانیه مشرف آمد شیطان دندان طمع را از او کنده و در حسرت می‌نشیند. استاد عام باید بدین مرتبه از کمال برسد و الاً به هرکسی نتوان سرسپرد و مطیع و منقاد گشت.

هزار دام به هر گام این بیابان است

که از هزار هزاران یکی از آن نجهند

۱- [و در آنجا دیگر جز خدا چیزی نیست].

رسالة لُبُّ البَابِ در سیر و سلوک اُولی الأَباب

بنابراین نباید در مقابل هر کسی که متاعی عرضه می‌کند و بضاعتی ارائه می‌دهد و کشف و شهودی ادّعا می‌نماید سر تسلیم فرود آورد. بلی در جایی که تحقیق و تدقیق در حال استاد و شیخ متعذّر یا متعسر باشد باید توکّل به خدا نموده و آنچه را که او بیان می‌کند و دستور می‌دهد با کتاب خدا و سنت رسول خدا و سیره ائمه طاهرین - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - بسنجد اگر موافق بود عمل نماید و الاً ترتیب اثر ندهد. بدیهی است چون چنین سالکی با قدم توکّل به خدا گام برمی‌دارد شیطان بر او سلطه نخواهد یافت:

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ
يَتَوَكَّلُونَ - إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ
بِهِ مُشْرِكُونَ.^۱

بیست و دوم: ورد

و آن عبارت است از اذکار و آواراد لسانیّه. و کیفیّت و کمّیّت آن منوط به نظر استاد است، چه آن حکم دوائی را ماند که بعضی را نافع و دیگری را مضرّ است. و گاه اتفاق می‌افتد که سالک به دو ذکر مشغول می‌شود که یکی او را به کثرت توجه می‌دهد و دیگری به وحدت، و در صورت اجتماع، نتیجه هر دو خنثی

۱- آیه ۹۹ و ۱۰۰، از سوره ۱۶: نحل: [بدرستی که او (شیطان) بر کسانی که ایمان آورده و بر پروردگارشان توکّل می‌کنند تسلط ندارد، و تنها تسلط او بر کسانی است که او را سر پرست خود گرفته و او را شریک خدا قرار می‌دهند].

نفی خواطر و ذکر و فکر

می‌گردد و نتیجه‌ای عائد نمی‌شود. البتّه اذن استاد شرط در اورادی است که اذن عامّ در آن داده نشده است و اما در آنچه اذن عامّ داده شده اشتغال به آن مانعی ندارد.

ورد بر چهار قسم است: قالبی و خفی، و هریک یا اطلاق است و یا حصری. و اهل سلوک را به قالبی اعتنائی نیست زیرا ذکر قالبی عبارتست از تلفّظ به زبان بدون التفات به معنی، و در واقع لقلقهٔ لسان است و چون سالک در جستجوی معناست نه چیز دیگری لذا ذکر قالبی برای او مفید فائده نخواهد بود.

بیست و سوم و بیست و چهارم و بیست و پنجم:

نفی خواطر و ذکر و فکر

و این سه مرحله از مهمّات وصول به مقصد است، و اکثر افرادی که از راه باز مانده و نتوانسته‌اند به مقصد برسند توقّفشان در یکی از این سه مرحله بوده است و در همانجا یا توقّف نموده و یا دستخوش هلاکت و بوار گشته‌اند، چه خطرات این منازل عبارت است از عبادت اصنام و اوّثان^۱ و کواکب و آتش و گاه زندقه و فرعونیت و دعوی حلول و اتحاد و نفی تکلیف و اباحه و امثال آن. و البتّه به همهٔ آنها اشاره خواهد رفت ولی فعلاً حلول و اتحاد را که از خطرات مهمّ است، به طور اجمال بیان می‌کنیم و آن برای سالک از صاف نمودن ذهن به وسیلهٔ نفی خواطر پیدا خواهد شد.

۱- [بت‌ها].

چون سالک هنوز از وادی اسم و رسم بیرون نرفته است لهذا العیاذ بالله ممکن است در اثر تجلّی صفاتیّه یا اسمائیّه چنین تخیل کند که الله با خودیت و شخصیت او متحد است، و این همان معنای حلول و اتحادی است که کفر و شرک است و حال آنکه معنای وحدت وجود به کلی معنای تعدّد و تغایر را نفی می‌کند و در برابر وجود مقدّس حضرت احدیت تمام وجودات متصوّره را جزء موهومات می‌شمرد و همه را ظلّ و سایه می‌شمرد، و سالک به واسطه ارتقاء به این مقام هستی خود را از دست می‌دهد و خود را گم می‌کند و فانی می‌شود و غیر از ذات مقدّس او در عالم وجود ذی وجودی را ادراک و ذوق نمی‌نماید («وَأَلَيْسَ فِي الدَّارِ غَيْرُهُ دِيَارًا»^۱)، این کجا و حلول و اتحاد کجا؟!

اما نفی خواطر: عبارت است از تسخیر قلب و حکومت بر آن، تا سخنی نگوید و عملی انجام ندهد و تصوّر و تصوّر ای بر او وارد نشود مگر به اذن و اختیار صاحب آن. و تحصیل این حال بسی صعب و دشوار است و لهذا گفته‌اند که نفی خواطر از اعظم مُظَهَّرَاتِ سِرِّ است. چون سالک در مقام نفی خاطر می‌افتد ناگهان متوجّه می‌شود که سیل بنیاد کنِ خواطر و اوهام و خیالات او را فرا می‌گیرد و حتی خاطراتی که باور نمی‌کرد به خاطرش خطور کند از وقایع کهنه گذشته یا خیالات غیر قابل وقوع بر او راه می‌یابند و

۱- [احدی جز او صاحبخانه نیست].

دائماً او را مشغول به خود می‌کنند. سالک باید در این مقام مانند جبال رَوَاسی، ثابت بایستد و هر خاطری که پیدا شود و زحمت دهد او را با شمشیر ذکر هلاک کند. و مراد از ذکر در اینجا همان اسماء الهیه است که باید سالک در وقت ظهور خاطره به یکی از آن اسماء توجه کند و توجه خود را بر آن مستدام بدارد و پیوسته با چشم و دل به سوی آن نگران باشد تا آن خاطر از خانه دل بیرون رود.

و این طریق بسیار صحیح است که باید فقط با ذکر که همان توجه و یاد یکی از اسماء خداست خاطر را دور کرد. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ
تَدَّكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ.^۱

لیکن در رساله منتسب به مرحوم بحر العلوم این طریق را اجازه نمی‌دهد و در آنجا اصرار شدیدی دارد بر آنکه نفی خواطر را باید بدون ذکر نموده و سپس وارد در مرحله ذکر شد چون نفی خواطر با شمشیر ذکر بسیار خطرناک است. و ما اجمال آنچه را که در آنجا آورده است در اینجا ذکر می‌کنیم و بعداً به رد آن خواهیم پرداخت. در آنجا چنین گوید:

«بسیاری از متشیخین طیّ مرحله نفی خاطر را به ذکر

۱- آیه ۲۰۱، از سوره ۷: اعراف: [کسانی که تقوا دارند وقتی که اندیشه‌ای از سوی

شیطان آنانرا وسوسه کند، زود یاد آور شوند و در اینصورت ایشان از بینایان خواهند بود.]

رسالة لُبُّ اللَّيَابِ در سیر و سلوک اُولی الألباب

می آموزند (بدیهی است که مراد از ذکر همان التفات و توجه قلبی است نه ذکر لسانی که در اصطلاح به آن ورد گویند) و این بسیار خطرناک است چون حقیقت ذکر عبارتست از ملاحظهٔ محبوب و قصر نظر بر جمال از دور، و هنگامی تماشای محبوب جایز است که چشم از غیر او بالمره پوشیده شده باشد زیرا محبوب غیور است و از غیرت او اینست که چشمی که او را دید روا ندارد که دیگری را ببیند، و هر دیده‌ای را که از روی او برداشته و به دیگری نظر کند کور نماید، و دیدن او و دیدن غیر او منافی غیرت اوست، و اگر این دیدن و روی بازداشتن تکرار شود به منزلهٔ استهزاء است، و محبوب چنان قفائی بروی زند که نه سر جوید نه کلاه:

وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ
لَهُ قَرِينٌ^۱.

بلی یک نوع از ذکر در نفی خواطر مجوّز است و آن اینست که غرض از ذکر نظر بر جمال محبوب نباشد بلکه مراد رذع شیطان باشد، مانند کسی که می خواهد غیر را از مجلس براند فلذا محبوب را می خواند، در اینجا غرض تهدید و تخویف غیر است. و آن بدین طریق است که در حالت اشتغال به نفی خواطر اگر خاطری به نوعی حمله کند که دفع آن بسیار مشکل و صعب باشد به جهت

۱- آیهٔ ۳۶، از سورهٔ ۴۳: زخرف: [و هر که از یاد خدای رحمن چشم پوشد شیطانی را برایش برانگیزیم که قرین و همراه وی باشد].

دفع آن به ذکر مشغول شود.

اما طریقه محققین راه واصلین آگاه آنست که در تعلیم مبتدئین و ارشاد ایشان اول امر به نفی خواطر کنند و سپس به ذکر پردازند. و برای نفی خواطر اول به سالک امر کنند که به یکی از محسوسات چون سنگی یا چوبی توجه کند و مدتی چشم بدان بدوزد و مهما ممکن چشم بر هم نگذارد و به جمیع قوای ظاهریه و باطنیه بدان متوجه شود. و بهتر اینست که اربعینی بدان مداومت کند، و در خلال این مدت از سه ورد «استعاذه» و «استغفار» و ذکر «یا فَعَال» استفاده نماید، و بعد از فریضه بامداد و شام بدین اذکار اشتغال ورزد. و پس از این مدتی به قلب صنوبری خود توجه کند و مدتی بر این مداومت نموده و بالکلیه متوجه آن گردد و به جز خیال آن خیال دیگری را به خود راه ندهد، و در خلال این عمل اگر خاطری حمله کند و تشویشی روی دهد از کلمه لَا مَوْجُودَ إِلَّا اللَّهُ^۱ و کلمه الله استمداد جوید.

و مدتی بر این عمل مداومت نماید تا کیفیت بی خودی دست دهد. و ذکر در خلال این عمل «استغفار» و ذکر «یا فَعَال» است و تکرار اسم «یا باسِط» بسیار نماید. و چون سالک به این مرحله رسید مأذون است بقیه مرحله نفی خاطر را به وسیله ذکر نفسی خیالی اتمام نماید تا خاطر بالمره مندفع گردد زیرا بقایای خواطر

۱- [موجودی جز خدا نیست].

ان شاء الله به دخول در مراتب ذکر و فکر خود به خود مندفع خواهد شد». انتهى مُلَخَّصَه.

باید دانست که این طریقه نفی خواطر که در اینجا ذکر فرموده است متخذ از طریقه نقشبندیّه است، و نقشبندیّه جماعتی از صوفیّه هستند که در صفحات ترکیّه و غیر آن متواری هستند و مرشد ایشان خواجه محمد نقشبند بوده است فلذا به نقشبندیّه معروف شده اند.

اما طریقه مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی - رضوان الله علیه - این طور نبوده است و ایشان و شاگردانشان ابدأً به وسیله نفی خواطر بدون ذکر عملی نداشته اند بلکه روئے ایشان عبارت بوده است از التزام در امر مراقبه، یعنی اهتمام ورزیدن در مراتب آن. و قبلاً ما به طور اجمال از آن ذکری به میان آوردیم اینک مراتب آن را به طور تفصیل می نگاریم:

اول درجه مراقبه اینست که سالک از محرّمات اجتناب کرده و تمامی واجبات را اِتِّیان کند، و در این دو امر به هیچ وجه من الوجوه مسامحه نوزد.

دوم درجه، آنست که مراقبه را شدید نموده و سعی کند هر چه می کند برای رضای خدا باشد و از اموری که لهُو و لعب نامیده می شود اجتناب نماید. و چون در این مرتبه اهتمام نمود برای او تمکّن پیدا می شود که دیگر خود را نباخته و این خودداری در او به سر حدّ ملکه برسد.

سوم درجه، آنست که پروردگار جهان را پیوسته ناظر خود

ببینند، و کم کم اذعان و اعتراف می نماید که خدای متعال در همه جا حاضر و ناظر و نگران همه مخلوقات است. و این مراقبه در تمام حالات و در همه اوقات باید رعایت شود.

چهارم درجه، مرتبه ای است از این عالی تر و کامل تر و آن اینست که خودش خدای را حاضر و ناظر ببیند و به طور اجمال مشاهده جمال الهی نماید. و اشاره به این دو مرتبه اخیر از مراقبه است وصیت رسول اکرم ﷺ به ابی ذرغفاری رضوان الله علیه :

أَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ .

«خدای را چنان عبادت کن مثل آنکه گوئی تو او را می بینی و اگر نمی توانی او را ببینی او را طوری عبادت کن که بدانی او ترا می بیند». بنابراین عبادت در مرحله ای که خدا او را می بیند پائین تر است از مرتبه ای که او خدا را می بیند.

چون سالک بدین مرتبه رسد برای آنکه بتواند به کلی اغیار را از ذهن خود خارج کند باید نفی خاطر را در ضمن یکی از اعمال عبادیه به جای آورد، چه جایز نیست در شرع مقدس توجه به سنگ یا چوب کند زیرا اگر در همان لحظات توجه، مرگ او را دریابد چه جواب خواهد گفت؟ اما نفی خواطر در ضمن ذکر و با حربه ذکر، عبادت است و ممدوح شرع و بهترین طریق آن توجه به نفس است که اسرع طرق است برای نیل به مقصود، چه توجه به نفس ممدوح و مقبول شرع انور است و کریمه شریفه:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا تَضُرُّكُمْ
مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ. ١

بدان دلالت دارد. طریق توجّه به نفس طریقه مرحوم آخوند ملاً حسینقلی بوده است و شاگردان ایشان همه طریق معرفت نفس را می پیموده اند که ملازم معرفت ربّ خواهد بود.

حقیقت عرفان از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام مأثور است، و طریقی که یثرباً بید این حقیقت را نشر داده اند از یکصد متجاوز است ولی اصول دسته های تصوف از بیست و پنج دسته تجاوز نمی کند و تمام این سلسله ها منتهی به حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام می گردد، و فقط در بین این بیست و پنج فرقه دو سه فرقه از خاصه می باشند و بقیه همگی از عامه اند، و بعضی از آنها سلسله شان به «معروف کرخی» و از او به امام رضا علیه السلام منتهی می گردد. ولی طریقه ما که همان طریقه مرحوم آخوند است به هیچ یک از این سلسله ها منتهی نیست.

اجمال مطلب آنکه: در حدود متجاوز از یکصد سال پیش در شوشتر عالمی جلیل القدر مصدر قضاء و مراجعات عامه بوده است به نام آقا سید علی شوشتری. ایشان مانند سایر علمای اعلام به تصدّی امور عامه از تدریس و قضاء و مرجعیّت اشتغال داشته اند. یک روز ناگهان کسی در منزل را می زند، وقتی که از او سؤال

١- آیه ١٠٥، از سوره ٥: مانده: [ای کسانی که ایمان آورده اید مراقب خود باشید، اگر شما راه یافته باشید (گمراهی) گمراهان به شما زیانی نتواند رساند].

می شود می گوید: در را باز کن کسی با شما کاری دارد. مرحوم آقا سید علی وقتی در را باز می کند می بیند شخص جولائی (بافنده ای) است، می گوید: چکار دارید؟ مرد جولای در پاسخ می گوید: فلان حُکمی را که نموده اید طبق دعوی شهود به ملکیت فلان ملک برای فلان کس، صحیح نیست. آن ملک متعلق به طفل صغیر یتیمی است و قبالة آن در فلان محلّ، دفن است.

این راهی را که شما در پیش گرفته اید صحیح نیست و راه شما این نیست. آیه الله شوشتری در جواب می گوید: مگر من خطا رفته ام؟ جولای می گوید: سخن همان است که گفتم. این را می گوید و می رود. آیه الله در فکر فرو می رود این مرد که بود؟ و چه سخنی گفت؟ در صدد تحقیق برمی آید، معلوم می شود که در همان محلّ قبالة ملک طفل یتیم مدفون است و شهود بر ملکیت فلان، شاهد زور بوده اند. بسیار بر خود می ترسد و با خود می گوید: مبادا بسیاری از حکمهایی را که داده ایم از این قبیل بوده باشد، و وحشت و هراس او را درمی گیرد. در شب بعد همان موقع جولای در می زند و می گوید: آقا سید علی شوشتری راه این نیست که شما می روید. و در شب سوّم نیز عین واقعه به همین کیفیت تکرار می شود و جولای می گوید: معطل نشوید، فوراً تمام اثاث البیت را جمع نموده، خانه را بفروшите و به نجف اشرف مشرف شوید و وظائفی را که به شما گفته ام انجام دهید، و پس از شش ماه در وادی السلام نجف اشرف به انتظار من باشید.

مرحوم شوشتری بی درنگ مشغول انجام دستورات می‌گردد، خانه را می‌فروشد و اثاث البیت را جمع‌آوری نموده و تجهیز حرکت خود را به نجف اشرف می‌کند. در اولین وحله‌ای که وارد نجف می‌شود در وادی السلام هنگام طلوع آفتاب، مرد جولاً را می‌بیند که گوئی از زمین جوشیده و در برابرش حاضر گردید و دستوراتی داده و پنهان شد. مرحوم شوشتری وارد نجف اشرف می‌شوند و طبق دستورات جولاً عمل می‌کنند تا می‌رسند به درجه و مقامی که قابل بیان و ذکر نیست. -رضوان الله علیه و سلام الله علیه-.

مرحوم آقا سید علی شوشتری برای رعایت احترام مرحوم شیخ مرتضی انصاری به درس فقه و اصول او حاضر می‌شوند و مرحوم شیخ هم در هفته یکبار به درس مرحوم آقا سید علی که در اخلاق بوده است حاضر می‌شدند، و پس از فوت مرحوم شیخ (ره) مرحوم شوشتری (ره) بر مسند تدریس شیخ می‌نشینند و درس را از همانجا که مانده بود شروع می‌کنند ولی عمر ایشان کفاف ننموده و پس از شش ماه به رحمت ابدی حضرت ایزدی پیوستند. در خلال این شش ماه مرحوم شوشتری به یکی از شاگردان مبرز حوزه مرحوم انصاری به نام آخوند ملا حسینقلی در جزینی همدانی -که از مدتها قبل در زمان مرحوم شیخ با ایشان رابطه داشته و استفاده اخلاقی و عرفانی می‌نموده است و اینک پس از مرحوم شیخ عازم بر تدریس بوده و حتی تتمه مباحث شیخ را که خود نیز تقریرات آن مباحث

را نوشته بود می خواست دنبال کند— کاغذی نوشته و در آن متذکر می‌گردد که این روش شما تام و تمام نیست و شما مقامات عالیّه دیگری را باید حائز گردید، تا اینکه او را منقلب نموده و به وادی حقّ و حقیقت ارشاد می‌نماید.

آری مرحوم آخوند که از سالیانی چند قبل از فوت مرحوم شیخ از محضر مرحوم آقا سید علی در معارف الهیه استفاده می نمود، در اخلاق و مجاهده نفس و نیل به معارف الهیه سرآمد اقران و از عجائب روزگار شد. مرحوم آخوند نیز شاگردانی بس ارجمند تربیت نمود که هر یک اسطوانه‌ای از معرفت و توحید و آیتی عظیم به شمار می آمدند. از مبرزترین شاگردان مکتب آخوند مرحوم حاج میرزا جواد آقا مَلِکی تبریزی و مرحوم آقا سید احمد کربلایی طهرانی و مرحوم آقا سید محمد سعید حُبُوبی و مرحوم حاج شیخ محمد بهاری را باید نام برد.

استاد بزرگوار عارف بی بدیل مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی تبریزی - رضوان الله علیه - از شاگردان مکتب مرحوم آقا سید احمد کربلایی هستند. اینست سلسله اساتید ما که به مرحوم شوشتری و بالأخره به آن شخص جولاً منتهی می شود، ولی آن مرد جولاً چه کسی بوده و به کجا ارتباط داشته و این معارف را از کجا و به چه وسیله به دست آورده هیچ معلوم نیست.

باری روئے مرحوم استاد، آقای قاضی نیز طبق روئے استاد بزرگ آخوند ملا حسینقلی همان طریق معرفت نفس بوده است و

برای نفی خواطر در وهلهٔ اول توجّه به نفس را دستور می‌داده‌اند؛ بدین طریق که سالک برای نفی خواطر باید مقدار نیم ساعت یا بیشتر را در هر شبانه روز معین نموده و در آن وقت توجّه به نفس خود بنماید. در اثر این توجّه رفته رفته تقویت پیدا نموده و خواطر از او نفی خواهد شد، و رفته رفته معرفت نفس برای او حاصل شده و به وطن مقصود خواهد رسید، ان شاء الله.

اکثر افرادی که موفق به نفی خواطر شده و توانسته‌اند ذهن خود را پاک و صاف نموده و از خواطر مصفا کنند و بالأخره سلطان معرفت برای آنان طلوع نموده است در یکی از این دو حال بوده است: اوّل در حین تلاوت قرآن مجید و التفات به خوانندهٔ آن، که چه کسی در حقیقت قاری قرآن است و در آن وقت بر آنان منکشف می‌شده است که قاری قرآن خداست جلّ جلاله.

دوم از راه توسّل به حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام زیرا آن حضرت را برای رفع حجاب و موانع طریق نسبت به سالکین راه خدا عنایتی عظیم است.

و بنابراینچه ذکر شد دو امر مهمّ در تجلّی سلطان معرفت دخالتی عظیم دارد: اوّل مراقبه به انحاء مراتبها، دوم، توجّه به نفس. چون سالک به این دو امر اهتمام نماید کم کم متوجّه می‌شود که کثرات این جهان از یک چشمه سیراب می‌شوند و هر چه در عالم صورت تحقق به خود بگیرد همهٔ آنها از یک مصدر است، و در هر موجودی هر مقدار نور و جمال و بهاء و کمال باشد

از آن سرچشمه افاضه شده است، و به هر موجودی آن مصدر عظیم به قدر سعه وجودی او که همان قوابل ماهوی اوست نور وجود و جمال و عظمت افاضه نموده است، و به عبارت دیگر از جانب فیاض مطلق فیض به طور اطلاق بدون قید و شرط و حد افاضه می شود و هر موجودی به قدر ماهیت خود از آن اخذ می کند.

باری، سالک در اثر مراقبه تام و اهتمام شدید به آن و در اثر توجه به نفس، به تدریج چهار عالم بر او منکشف خواهد شد:

عالم اول: توحید افعال است. یعنی در وهله اول ادراک می کند که آنچه چشم می بیند و زبان می گوید و گوش می شنود و دست و پا و سایر اعضاء و جوارح عمل می کنند همه و همه مستند به نفس خود اوست و نفس فاعل مایشاء است، و سپس ادراک می کند که آنچه از افعال در جهان خارج تحقق می یابد مستند به خود اوست و نفس او مصدر تمام افعال است در خارج، و سپس می یابد که نفس او قائم به ذات حق بوده و دریچه ای از فیوضات و رحمت خدا بوده است، پس تمام افعال در جهان خارج استناد به ذات مقدس او دارد.

عالم دوم: توحید صفات است و آن بعد از عالم اول ظهور می کند، و آن عبارت است از آنکه: سالک آنچه را که می شنود حقیقت سمع را از خود نمی بیند بلکه از خدا می بیند، و همچنین هر چه را با چشم می بیند حقیقت ابصار را از خدا ادراک می کند و بعداً هرگونه علم و قدرت و حیات و سمع و بصر و غیر ذلک که در

موجودات خارجیّه مشاهده می‌کند همه را مستند به خدای تعالی می‌یابد.

عالم سوّم: توحید در آسماء است و آن بعد از عالم دوّم طلوع می‌نماید، و آن عبارت است از آنکه: صفات را قائم به ذات ادراک می‌کند. مثلاً می‌یابد که عالم و قادر و حیّ خداوند متعال است یعنی عالمیّت خود را عالمیّت خدا ادراک می‌کند و قادریّت و سمعیّت و بصیریّت خود را همه در خدا می‌داند و بس. و به طور کلی می‌یابد که در تمام عوالم قادر و عالم و سمیع و بصیر و حیّ یکی است و بس و آن خداوند جلّ جلاله است و هر موجودی از موجودات به قدر سعه وجودی خویش از آن عالم و قادر و سمیع و بصیر و حیّ حکایت می‌کند و او را نشان می‌دهد.

عالم چهارم: توحید در ذات است که از عالم سوّم بالا تر است و این به واسطه تجلیات ذاتیه بر سالک مکشوف می‌گردد. یعنی سالک ادراک می‌کند که آن ذاتی که تمام افعال و صفات و آسماء بدان مستند است، آن ذات واحد است، یک حقیقت است که تمام اینها قائم به اوست. در اینجا دیگر سالک توجّهی به صفت و اسم ندارد بلکه مشهودش فقط ذات است و بس. و این در وقتی است که از وجود عاریه خود خداحافظی نموده، یکسره خود هستی خود را گم کند و در ذات مقدّس حضرت حقّ فانی نماید، در آن هنگام تجلی ذاتی خواهد شد. و البته این مرحله را مقام ذات نامیدن و یا حقیقت ذات یا احدیّت، اسم گذاردن ضیق

انکشاف عوالم چهارگانه توحید در اثر مراقبه نام و توجه به نفس

خناق است چون هر چه به زبان آید و به تحریر نوشته شود از اسم خارج نیست و ذات مقدس الهی مافوق اینها است و برای آن اسم و نامی نمی توان قائل شد و نمی توان مرحله و مقامی تصور نمود، و حتی از این نتوانستن هم بالاتر است زیرا نتوانستن در عین سلب و نفی، اثبات حدی است برای او و حق تعالی از حد بالاتر است. چون سالک بدین منزل وارد شود اسم و رسم خود را گم کرده و دیگر خود را نخواهد شناخت و کسی دیگر را نخواهد شناخت و جز خدا نخواهد شناخت، بلکه خدا خود را می شناسد و بس.

سالک در هر یک از عوالم چهارگانه فوق مقداری از اثر وجودی خود را از دست می دهد و گم می کند تا بالأخره اصل وجود و هستی خود را گم می کند.

در عالم اول که به مقام فنای در فعل می رسد می فهمد که فعل از او سر نمی زند بلکه از خداست در اینجا تمام آثار فعلی خود را از دست می دهد.

و در عالم دوم چون به تجلی صفاتی می فهمد که علم و قدرت و سایر صفات انحصاراً اختصاص به ذات حق سبحانه و تعالی دارد در اینجا صفات خود را از دست می دهد و آنها را گم می کند و دیگر در خود نمی یابد.

و در عالم سوم چون تجلی اسمائی می شود ادراک می کند که عالم و قادر اوست جلّ جلاله، در اینجا اسماء خود را گم می کند و دیگر در خود نمی یابد.

و در عالم چهارم که تجلّی ذاتی است وجود خود را گم می‌کند و ذات خود را از دست می‌دهد و دیگر ابداً خود را نمی‌یابد و ذات، ذاتِ مقدّس حضرت خداوند است.

این مرحله از شهود یعنی تجلّی ذاتی را عرفاء تعبیر به «عَنَقَا» و «سیمرغ» می‌نمایند چه او موجودی است که هرگز صید احدی نخواهد شد. سیمرغ، آن ذات بَحث و وجود صرف است که از آن به «عَالَمِ عَمّی» و «کنز مخفی» و «غیب الغیوب» و «ذات مآلَا— اِسْمَ لَهُ وَلَا رَسْمَ لَهُ» تعبیر کنند.

برو این دام بر مرغ دگر نه

که عنقا را بلند است آشیانه

حافظ - علیه الرّحمة - چه خوب در مثنویات خود سروده و با استعارات لطیف خود این مهم را بیان فرموده است.

الا ای آهوی وحشی کجایی

مرا با توست چندین آشنایی

دوتنها و دوسرگردان، دویی کس

دَد و دامت کمین از پیش و از پس

بیا تا حال یکدیگر بدانیم

مراد هم بجویم ارتوانیم

چنینم هست یاد از پیردانا

فراموشم نشد هرگز همانا

اشعار حافظ در اشاره به مقام ذات غیب الغیوب

که روزی رهروی در سرزمینی
به لطفش گفت زندی ره نشینی
که ای سالک چه در انبانه داری
بیا دامی بنه گردانه داری
جـوابش داد کآری دام دارم
ولی سیمرغ می باید شکارم
بگفتا چون به دست آری نشانش
که او خود بی نشانست آشیانش
بگفتا گرچه این امری محال است
ولیکن ناامیدی هم وبال است
نکرد آن همدم دیرین مدارا
مسلمانان مسلمانان خدا را
مگر خضر مبارک پی تواند
که این تنها بدان تنها رساند

معلوم است جایی که آشیانه سیمرغ نشانی ندارد کجا توان
صید او نمود، مگر لطفش رهنمون گردد و گم گشتگان وادی
محبت و عاشقان جمال لایزالی خود را به وادی توحید و فناء رهبری
کند. به حق پیشتازان وادی محبت، و یوادران حمد و معرفت:
محمد مصطفی و علی مرتضی و یازده فرزند امجدش از نسل بتول
عذراء فاطمه زهرا علیهم سلام الله الملک المتعال وَّقَّ اللّهُمَّ
جَمِیعَ الْمُجِیبِیْنَ وَ اِیَّانَا لِکُلِّ مَا یُرْضِیکَ وَ اَلْحِقْنَا بِالصَّالِحِیْنَ.

رسالة لبُّ اللُّباب در سیر و سلوک اُولی الألباب

بِحمدالله و المنة این رساله شریفه که «رسالة لبُّ اللُّباب در سیر و سلوک اُولی الألباب» نام نهاده شد به قلم حقیر فقیر در شب هشتم شهر صیام یک هزار و سیصد و شصت و نه هجریه قمریه اختتام پذیرفت. وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ، وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

وَأَنَا الْحَقِيرُ الْفَقِيرُ سَيِّدُ مُحَمَّدٍ حَسِينِ حَسِينِي طَهْرَانِي دَر بِلْدَةِ طَبِيبَةٍ

ق.م.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام
ترتیبات
علاقمند طبع سید محمد تقی میرزا

اعلام میدارد: کتب طبع شده و در دست طبع معظم له از اینقرار است:

دوره معارف:

(۱) - الله شناسی «سه جلد»

اصل این مباحث یکدوره تفسیر آیه مبارکه «اللَّهُ نُورٌ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ» است که تا «وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» در ضمن ابحاثی مذاکره و تحریر شده است. و در آن از مسأله توحید ذاتی و اسمائی و افعالی حضرت حق، کیفیت پیدایش عالم آفرینش، ربط حادث به قدیم، نزول نور وجود در مظاهر امکان، حقیقت ولایت و ربط موجودات به ذات باری تعالی، و لقاء الله و وصول به ذات مقدس او به فناء و اندکاک هستی مجازی عاریه‌ای در وجود مطلق و هستی اصیل و حقیقی بحث میگردد.

بعضی از عناوین این مجموعه عبارت است از: خدا را میتوان دید، خداوند عاشق ما سوی و ما سوی عاشق اوست، امکان دیدار و لقاء خداوند برای مؤمنین خوش کردار، خداوند همه جا هست چشم بگشا و ببین، منکرین لقاء خدا زبان بارتین مردمند، طرق مختلفه «الله شناسی» غیر از طریق لقاء الله همگی کج و معوج و تاریک است، منطق قرآن هرگونه وجود و آثار وجود را در خدا حصر میکند، معنی تشخص وجود: لَا هُوَ إِلَّا هُوَ، غیر از عارفان جمیع

فهرست تألیفات

مردمان خدا را با دیدهٔ دوبین می‌نگرند، آنانکه غیر از خدا اثری قائلند مبتلا به شرک خفی هستند، حشویّه و شیخیّه و قشریّه از خداوند نصیبی ندارند، و انحرافات شیخ احمد آحسانی و پیروان مکتب او در توحید.

(۲) - امام شناسی «هجده جلد»

مجموعه‌ای است از بحثهای تفسیری، فلسفی، روایی، تاریخی اجتماعی دربارهٔ امامت و ولایت بطور کلی، و دربارهٔ امامت و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و ائمهٔ معصومین سلام الله علیهم اجمعین بالخصوص، که بصورت درسهای استدلالی علمی متخذ از قرآن کریم و روایات وارده از خاصه و عامه و اباحت حلّی و نقدی پیرامون ولایت میباشد.

در این مجموعه که شامل ۲۷۰ درس است مطالبی همچون: عصمت، ولایت تکوینی، لزوم متابعت از اعلم، ضرورت وجود امام معصوم و زنده برای جامعه، معنای ولایت، شرح حجّة الوداع و واقعهٔ غدیر خم و احادیث ولایت، منزلت و ثقلین، شرائط رهبری، علم غیب و علوم متنوع و قضاوتهای امیرالمؤمنین علیه السلام، معیت امام با قرآن در همهٔ عوالم، تقدّم شیعه در جمیع علوم، کتب مؤلفهٔ شیعه، مباحثی پیرامون «صحیفهٔ سجّادیه»، سیر علوم و تاریخ شیعه از صدر اسلام، عظمت و ابدیت مکتب و مقام علمی مدرسهٔ امام صادق علیه السلام، ردّ نظریات و عقائد مذاهب مختلفهٔ اهل تسنّن در اصول و فروع، علوم جهانی و علوم اسلامی امام صادق علیه السلام، قیام معاویه برای اضمحلال آثار نبوت و تبدیل آن به سلطنت و ... مورد بحث قرار گرفته است.

(۳) - معاد شناسی «ده جلد»

این مجموعه شامل ۷۵ مجلس در کیفیت سیر و حرکت انسان در دنیا و نحوهٔ تبدل نشأهٔ غرور به عالم حقائق و واقعیات و ارتحال او بسوی خدا و غایهٔ الغایات بوده و در آن مباحثی همچون: عالم صورت و برزخ و نحوهٔ ارتباط ارواح

فهرست تألیفات

در آنجا با این عالم، کیفیت خلقت فرشتگان و وظائف آنها، نفع صور و مردن و سپس زنده شدن تمام موجودات و قیام انسان در پیشگاه حضرت اُحدیّت، عالم حشر و نشر و حساب و کتاب و جزاء و عرض و سؤال و میزان و صراط و شفاعت و اُعراف و بهشت و دوزخ، با استفاده از آیات قرآن و اخبار معصومین و ادلّه عقلیه و فلسفیه و مطالب ذوقیه و عرفانیه بنحو اوفی و اوfer مطرح گشته است.

دوره علوم:

(۴) اخلاق و حکمت و عرفان

۱- رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم

بیان حقیقت و مقصد سلوک الی الله و طریقه و آثار آن، همراه با شرحی تفصیلی بر مطالب رساله و مقدمه‌ای از حضرت مؤلف قدس سرّه در شرح حال علامه بحر العلوم و صحت انتساب این رساله به ایشان.

۲- رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک اُولی الألباب

تقریر اوّلین دوره دروس اخلاقی و عرفانی حضرت علامه طباطبائی قدس سرّه است، پیرامون طرح کلی سلوک الی الله، شرح عوالم مقدم بر عالم خلوص، شرح اجمالی و تفصیلی طرق و کیفیت سیر الی الله، شرایط لازم سلوک و طرق مختلفه نفی خواطر؛ با تنقیحات و اضافاتی از حضرت مؤلف قدس سرّه.

۳- توحید علمی و عینی

سلسله مکاتیب حکمی و عرفانی میان آیتین علمین: حاج سید احمد کر بلائی، و حاج شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی) در باره یک بیت از عطار نیشابوری است که هریک از آن دو بزرگوار آن بیت را بر مذاق خودشان که مذاق عرفان و مذاق حکمت است تفسیر فرموده‌اند.

و بجهت شمول این مکاتیب بر مباحث دقیق توحیدیه عرفانیه و فلسفیه برهانیّه، حضرت علامه طباطبائی در ضمن درس‌هایی در حوزه علمیه قم

فهرست تألیفات

تذیلات و محاکمات شش‌گانه‌ای بر سه مکتوب اوّل مرحوم شیخ و سیّد نگاشته ،
و حضرت علامه آیه الله هشت تذییل بر چهار مکتوب دیگر آن دو مرحوم در
تتمه تذیلات علامه طباطبائی تحریر و مقدمه‌ای نیز درباره هویت اصل مکاتیب
و عرفای عالیقدری که در آن ، از ایشان سخن بمیان آمده ، آورده‌اند .

۴ - مهر تابان

این کتاب ، یادنامه و مصاحبات تلمیذ و علامه : آیه الله سیّد محمد حسین
طباطبائی قدّس الله تربته و شامل دو بخش است . حضرت علامه آیه الله مؤلف
قدّس سرّه در بخش نخست کتاب به بیان زندگینامه علامه طباطبائی قدّس سرّه و
روش علمی ، فلسفی ، عرفانی و تفسیری ایشان و احوال جمعی از بزرگان
پرداخته ، و در بخش دوّم ، برخی از مصاحبات خود با علامه را که شامل ابّحات
قرآنی ، فلسفی ، عرفانی ، اخلاقی ، علمی و تاریخی میباشد ، آورده‌اند .

۵ - روح مجرّد

یادنامه موّحد عظیم و عارف کبیر حاج سیّد هاشم موسوی حدّاد
أفاض الله عَلَیْنَا من بَرَکات تُربته ، از أقدم و أفضل تلامذة اخلاقی کبیر عارف
بالله و بأمرالله : آیه الله العظمی حاج سیّد علی قاضی طباطبائی تبریزی
نَفَعْنَا الله و المسلمینَ من بَرَکات عُلوّمه ، میباشد .

در این کتاب ، نحوه تشرف حضرت علامه آیه الله قدّس سرّه به محضر
حضرت حدّاد و کیفیت زندگانی و سیره عملیه و حالات و مقامات توحیدیه و
احوال شاگردان ایشان ذکر ، و در ضمن بیان سفرهای معظم له ، مباحث دقیق
توحیدیه و سلوک الی الله و لزوم تبعیت از استاد و دفاع از عرفان و عرفاء بالله و
ردّ تهمت‌های ناروا بر محیی الدّین و معنای وحدت وجود و ... مطرح شده است .

(۵) ابّحات تفسیری

۱- رسالة بدیعة فی تفسیر آیه «الْرِجَالُ قَوَامُونَ عَلَی النَّسَاءِ...»

فهرست تألیفات

مجموعه‌ای است تفسیری، روایی، فقهی، علمی و اجتماعی که در آن، به صورت استدلالی و حلّی در مورد جهاد و قضاوت و حکومت زن بحث، و فلسفه حقوق زن و مرد و معنای تساوی حقوق آنان، حدود شرکت زنان در جهاد، روایات و اجماع فقهاء در عدم جواز تصدّی مناصب حکومت و قضاوت برای زن، و عدم جواز ورود زنان به مجلس شوری بیان شده است.

أصل این رساله بزبان عربی تألیف و طبع شده، لیکن نظر به اهمّیت مباحث آن که مزئف برخی إشکالات و توهمات در باب حقوق زنان میباشد برای استفاده عموم به فارسی نیز ترجمه و مستقلاً طبع شده است.

۲- رساله نوین

بحثی است تفسیری، روایی، فقهی و تاریخی درباره بناء اسلام بر سال و ماه قمری که در آن، تفسیر آیه «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ» و خطبه رسول خدا در مین و تفسیر آیه «نسیء» مورد بحث قرار گرفته است.

از دیگر مباحث این کتاب، عدم مشروعیت تبدیل ماههای قمری به شمسی، دخالت مستقیم اجانب در تغییر تاریخ مسلمین توسط مجلس شورای ملی استعماری در سه مرحله تدریجی، انقراض خاندان پهلوی در اثر اعلان نسخ تاریخ محمدی، و فواید سال قمری و مضار سال شمسی میباشد.

(۶) أبحاث علمی و فقهی

۱- رساله حَوْلَ مَسْأَلَةِ رُؤْيَةِ الْهِلَالِ

بحوث فنیّه و مکاتبات و مراسلات علمیّه فقهیه‌ای است درباره لزوم اشتراک آفاق در رؤیت هلال برای ثبوت ماههای قمری.

۲- وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام

تقریر منشآت حضرت مؤلف قدّس سرّه است در زمینه لزوم تشکیل حکومت اسلام و تهیه مقدمات آن، در ضمن بیان برخی از حقائق تاریخی و

فهرست تألیفات

فَعَالِيَّتْ هَاي مَوْلَف دَر جَرِيَان اِنْقِلَاب .

۳ - ولایت فقیه در حکومت اسلام «چهار جلد»

تنظیم منشآت حضرت علامه آیه الله مؤلف قدس الله نفسه در ضمن ۴۸ درس درباره حقیقت ولایت معصوم و فقیه عادل جامع الشرائط و حدود و تُغُور آن ، دلائل ولایت فقیه و شرائط و موانع آن ، نحوه حکومت در اسلام و وظیفه مردم در قبال آن است که با استفاده از آیات قرآن و روایات و مباحث فقهی و علمی و شواهد تاریخی و اجتماعی و به روشی بدیع و ابتکاری بیان شده است .

۴ - نور ملکوت قرآن «چهار جلد»

در این مجموعه که قسمت اول از دوره انوار المَلکوت (شامل نور ملکوت قرآن ، مسجد ، نماز ، روزه ، و دعا) میباشد ، پیرامون هدایت قرآن به بهترین آئین ها و سُبُل سلام ، جاودانگی و عدم نَسْخ قرآن ، عملی بودن یکایک از احکام قرآن در هر عصر ، ردّ نظریه تحدید نسل ، نقد و بررسی برخی از کج فهمی ها از قرآن مجید ، اشکالات وارده بر مقاله «بسط و قبض تئوریک شریعت» و کتاب «دانش و ارزش» و نیز کتاب «خلقت اشسان» و «تکامل در قرآن» و «راه طی شده» بحث گردیده است .

از عناوین دیگر این مجموعه : توحیدی بودن منطبق قرآن ، بیان قرآن در خطاهای تورات و انجیل ، احکام قرآن در مورد جهاد ، قتل ، بردگی و فدیة ، سیر قرآن در آیات انفسی و آفاقی ، محکّمات و متشابهات قرآن ، کیفیت قرائت قرآن در نماز و غیر آن ، تأثیر قرآن در تربیت انسان کامل ، عظمت اخلاق قرآن ، بیان کینیت خلقت انسان و سیّارات در قرآن ، دعوت آیات آفاقیه به توحید و مکارم اخلاق ، عربیت و إعجاز قرآن ، لزوم تکلم به زبان عربی برای جمیع مسلمانان و ردّ زنده کردن لغات فارسی باستانی ، عظمت و اصالت قرآن کریم ، تأثیر قرآن در تمدن عظیم اسلامی ، تفوّق علوم اسلام بر یونان ، کیفیت کتابت و طبع قرآن ،

فهرست تألیفات

سرگذشت تورات و انجیل فعلی ، فاطمیت و وسعت قرآن ، غیر قابل تغییر بودن و عمومیت قرآن مجید ، کیفیت جمع آوری و تدوین قرآن میباشد .

۵- نگرشی بر مقاله بسط و قبض تثویک شریعت دکتر عبدالکریم سروش
حضرت آیه الله علامه قدس سره در این کتاب ، ضمن بیان ده إشکال مهم از اشکالات وارده بر مقاله مزبور ، از ایراداتی که به حجیت و ابدیت قرآن و به تمام مقدّسات و حقائق عالم وارد شده است به متقن ترین وجه جواب داده اند .
این کتاب که در اصل قسمت معظم جلد دوم «نور ملکوت قرآن» میباشد ، به جهت اهمّیت موضوع و بنا به پیشنهاد بعضی از علماء و برای سهولت دسترسی استادان و دانشجویان و دانش پژوهان ، بطور جداگانه طبع و به جویندگان راه حقیقت و سبیل سلام اهداء گردیده است .

بعضی از عناوین این کتاب بدینگونه است : اصالت و ابدیت دین الهی و محدودیت فهم بشری ، عظمت و تقدّم علوم اسلامی بر علوم امروزی ، اساس حوزه های علمیه بر قرآن و عرفان است ، اعراض روشنفکران از مبانی اسلامی در اثر فرهنگ خارجی ، برهان علامه طباطبائی در استناد علل طبیعی به علل مجرّده ، منطق قرآن حجیت عقل و یقین است نه فرضیه های وهمی .

۶- رساله نکاحیه : کاهش جمعیت ، ضربه ای سهمگین بر پیکر مسلمین
اصل این رساله قسمتی از جلد اول «نور ملکوت قرآن» در باره ازدواج و نکاح در اسلام و اهمّیت تکثیر اولاد و ارزش یک فرد مسلمان می باشد ، که به تفسیر آیه : **وَلَا يَقْتُلْنَ اَوْلَادَهُنَّ** پرداخته و به جهت اهمّیت مطالب ، از آن کتاب استخراج و بطور مستقل منتشر گردید .

و چون در حین طبع این رساله که از ارتحال فقید معظم ، رهبر کبیر انقلاب اسلامی پنج سال می گذشت و در این مدّت با عنوان تنظیم خانواده و کنترل جمعیت فعالیت های چشمگیری درباره قطع نسل ملت ایران و کشور شیعه

فهرست تألیفات

به وقوع پیوست ، حضرت آیه الله علامه با نوشتن تزییلات سیزده گانه‌ای بر این رساله ، مسأله کنترل جمعیت را از دیدگاه قرآن و اسلام مورد تحلیل قرار داده و با روشن بینی و جدّت نظر از سیاستهای مزورانه استکبار در جهت کاهش قوّت مسلمین پرده برداشتند .

بعضی از عناوین تشکیل دهنده تزییلات عبارتند از: یورش سهمگین استکبار جهانی بعد از ارتحال رهبر کبیر فقید انقلاب ، عدم رجوع به رأی فقهاء و مراجع حتّی به فتوای آیه الله خمینی (ره) ، نظر حضرت آیه الله خامنه‌ای در امر کاهش جمعیت ، آمار تلفات زنان و مردان در خصوص بستن لوله ، حرمت بستن لوله‌ها و تعلق یک دیه کامل به آن ، ضدّیت فلسفه اسلام و روح ایمان با کاهش جمعیت .

۷- نامه پیش نویس قانون اساسی

نامه‌ای است به محضر رهبر فقید انقلاب (ره) حاوی نقد و اصلاح اصول پیش نویس قانون اساسی بر طبق موازین اسلام و طرح اصل ولایت فقیه .

(۷) اُبحاث تاریخی

۱- کَمَعَاتُ الْحُسَيْن

جزوه‌ای است حاوی برخی از کلمات و مواعظ و تُخطب حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام ، با ترجمه و ذکر مدارک از کتب معتبره .

۲- هَدِيَّةٌ غَدِيرِيَّةٌ : دو نامه سیاه و سپید

این جزوه شامل نامه‌ای از امیر اهل خلاف بخارا و جوابیه‌ای از طرف امیر اهل ولّاء خراسان درباره ولایت و خلافت بلافضل أميرالمؤمنين عليه السّلام است که در دو قرن پیش ردّ و بدل شده و با مقدمه و تحقیقی از طرف حضرت علامه قدّس سرّه به جلیه طبع آراسته شده است .

مجموعه این دوره توسط انتشارات حکمت و علامه طباطبائی و مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام به طبع رسیده است .